تاریخ صدر اسلام

از دیدگاه قرآن و حدیث

(تفسیر موضوعی المیزان)

به اهتمام : سید مهدی امین

با نظارت : دکتر محمد بیستونی

بسم الله الرحمن الرحیم

تاریخ صدر اسلام: از جاهلیت تا هجرت به مدینه فاضله از دیدگاه قرآن و حدیث

نویسنده:

مهدی امین

ناشر چاپی:

بیان جوان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تاریخ صدر اسلام: از جاهلیت تا هجرت به مدینه فاضله از دیدگاه قرآن و حدیث

مشخصات کتاب

سرشناسه : امین، سیدمهدی، ۱۳۱۶، -گردآورنده

عنوان و نام پدیدآور : تاریخ صدر اسلام: از جاهلیت تا هجرت به مدینه فاضله از دیدگاه قرآن و حدیث(تفسیر موضوعی المیزان)/ به اهتمام سیدمهدی امین؛ با نظارت محمد بیستونی.

مشخصات نشر : قم: بیان جوان ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری : ۲۱۲ ص .۱۱ × ۵/۱۶ س‌م.

فروست : تفسیر علامه [ج.] ۳۰.

شابک : ۴-۱۲۳-۲۲۸-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : کتاب حاضر بر اساس کتاب" المیزان فی تفسیرالقرآن "تالیف سیدمحمدحسین طباطبایی است.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

عنوان دیگر : المیزان فی تفسیرالقرآن.

موضوع : محمد (ص)، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ق.

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

موضوع : اسلام -- تاریخ -- از آغاز تا ۴۱ق.

شناسه افزوده : بیستونی محمد، ۱۳۳۷ -

شناسه افزوده : طباطبائی محمدحسین ۱۲۸۱ - ۱۳۶۰. المیزان فی تفسیرالقرآن

شناسه افزوده : تفسیر علامه [ج.] ۳۰.

رده بندی کنگره : BP۹۸/الف۸۳ت۷ ۳۰.ج ۱۳۹۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۱۲

شماره کتابشناسی ملی : ۲۷۱۶۲۳۷

فهـــرست مطـالـب

موضـوع صفحـه

(۲۰۴)

فهـرست مطـالـب

موضـوع صفحـه

(۲۰۵)

(۲۰۶)

فهـرست مطـالـب

موضـوع صفحـه

(۲۰۷)

(۲۰۸)

فهـرست مطالـب

موضـوع صفحـه

(۲۰۹)

(۲۱۰)

فهـرست مطالـب

موضـوع صفحـه

(۲۱۱)

(۲۱۲)

فهـرست مطالـب

موضـوع صفحـه

فهرست مطالب

موضوع صفحه

فهرست مطالب

موضوع صفحه

(۲۱۷)

علی بـه یـاد آن شـب شعر مـی‌سرایـد ●●●!۱۸۸

(۲۱۸)

فهـرست مطـالـب

موضـوع صفحـه

(۲۲۰)

تقدیم به

اِلی سَیِّدِنا وَ نَبِّینا مُحَمَّدٍ
رَسُولِ اللّهِ وَ خاتَـمِ النَّبِیّینَ وَ اِلی مَوْلانا
وَ مَوْلَی الْمُوَحِّدینَ عَلِیٍّ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ وَ اِلی بِضْعَةِ
الْمُصْطَفی وَ بَهْجَةِ قَلْبِهِ سَیِّدَةِ نِساءِ الْعالَمینَ وَ اِلی سَیِّدَیْ
شَبابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ، السِبْطَیْنِ، الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ وَ اِلَی الاَْئِمَّةِ التِّسْعَةِ
الْمَعْصُومینَ الْمُکَرَّمینَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَیْنِ لاسِیَّما بَقِیَّـــةِاللّهِ فِی الاَْرَضینَ وَ وارِثِ عُلُومِ
الاَْنْبِیاءِ وَ الْمُرْسَلینَ، الْمُعَدِّ لِقَطْعِ دابِرِالظَّلَمَةِ وَ الْمُدَّخِرِ لاِِحْیاءِ الْفَرائِضِ وَ مَعالِمِ الدّینِ ،
الْحُجَّةِبْنِ الْحَسَنِ صاحِبِ الْعَصْرِ وَ الزَّمانِ عَجَّلَ اللّهُ تَعالی فَرَجَهُ الشَّریفَ فَیا مُعِزَّ
الاَْوْلِیاءِوَیامُذِلَ الاَْعْداءِاَیُّهَاالسَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَیْنَ الاَْرْضِ وَالسَّماءِقَدْمَسَّنا
وَ اَهْلَنَا الضُّـــرَّ فی غَیْبَتِـــکَ وَ فِراقِــکَ وَ جِئْنـا بِبِضاعَـةٍ
مُزْجاةٍ مِنْ وِلائِکَ وَ مَحَبَّتِکَ فَاَوْفِ لَنَا الْکَیْلَ مِنْ مَنِّکَ وَ
فَضْلِکَ وَ تَصَدَّقْ عَلَیْنا بِنَظْرَةِ رَحْمَةٍ مِنْکَ
اِنّا نَریکَ مِنَ الْمُحْسِنینَ

(۴)

متن تائیدیه حضرت آیهٔالله محمد یزدی

رییس دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری و رییس شورایعالی مدیریت حوزه علمیه

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم

قرآن کریم این بزرگ‌ترین هدیه آسمانی و عالی‌ترین چراغ هدایت که خداوند عالم به وسیله آخرین پیامبرش برای بشریت فروفرستاده است؛ همواره انسان‌ها را دستگیری و راهنمایی نموده و می‌نماید. این انسان‌ها هستند که به هر مقدار بیشتر با این نور و رحمت ارتباط برقرار کنند بیشتر بهره می‌گیرند. ارتباط انسان‌ها با قرآن کریم با خواندن، اندیشیدن، فهمیدن، شناختن اهداف آن شکل می‌گیرد. تلاوت، تفکر، دریافت و عمل انسان‌ها به دستورالعمل‌های آن، سطوح مختلف دارد. کارهایی که برای تسهیل و روان و آسان کردن این ارتباط انجام می‌گیرد هرکدام به نوبه خود ارزشمند است. کارهای گوناگونی که دانشمند محترم جناب آقای دکتر بیستونی برای نسل جوان در جهت این خدمت بزرگ و امکان ارتباط بهتر نسل‌جوان باقرآن انجام‌داده‌اند؛ همگی قابل‌تقدیر و تشکر و احترام‌است. به علاقه‌مندان بخصوص جوانان توصیه می‌کنم که از این آثار بهره‌مند شوند.

توفیقات بیش از پیش ایشان را از خداوند متعال خواهانم.

محمد یزدی

رییس دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری ۱/۲/۱۳۸۸

(۵)

متن تائیدیه حضرت آیهٔالله مرتضی مقتدایی

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم

توفیق نصیب گردید از مؤسسه قرآنی تفسیر جوان بازدید داشته باشم و مواجه شدم با یک باغستان گسترده پرگل و متنوع که به‌طور یقین از معجزات قرآن است که این ابتکارات و روش‌های نو و جالب را به ذهن یک نفر که باید مورد عنایت ویژه قرار گرفته باشد القاء نماید تا بتواند در سطح گسترده کودکان و جوانان و نوجوانان و غیرهم را با قرآن‌مجید مأنوس به‌طوری‌که مفاهیم بلند و باارزش قرآن در وجود آنها نقش بسته و روش آنها را الهی و قرآنی نماید و آن برادر بزرگوار جناب آقای دکتر محمد بیستونی است که این توفیق نصیب ایشان گردیده و ذخیره عظیم و باقیات الصالحات جاری برای آخرت ایشان هست. به امید این که همه اقدامات با خلوص قرین و مورد توجه ویژه حضرت بقیت‌اللّه‌الاعظم ارواحنافداه باشد.

مرتضی مقتدایی

به تاریخ یوم شنبه پنجم ماه مبارک رمضان‌المبارک ۱۴۲۷

(۶)

متن‌تأییدیه حضرت آیهٔاللّه‌سیدعلی‌اصغردستغیب نماینده محترم‌خبرگان‌رهبری‌دراستان‌فارس

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم

«وَ نَزَّلْنا عَلَیْکَ الْکِتابَ تِبْیانا لِکُلِّ شَیْ‌ءٍ» (۸۹ / نحل)

تفسیر المیزان گنجینه گرانبهائی است که به مقتضای این کریمه قرآنی حاوی جمیع موضوعات و عناوین مطرح در زندگی انسان‌ها

می‌باشد. تنظیم موضوعی این مجموعه نفیس اولاً موجب آن است که هرکس عنوان و موضوع مدّنظر خویش را به سادگی پیدا کند و ثانیا زمینه مناسبی در راستای تحقیقات موضوعی برای پژوهشگران و اندیشمندان جوان حوزه و دانشگاه خواهد بود.

این توفیق نیز در ادامه برنامه‌های مؤسسه قرآنی تفسیر جوان در تنظیم و نشر آثار قرآنی مفسّرین بزرگ و نامی در طول تاریخ اسلام، نصیب برادر ارزشمندم جناب آقای دکتر محمد بیستونی و گروهی از همکاران قرآن‌پژوه ایشان گردیده است. امیدوارم همچنان از توفیقات و تأییدات الهی برخوردار باشند.

سیدعلی اصغر دستغیب

۲۸/۹/۸۶

(۷)

مقدمه ناشر

براساس پژوهشی که در مؤسسه قرآنی تفسیر جوان انجام شده، از صدر اسلام تاکنون حدود ۱۰/۰۰۰ نوع تفسیر قرآن کریم منتشر گردیده است که بیش از ۹۰٪ آن‌ها به دلیل پرحجم بودن صفحات، عدم اعرابگذاری کامل آیات و روایات و کلمات عربی، نثر و نگارش تخصصی و پیچیده، قطع بزرگ کتاب و... صرفا برای «متخصصین و علاقمندان حرفه‌ای» کاربرد داشته و افراد عادی جامعه به ویژه «جوانان عزیز» آنچنان که شایسته است نمی‌توانند از این قبیل تفاسیر به راحتی استفاده کنند.

مؤسسه قرآنی تفسیر جوان ۱۵ سال برای ساده‌سازی و ارائه تفسیر موضوعی و کاربردی در کنار تفسیرترتیبی تلاش‌های گسترده‌ای را آغاز نموده است که چاپ و انتشار تفسیر جوان (خلاصه ۳۰ جلدی تفسیر نمونه، قطع جیبی) و تفسیر نوجوان (۳۰ جلدی، قطع جیبی کوچک) و بیش از یکصد تفسیر موضوعی دیگر نظیر باستان‌شناسی قرآن کریم، رنگ‌شناسی، شیطان‌شناسی، هنرهای دستی، حقوق زن، موسیقی، تفاسیر گرافیکی و...

(۸)

بخشی از خروجی‌های منتشر شده در همین راستا می‌باشد.

کتابی که ما و شما اکنون در محضر نورانی آن هستیم حاصل تلاش ۳۰ ساله «استادارجمند جناب آقای‌سیدمهدی‌امین» می‌باشد.ایشان تمامی مجلدات تفسیرالمیزان را به دقت مطالعه کرده و پس از فیش برداری، مطالب را «بدون هیچ گونه دخل و تصرف در متن تفسیر» در هفتاد عنوان موضوعی تفکیک و برای نخستین بار «مجموعه ۷۰ جلدی تفسیر موضوعی المیزان» را تدوین نموده که هم به صورت تک موضوعی و هم به شکل دوره‌ای برای جوانان عزیز قابل استفاده کاربردی‌است.

«تفسیر المیزان» به گفته شهید آیة اللّه مطهری (ره) «بهترین تفسیری است که در میان شیعه و سنی از صدر اسلام تا امروز نوشته شده است». «المیزان» یکی از بزرگ‌ترین آثار علمی علامه طباطبائی، و از مهم‌ترین تفاسیر جهان اسلام و به حق در نوع خود کم‌نظیر و مایه مباهات و افتخار شیعه است. پس از تفسیر تبیان شیخ طوسی (م ۴۶۰ ه) و مجمع‌البیان طبرسی (م ۵۴۸ ه) بزرگ‌ترین و جامع‌ترین تفسیر شیعی و از نظر قوت علمی و مطلوبیت

مقدمه ناشر (۹)

روش تفسیری، بی‌نظیر است. ویژگی مهم این تفسیر بکارگیری تفسیر قرآن به قرآن و روش عقلی و استدلالی است. این روش در کار مفسر تنها در کنار هم‌گذاشتن آیات برای درک معنای واژه خلاصه نمی‌شود، بلکه موضوعات مشابه و مشترک در سوره‌های مختلف را کنار یکدیگر قرار می‌دهد، تحلیل و مقایسه می‌کند و برای درک پیام آیه به شیوه تدبّری و اجتهادی توسل می‌جوید.

یکی از ابعاد چشمگیر المیزان، جامعه گرایی تفسیر است. بی گمان این خصیصه از اندیشه و گرایش‌های اجتماعی طباطبائی برخاسته است و لذا به مباحثی چون حکومت، آزادی، عدالت اجتماعی، نظم اجتماعی، مشکلات امت اسلامی، علل عقب ماندگی مسلمانان، حقوق زن و پاسخ به شبهات مارکسیسم و دهها موضوع روز روی آورده و به‌طورعمیق مورد بحث و بررسی قرارداده است.

شیوه‌علامه به‌این شرح‌است که درآغاز چندآیه از یک سوره‌رامی‌آورد و آیه‌آیه، نکات لغوی و بیانی آن‌را شرح‌می‌دهد و پس‌ازآن، تحت‌عنوان‌بیان‌آیات که شامل‌مباحث موضوعی‌است می‌پردازد.

(۱۰) تاریخ صدر اسلام

ولی متأسفانه قدر و ارزش این تفسیر در میان نسل جوان ناشناخته مانده است و بنده در جلسات فراوانی که با دانشجویان یا دانش‌آموزان داشته‌ام همواره نیاز فراوان آن‌ها را به این تفسیر دریافته‌ام و به همین دلیل نسبت به همکاری با جناب آقای امین اقدام نموده‌ام.

امیدوارم این قبیل تلاش‌های قرآنی ما و شما برای روزی ذخیره شود که به جز اعمال و نیات خالصانه هیچ چیز دیگری کارساز نخواهد بود.

دکتر محمد بیستونی

رئیس مؤسسه قرآنی تفسیر جوان

تهران ـ بهار ۱۳۸۸

مقدمه ناشر (۱۱)

مقدمه مؤلف

اِنَّهُ لَقُرْآنٌ کَرِیمٌ

فی کِتابٍ مَکْنُونٍ

لا یَمَسُّهُ اِلاَّ الْمُطَهَّرُونَ

این قرآنی است کریم

در کتابی مکنون

که جز دست پاکان و فهم خاصان بدان نرسد!

(۷۷ ـ ۷۹/ واقعه)

این کتاب به منزله یک «کتاب مرجع» یافرهنگ معارف قرآن است که از «تفسیر المیزان» انتخاب و تلخیص، و بر حسب موضوع طبقه‌بندی شده است.

در تقسیم‌بندی به عمل آمده از موضوعات قرآن کریم قریب ۷۰ عنوان مستقل به دست آمد. هر یک از این موضوعات اصلی، عنوان مستقلی برای تهیه یک کتاب در نظر گرفته شد. هر کتاب در داخل خود به چندین فصل یا عنوان فرعی تقسیم گردید. هر

(۱۲)

فصل نیز به سرفصل‌هایی تقسیم شد. در این سرفصل‌ها آیات و مفاهیم قرآنی از متن تفسیر المیزان انتخاب و پس از تلخیص، به روال منطقی طبقه‌بندی و درج گردید، به طوری که خواننده جوان و محقق ما با مطالعه این مطالب کوتاه وارد جهان شگفت‌انگیز آیات و معارف قرآن عظیم گردد. در پایان کار، مجموع این معارف به قریب ۵ هزار عنوان یا سرفصل بالغ گردید.

از لحـاظ زمـانی: کار انتخاب مطالب و فیش‌برداری و تلخیص و نگارش، از اواخـر سـال ۱۳۵۷ شـروع و حـدود ۳۰ سـال دوام داشتـه، و با توفیق الهی در لیالی مبـارکه قدر سال ۱۳۸۵پایان پذیرفتـه و آمـاده چـاپ و نشـر گـردیـده است.

هدف از تهیه این مجموعه و نوع طبقه‌بندی مطالب در آن، تسهیل مراجعه به شرح و تفسیر آیات و معارف قرآن شریف، از جانب علاقمنـدان علوم قرآنی، مخصوصـا محققین‌جوان است‌که بتواننـد اطلاعـات خود را از طریق بیـان مفسری بزرگ چون علامـه فقید طباطبایی دریافت کنند، و برای هر سؤال پاسخی مشخص و روشن داشته باشند.

سال‌های طولانی، مطالب متعدد و متنوع درباره مفاهیم قرآن شریف می‌آموختیم

مقدمه مؤلف (۱۳)

اما وقتی در مقابل یک سؤال درباره معارف و شرایع دین‌مان قرار می‌گرفتیم، یک جواب مـدون و مشـخص نـداشتیم بلکه به اندازه مطالب متعـدد و متنوعی که شـنیده بودیم بایـد جواب می‌دادیم. زمانی که تفسـیر المیزان علامه طباطبایی، قـدس‌اللّه سرّه الشـریف، ترجمه شـد و در دسترس جـامعه مسـلمان ایرانی قرار گرفت، این مشـکل حـل شـد و جوابی را که لازم بود می‌توانستیم از متن خود قرآن با تفسیر روشن و قابل اعتماد فردی که به اسـرار مکنون دست یافته بود، بدهیم. اما آن‌چه مشـکل می‌نمود گشتن و پیدا کردن آن جواب از لابلای چهل (یا بیست) جلد ترجمه فارسی این تفسیر گرانمایه بود. لذا این ضرورت احساس شد که مطالب به صورت موضوعی طبقه‌بندی و خلاصه شود و در قالب یک دائرةالمعـارف در دسـترس همه دین‌دوستان قرارگیرد. این همان انگیزه‌ای بـود کـه مـوجب تهیه این مجلـدات گـردید.

بـدیهی است این مجلـدات شامـل تمـامی جزئیات سوره‌ها و آیات الهی قرآن نمی‌شود، بلکه سـعی شـده مطالبی انتخاب شود که در تفسیر آیات و مفاهیم قرآنی، علامه بزرگوار به شرح و بسط و تفهیم مطلب پرداخته است.

(۱۴) تاریخ صدر اسلام

اصـول این مطـالب باتوضـیح و تفصـیل در «تفسیر المیزان» موجود است که خواننـده می‌توانـد برای پی‌گیری آن‌هـا به خود المیزان مراجعه نمایـد. برای این منظور مسـتند هر مطلب بـا ذکر شـماره مجلـد و شـماره صـفحه مربوطه و آیه مورد اسـتناد در هر مطلب قید گردیده است.

ذکراین‌نکته لازم‌است که چون‌ترجمه‌تفسیرالمیزان به‌صـورت دومجمـوعه ۲۰ جلــدی و ۴۰جلـدی منتشـرشده بهتراست درصورت نیازبه‌مراجعه به‌ترجمه المیزان، بر اساس ترتیب عددی آیات قرآن به سراغ جلد مورد نظر خود، صرفنظر از تعداد مجلدات بروید.

و مقدر بود که کار نشـر چنین مجموعه آسـمانی در مؤسسه‌ای انجام گیرد که با هـدف نشـر معـارف قـرآن شـریـف، به صورت تفسیر، مختص نسل جوان، تأسیس شده باشد، و اسـتاد مسلّم، جنــاب آقـای دکتـر محمــد بیسـتونی، اصـلاح و تنقیـح و نظـارت همــه‌جـانبـه بر این مجمـوعه قـرآنی شریف را به عهــده گیـرد.

مؤسسه قرآنی تفسیر جوان با ابتکار و سلیقه نوین، و به منظور تسـهیل در رسانـدن پیام آسـمانی قرآن مجیـد به نسل جوان، مطالب قرآنی را به صورت کتاب‌هایی در قطع

مقدمه مؤلف (۱۵)

جیبـی منتشــر می‌کنـد. ایـن ابتکـار در نشــر همیـن مجلـدات نیـز به کار رفته، تـا مطـالعـه آن در هـر شــرایـط زمـانــی و مکــانی، برای جــوانان مشتاق فرهنگ الهی قرآن شریف، ساده و آسان گردد...

و ما همه بندگانی هستیم هر یک حامل وظیفه تعیین شده از جانب دوست، و آن‌چه انجـام شــده و می‌شـود، همه از جانب اوست !

و صلوات خدا بر محمد مصطفی و خاندان جلیلش باد که نخستین حاملان این وظیفه الهی بودند، و بر علامه فقید آیةاللّه طباطبایی و اجداد او، و بر همه وظیفه‌داران این مجموعه شـریف و آبـاء و اجـدادشان بـاد، که مسلمان شایسته‌ای بودنـد و مـا را نیز در مسـیـر

شنـاخت اسـلام واقعی پرورش دادنـد!

لیله قدر سال ۱۳۸۵

سید مهدی حبیبی امین

(۱۶) تاریخ صدر اسلام

فصل اول :بستر ظهور اسلام (دوره جاهلیت عرب)

دوره جاهلیت عرب و مشخصه‌های آن

قرآن مجیـد، روزگـاری از جمعیت عرب را که به طور اتصال قبل از اسـلام واقع شـده بود، دوره «جاهلیت» نام داده است. این از آن جهت است که در آن روزگـار به جـای علم، جهــل و به جـای حـق، یـک سلسـله آراء سـفیهانـه و باطل بر آنان حکومت می کرده است.

قرآن شریف خصوصیـات آن را چنین بیان می کند:

ـ «یَظُنُّونَ بِاللّهِ غَیْرَالْحَقِّ ظَنَ‌الْجاهِلِیَّهِٔ ـ درباره خدا گمان‌ناحق که ازسنخ افکار دوره جاهلیت بود، می‌برند!» (۱۵۴/آل‌عمران) (۱۷)

ـ «اَفَحُکْمَ الْجاهِلِیَّهِٔ یَبْغُونَ ـ آیا حکم زمان جاهلیت را می‌خواهید؟» (۵/مائده)

ـ «آن دم که کفــار تعصبی همانند تعصبات دوره جاهلیت به قلب خود راه دادند...» (۲۶/فتح)

ـ «خــود را ماننــد دوره جــاهلیــت اولــی نیــاراییــد!» (۳۳ / احــزاب) (۱)

جامعه عرب جاهلی، و نفوذ رسوم همسایگان

جـامعه عرب در آن روزگـار از طرف جنوب همجوار حبشه بود و مردم حبشه مسـیحی بودنـد، و از طرف مغرب به امپراطوری روم، که آنان نیز مسیحی بودند، منتهی می‌شد. و از طرف شمال به ایران، که دین مجوس داشتند، محدود می‌شد. در نواحی دیگر، هند و مصر، که بت‌پرست بودند. در میان خود عرب‌ها نیز طوایفی از یهود زندگی می کردند. خود عرب‌ها دارای آیین بت‌پرستی بودند، و اغلب با زندگی قبیله‌ای سر می کردند.

۱– المیـــــزان ج: ۷، ص: ۲۵۳.

(۱۸) تاریخ صدر اسلام

این اوضـاع و شـرایط، برای آنان یک جامعه بـدوی و بی‌اساس، مخلوطی از آداب و رسوم یهود ونصاری و مجوس، به وجود آورده بود. مردم نیز در مستی و نادانی و بی‌خبـری کاملــی به سـر می‌بردنــد.

خداوند متعال در قرآن شریف از آنان چنین یاد کرده است:

ـ «... آنان جز از گمان پیروی نکنند، و جز اندیشه باطل سرمایه‌ای ندارند!» (۳۶ / یونس)

این قبایـل بیابـان گرد زنـدگی پستی داشـتند و پیوسـته گرفتـار جنـگ و غـارت و چپـاول اموال و تجاوز به ناموس یکـدیگر بودنـد. هیچ‌گونه امنیت و امانت‌داری و یا صـلح و صفایی در بین آنان نبود... آنان که چنگالی تیزتر داشتند پیش می‌افتادند... ریاست از آن کسـی بود که مـی‌توانست با زور نـاحیه‌ای را تـسخیر کـند!

جامعه عرب جاهلی، و نفوذ رسوم همسایگان (۱۹)

زندگی خانوادگی در ایام جاهلیت

در بین «مردان» فضیلت این بود که بهتر خونریزی کنند، و تعصب جاهلی داشته باشند و متکبر و مغرور باشند؛ از ستمکاران پیروی نموده و حقوق ستمدیدگان را پایمال سازند؛ ظلم و تجاوز کنند و قماربازی و شرابخواری و زنا بکنند، مردار و خون و هسته خرما بخورند...!

«زنان» از مزایای انسانی محروم بودند، و به هیچ وجه مالک اراده و اعمال خود نبودند. میراث به آن‌ها نمی‌رسید. مردها بی‌حساب زن می‌گرفتند؛ و همان‌طور که یهودی‌ها و بعضی بت‌پرست‌ها عادت داشتند، در عین حال زن‌ها عادت داشتند خود را آرایش کنند و هر که را دوست دارند، به خود بخوانند.

زنا و بی‌ناموسی در بین آنان رایج بود، و حتی زن‌های شوهردار هم آلوده بودند، و بسا که در مراسم حج هم با بدن برهنه شرکت می‌کردند.

(۲۰) تاریخ صدر اسلام

«فرزندان» منتسب به پدران می‌شدند، ولی هنگام کودکی از ارث محروم بودند، و تنها فرزندان کبیر میراث را تصاحب می‌کردند.

از جمله چیزهایی که به ارث می‌بردند زن شخص متوفی بود.

به طور کلی دختران چه صغیر و چه کبیر، مانند پسران صغیر از ارث حقی نداشتند، الا این که اگر کسی می‌مرد و فرزندان صغیری از خود باقی می‌گذاشت، اشخاص زورمندی سرپرستی اموال یتیم را به عهده می‌گرفتند و اموال وی را می‌خوردند، و اگر این فرزند یتیم دختر می‌بود، با او ازدواج کرده و اموالش را تصاحب می‌کردند، و سپس او را طلاق گفته و رهایش می‌کردند. در این وضع آن دختر نه ثروتی داشت که سد جوع کند و نه کسی رغبت به ازدواج با او می‌کرد تا او را گرفته و خرجش را هم متحمل شود.

مسئله غصب حقوق ایتام از بزرگ‌ترین حوادث شایع بین آنان بود، چه آن‌که دائما دست به گریبان جنگ‌ها و غارت‌ها و چپاول بودند، و طبعا قتل و کشتار زیاد و ماجرای یتیمان بی‌سرپرست تکرار می‌شده است.

زندگی خانوادگی در ایام جاهلیت (۲۱)

ازبدبختی‌های‌بزرگ فرزندان یکی هم این‌بودکه سرزمین‌های‌خراب و اراضی بی‌آب و علف به سرعت گرفتار قحطی می‌شد و کار به جایی می‌رسید که مردم از ترس فقر و تنگدستی فرزندان خود را می‌کشتند.

در قرآن مجید ذکر این مورد در آیه ۱۵۱ سوره انعام رفته، و در آیه ۸ سوره تکویر خبر داده که آن‌ها دختران را زنده به گور می‌کردند، و در آیه ۱۷ سوره زخرف می‌فرماید که بزرگ‌ترین خبر ناگوار برای عرب جاهلی این بود که به او خبر دهند زنش دختر زائیده است!

حکومت در جاهلیت

از نظر «حکومت» در اطراف شبیه جزیره عربستان، گرچه شاهانی حکومت می‌کردند که تحت‌الحمایه همسایگان زورمند و نزدیک خود بودند، مثل ایران برای نواحی شمال، و روم برای نواحی مغرب، و حبشه برای نواحی مشرق، الا این‌که

(۲۲) تاریخ صدر اسلام

قسمت‌های مرکزی مانند مکه و یثرب و طائف و غیره در وضعیتی به سر می‌بردند که شبیه جمهوری بوده ولی جمهوری هم نبوده است، و قبایل در بیابان‌ها و حتی گاهی هم در شهرها توسط رؤسای قبیله اداره می‌شدند، و گاهی هم این وضع تبدیل به حکومت پادشاهی می‌شده است.

این هرج و مرج عجیبی بوده است که در بین هر جمعی از آنان به صورتی جلوه می‌کرده، و در هر ناحیه‌ای از سرزمین شبه جزیره

عربستان یا آداب و رسوم عجیب و عقاید خرافی آنان به وضعی در می‌آمد.

گذشته از این، همه آن‌ها گرفتار بلای بزرگ بی‌سوادی بودند. تعلیم و تعلم حتی در شهرهای آنان وجود نداشته است، تا چه رسد به عشایر و قبایل! تمام این احوال و اعمال و عادات و رسوم که برای آنان ذکر کردیم از اموری هستند که از آیات قرآن و خطاب‌هایی که متوجه آن‌ها شده، به خوبی استفاده می‌شود. عبارتی

که همه این امور را می‌رساند، همان عبارت «جاهلیت» است که قرآن مجید این دوره را بدان نام‌گذاری کرده است.(۱)

اوضاع اجتماعی و عقیدتی عرب قبل از اسلام

عرب از همان قدیم‌الایام در شبه جزیره عربستان زندگی می‌کرد، سرزمینی بی آب و علف و خشک و سوزان، و بیشتر سکنه این سرزمین قبایل صحرانشین و دور از تمدن بودند، و زندگی‌شان با غارت و شبیخون اداره می‌شد.

عرب از یک سو، یعنی از طرف شمال شرقی به ایران، و از طرف شمال به روم، و از ناحیه جنوب به بلاد حبشه، و از طرف غرب به مصر و سودان متصل بود؛ و به همین

۱- المیــزان ج: ۷، ص: ۲۵۳.

جهت عمده رسومش رسوم توحش بود. در بین آن رسوم بعضا اثری از آداب روم و ایران و هند و مصر قدیم نیز دیده می‌شد.

مسئله پرستش در عرب این چنین بود که همه اقوام عرب، چه مردشان و چه زنشان، بت می‌پرستیدند، و عقایدی که درباره بت داشتند شبیه عقایدی بود که «صابئین» درباره ستاره و ارباب انواع داشتند. چیزی که هست، اصنام عرب بر حسب اختلافی که قبایل در هواها و خواسته‌ها داشتند، مختلف می‌شد.

ستارگان و ملائکه را به خیال این‌که دختران خدایند، می‌پرستیدند. از ملائکه و ستاره، صورت‌هایی در ذهن ترسیم کرده و بر طبق آن صورت‌ها، مجسمه‌هایی می‌ساختند که از سنگ یا چوب بود.

هواها و افکار مختلفشان بدان‌جا رسید که «بنی حنیفه» به طوری که از ایشان نقل شده، بتی از خرما و کشک و روغن و آرد درست کرده و سال‌ها آن را پرستیدند، و

آن‌گاه که دچار قحطسالی شدند خدایشان را خوردند. شاعری در این‌باره چنین سروده: - قبیله بنی حنیفه در قحطی، از گرسنگی پروردگار خود را خوردند، و نه از پروردگار خود حذر کردند، و نه از سوء عاقبت این کار پروا نمودند! بسا می‌شد که مدتی سنگی را می‌پرستیدند، ولی همین که به سنگی زیباتر می‌رسیدند سنگ اول را دور انداخته و سنگ دومی را خدای خود می‌ساختند. و اگر چیزی پیدا نمی‌کردند برای پرستش مقداری خاک جمع کرده و گوسفند شیردهی را می‌آوردند و شیرش را روی خاک می‌دوشیدند، و از آن گل بتی می‌ساختند و بلافاصله اطراف همان بت طواف می‌کردند! (۱)

۱- المیــزان ج: ۴، ص: ۹۴. بحث تاریخی

اختلافات طبقاتی قبل از ظهور اسلام

کشورهای مجاور عرب جاهلی را روم و ایران و حبشه و هند و دیگران تشکیل می‌دادند، که قرآن به طور اختصار درباره آنان

صحبت کرده است. از بین آنان کسانی که اهل کتاب بودند، یعنی یهود و نصاری، و آن‌ها که در حکم اهل کتاب بودند، اجتماعشان در سایه دیکتاتوری و قلدری‌های فردی پادشاهان و رؤسا و امرا و کارگزاران آن‌ها، اداره می‌شد، و طبعا جامعه آنان به دو طبقه تقسیم می‌گردید: یک طبقه فرمانروای خودمختار که با جان و مال و عرض مردم بازی می‌کردند، و یک طبقه دیگر محکوم و برده و ذلیل بودند، و جان و مال و آبرویشان در امان نبود. آن‌ها از خود آزادی اراده نداشتند، مگر آن‌که اراده آن‌ها با اراده فرمانروایشان منطبق می‌گشت.

«طبقه حاکم» احیانا نیز جلب نظر علمای دین و کارگزاران شریعت را هم کرده و با آنان می‌ساختند، و پایگاه دل و فکر مردم را هم تصرف می‌کردند، و بدین ترتیب در

اختلافات طبقاتی قبل از ظهور اسلام (۲۷)

حقیقت بر دین و دنیای مردم حکومت می‌کردند، و هر طور که می‌خواستند در امر دین توسط زبان و قلم دانشمندان، و در امر دنیا با شمشیر و تازیانه حکمرانی می‌کردند.

«طبقه محکوم» هم بین خود از نظر قدرت و ثروت بر دو دسته تقسیم می‌شدند ـ در عین حالی که بر طبق مثل معروف «النّاسِ عَلی دِینَ مُلُوکُهُمْ» اصولاً روش‌های یک ملت همان روش‌ها و سنت‌هایی است که پادشاهان اجرا می‌کنند، و آیین خود می‌دانند - یک دسته ثروتمندان عیاش، و دسته دیگر ناتوان و بردگان، و همین طور یک دسته خدای منزل و دسته دیگر یعنی زن و فرزند بندگان آنان؛ یک دسته مردان، که در تمام شئون زندگی آزادی عمل و اراده داشتند، و دسته دیگر بانوان، که از همه چیز محروم و پیرو حرف مردان و خدمتگزاران بی‌اراده آنان بودند.

این واقعیت‌های تاریخی از آیات قرآنی زیر استفاده می‌شود:

- «ای اهل کتاب! رو آورید به سوی کلمه‌ای که بین ما و شما یکسان باشد، و آن

(۲۸) تاریخ صدر اسلام

این است که جز خدا را عبادت نکنیم، و چیزی را شریک وی قرار ندهیم، و بعضی از ما دیگری را به جای خدا به ربوبیت نگیرید...!» (۶۴ / آل‌عمران)

(همین آیه را پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در نامه‌ای که به هرقل امپراطور روم فرستاد، ذکر کرد، و گویا به پادشاهان مصر و حبشه و ایران و نجران هم آن را نوشته است.)

- «ای مردم، شما را از زن و مردی آفریدیم، دسته دسته و قبیله قبیله قرارتان دادیم، تا یکدیگر را بشناسید، گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست.» (۱۳ / حجرات)

آیه زیر در سفارش به ازدواج با دوشیزگان و کنیزان چنین می‌فرماید:

ـ «بعضی از شما از بعضی دیگر هستید (یعنی همه از یک جنس هستید،) پس آنان را با اذن اهلشان به نکاح خود در آورید!» (۲۵ / نساء)

- «من عمل هیچ عمل‌کننده‌ای از شما را، زن یا مرد، ضایع نمی‌گذارم، بعض شما

اختلافات طبقاتی قبل از ظهور اسلام (۲۹)

از بعض دیگر (و از یک جنسید!)» (۱۹۵ / آل‌عمران)

این‌ها و سایر آیاتی در قرآن هست که واقعیت‌های تاریخی گفته‌شده را به طورکلی نشان می‌دهند.

اما «غیر اهل کتاب» یعنی بت‌پرستان و کسانی که در حکم آنان بودند، وضعیتی بدتر از اهل کتاب داشتند، و آیاتی که مشتمل استدلالاتی علیه آنان می‌باشد، از هرزگی و زیان‌کاری آنان در تمام شئون زندگی پرده‌برداری نموده است. در آیه ۱۰۹ سوره انبیاء

می‌فرماید:

- «در زبور بعداز ذکر نوشتیم: وارث زمین‌بندگان صالح من خواهند بود! همانا در این قرآن تبلیغی برای عبادت‌کنندگان هست! نفرستادیم تو را مگر آن‌که برای اهل‌عالم رحمت باشی! بگو:

- به من وحی شده که خدای شما خدای یگانه است! آیا تسلیم او خواهید شد؟

(۳۰) تاریخ صدر اسلام

اگر روی گردانیدند، بگو که من شما را به راه راست آگاه کردم!»

و در آیه ۱۹ سوره انعام می‌فرماید:

- «این قرآن به من وحی شد، تا شما و هر که را که این قرآن به او برسد، انذار کنم!» (۱)

آداب و احکام و معتقدات جاهلی

«ما جَعَلَ اللّهُ مِنْ بَحیرَةٍ وَ لا سائِبَةٍ وَ لا وَصیلَةٍ وَ لا حامٍ... .» (۱۰۳ / مائده)

قرآن شریف از آداب و احکام زمان جاهلیت اعراب نمونه‌هایی نقل می‌کند که برخی از سردمداران آن‌ها از طرف خود جعل کرده و آن را به ادیان الهی نسبت داده بودند.

۱- المیزان ج: ۷، ص: ۲۵۷.

آداب و احکام و معتقدات جاهلی (۳۱)

از این رسوم که در جامعه آن روز متداول بود و مردم آن را رعایت می‌کردند، یکی مورد زیر است که در مورد چارپایان به کار می‌بردند:

آیه شریفه می‌فرماید:

- «خداوند درباره بَحیره و سائِبَه و وَصیلَه و حامی احکامی مقرر نکرده است، لکن آن‌هایی که کافر شدند بر خدا به افتراء دروغ می‌بندند، و بیشتر آن‌ها درنمی‌یابند!» (۱۰۳ / مائده)

اصناف چهارگانه چارپایانی هستند که مردمان عصر جاهلیت برای آن‌ها احتراماتی قائل بوده‌اند، و به همین منظور احکامی برای آن‌ها جعل کرده بودند. در این آیه شریفه، خدای‌تعالی می‌فرماید: «این احکام از ناحیه من نیست!»

این نفی، در حقیقت، نفی خود آن چارپایان نیست، بلکه نفی احکام و مشروعیت آن احکام است که در جاهلیت تشریع کرده بودند.

(۳۲) تاریخ صدر اسلام

این احکام به خاطر این جعل شده بود که یک نحوه احترام برای آن‌ها قائل شوند و رعایت حال آن‌ها را بکنند و نوعی آزادی به آن‌ها بدهند.

از این چهار صنف، سه تای آن از جنس شتر (بحیره و سائبه و حامی) و یکی گوسفند (وصیله) می‌باشد.

بَحیره: ماده شتری بود که پنج شکم زائیده و شکم پنجم آن نر بود. رسم این بود که گوش‌های این بچه شتر پنجمی را پاره کرده و شکاف فراخی می‌دادند. رسمشان این بود که بر پشت آن سوار نمی‌شدند و آن را نمی‌کشتند، و از باب احترام از هیچ آب و علفی منع نمی‌کردند. پیادگان هر چه هم خسته می‌شدند، بر پشت آن سوار نمی‌شدند.

سائِبَه: شتری بود که به دست خود نذر می‌کردند و از خدمت معاف می‌کردند، سائبه را اغلب برای جلب رضایت بت‌ها آزاد می‌کردند، و هر چیزی که برای بت نذر می‌کردند آن را به خدام بتکده می‌دادند و آن‌ها نیز شتران و سایر منافع و نذورات را

به‌مصرف ابن سبیل‌ها (مسافران درمانده) و سایر فقرا می‌رساندند.

آداب و احکام و معتقدات جاهلی (۳۳)

وَصیلَه: وصیله از جنس گوسفند است. رسم مردم جاهلیت چنان بود که هرگاه گوسفندی بره ماده می‌زائید آن را نگه می‌داشتند و اگر نر می‌زائیــد آن را وقـف برای بت‌هـای خـود می‌کردنــد. هرگـاه دوقلو می‌زائیـد و یکی نر و دیگری مـاده بـود هر دو را وقف می‌کردند، و بره نر را به این اعتبار که در احترام با توأم خود وصل شده «وَصیلَه» می‌نامیدند و ذبحش نمی‌کردند.

حامی: شتر نر را می‌گفتند، و عرب را رسم چنین بوده که اگر ماده شتری از صلب و نطفه شتر نری ده شکم بچه می‌آورد آن شتر را مبارك می‌شمردند، بر آن سوار نمی‌شدند، از هیچ آب و علفی منعش نمی‌کردند.

اختلافی در این آداب و رسوم به نسبت سلیقه‌های اقوام و قبایل مختلف وجود داشت، ولی به هر تقدیر آیه شریفه در این مقام است که خدای تعالی را منزه

(۳۴) تاریخ صدر اسلام

از جعـل چنیـن احکـامی کـرده باشـد، و ایـن‌گـونـه احکـام را کـه مردم خرافـی از پیش خـود برای ایـن چهـار صـنف از چارپایـان تراشیده و به خدا نسبت می‌دادند، از خدای سبحان سلب نماید! (۱)

زنده به گور کردن دختران در ایام جاهلیت

«وَ اذا بُشِّرَ اَحَدُهُمْ بِالْاُنْثی ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدّا... .» (۵۸ و ۵۹ / نحل)

قرآن کریم نقل می‌کند که در عصـر جاهلیت وقتی به مرد خانه مژده می‌آوردند کـه همسـرت دختـر آورده، رویـش از خشــم سیاه می‌شـد، و خشم خود را فرو می‌برد.

یعنی از بدی مژده‌ای که آورده شده، و از فشار افکار عمومی که آن را بد

۱- المیـزان ج: ۱۱، ص: ۲۶۵.

زنده به گور کردن دختران در ایام جاهلیت (۳۵)

می‌پنداشـتند، پنهان گشـته و به فکر فرو می‌رفتند، که آیا نگهش دارند و ذلت و خواری دختر‌داری را تحمل کنند و یا زنده زنده در خاك پنهانش سازند، هم‌چنان‌که عادت همه‌شان درباره دختران متولد شده این بود!

به طوری که گفته‌اند: قبل از این‌که همسـرشان بزاید، چاله‌ای می‌کندند و آماده می‌ساختند، و همین که می‌فهمیدند فرزندشان دختر است، در آن چاله انـداخته و رویش را خاك می‌ریختند، تا زیر خاك جان بدهد. این عمل را از ترس فقر دختران مرتکب می‌شدند که مبادا در اثر نداری مجبور شوند به کسـی که هـم‌شأن آنـان نیست، شـوهر کنند.

اولین بـاری که این رسم غلط عملی شـد، در واقعه جنگ بنی تمیم با کسـرای ایران بود، که در آن جنگ عـده‌ای از زنان قبیله اسیر لشـکر کسری شدند، و به اسیری به دربار کسری بردند، و در آن‌جا دختران را به عنوان کنیز نگه داشتند و پس از مدتی که میان دو طرف صلح برقرار شد، بنی تمیم اسیران خود را مطالبه کردند، و دربار کسری آنان

(۳۶) تاریخ صدر اسلام

را مخیر کرد که می‌خواهند به قبیله خود بروند و یا در دربار بمانند. عده‌ای از دختران از برگشـتن به قبیله خودداری نمودند و مردان قبیله غضـبناك شدند و تصـمیم گرفتند از این پس اگر دختردار شدند زنده زنده دفنشان کنند، و همین کار را کردند، و قبایل دیگر نیز از آن‌ها یادگرفتند، و کم‌کم جریان در همه‌جا منتشر شد و دخترکشی باب گردید! (۱)

زن در عقایـد جاهلیت

«وَ یَجْعَلُونَ لِلّهِ الْبَناتِ سُبْحانَهُ...!» (۵۷ تا ۶۰ / نحل)

مشـرکین پـاره‌ای از آلهه خود را زن می‌پنداشـتند، و می‌گفتنـد: این‌هـا دختران خداینـد، همچنـان‌که گفته شـده قبیله خزاعه و کنانه عقیده داشتند که ملائکه دختران خدایند. وثنی‌های برهمنی و بودائی و صابئی الهه بسیاری از ملائکه و جن را می‌پرستیدند که

۱- المیزان ج: ۲۴، ص: ۱۵۳.

زن در عقاید جاهلیت (۳۷)

به اعتقاد آنان همه ماده بودند، و معتقد بودند که دختران خدایند. خدای سبحان هم در قرآن کریم فرموده:

«مـلائکـه را کـه بندگـان خدای رحمان بودنـد، زن مـی‌پنـداشتنـد!؟» (۱۹ / زخرف)

همچنین قرآن شریف نقل فرموده که آن‌ها میان خدا و جن‌ها خویشاوندی قرار دادنـد!؟ (۱۵۸ / صافات)

اصل این اعتقاد قدیمی است که در آراء قدمای وثنیت هند و مصر و بابل و روم وجود داشته است.

اگر در اصول آراء بت‌پرسـتان دقت کنیم خواهیم دیـد که این فرقه ملائکه را که به زعم آنان منشأ وجوه خیر عالمنـد، و اجنه را که باز به زعم آن‌ها مرجع شرور عالمند، الهه خود می‌پنداشتند و می‌پرستیدند، ملائکه را به امید خیرشان و اجنه را از ترس شرشان!

ایـن مبـادی عالی که به ظاهـر قـوای کلی‌انـد به زعم مشرکیـن دو قسم بوده‌اند: یکی فاعل و دیگری منفعل.

(۳۸) تاریخ صدر اسلام

آن‌گاه مشـرکین اجتماع این دو فریق را نکاح و ازدواج می‌نامیدند. قسم فاعل را پـدر، و قسـم منفعـل را مـادر، و حاصـل اجتمـاع آن دو را فرزند می‌خواندند.

فرزند را هم دو قسم می‌دانستند: یک دسته پسر، و دسته‌ای دیگر دختر.

بعضـی از الهـه خود را مـادران و دختـران، و یا پـدران و پسران نام می‌نهادند.

پس اگر بعضـی از وثنی‌های عرب می‌گفتند: ملائکه همه‌شان دختران خدایند، در این حرف از قدمای وثنیت تقلید می‌کردند، و آن هم تقلیدی جاهلانه که به آراء آنان آشنایی نداشتند. و این‌که خدای‌تعالی فرمود:

- «بـرای خودشـان هر چه هـوس دارند، قـرار می‌دهنـد!» (۵۷ / نحـل)

منظور این است که دختران را برای خدا قرار می‌دادند و برای خودشان هرچه می‌خواستند، قرار می‌دادند، یعنی پسران را برای خود قرار می‌دادند و به همین جهت

زن در عقاید جاهلیت (۳۹)

دختران را زنده به گور می‌کردند. حاصل آن‌که هر چه برای خود نمی‌پسندیدند برای خـدا می‌پسندیـدنـد. (۱)

علم در جاهلیت

«... فَرِحُوا بِما عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ... .» (۸۳/مؤمن)

خـدای تعالی می‌فرمایـد: «آن‌ها نیز هر وقت رسولانشان معجزات روشن می‌آوردنـد، گـوششـان بـدهـکـار نبود، و سـرگـرم دانـش خـود بـودنـد!»

مراد از دانش جـاهلیت و کفـار قبـل از اسـلام و کفـار امت‌هـای پیشـین، اطلاعاتی است که از زینت زنـدگـی دنیا، و فنون و دوز و کلکـی است که برای به دست آوردن آن داشتند.

۱- المیزان ج: ۲۴، ص: ۱۵۰.

در جای دیگر می‌فرماید:

- «تنها ظاهری از زندگی دنیا می‌دانند، و اما از آخرت غافلند!» (۷ / روم)

- «پس، دیگر به اینان مپرداز، که از ذکر ما روی گردانده‌اند، و به جز زندگی دنیا نمی‌خواهند، چون علم‌شان همین مقدار است!» (۲۹ و ۳۰ / نجم)

مراد به فرح و خوشحالی آنان از علمی که دارند، غرور و خودپسندی ناشی از زرنگی و علم ظاهری است، که در اداره زندگی خود دارند، و خودباختگی در مقابل این اطلاعات و زرنگی‌ها باعث شد که از معارف حقیقی که به وسیله رسولان خدا عرضه می‌شود، اعراض کنند و آن را چیزی نشمارند و مسخره کنند.(۱)

۱- المیزان ج: ۳۴، ص: ۲۴۹.

ماه‌های حرام در جاهلیت

«اِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللّهِ اثْنا عَشَرَ شَهْرا فی کِتبِ اللّهِ!» (۳۶ و ۳۷ / توبه)

در زمان جاهلیت ماه‌های ذی‌القعده و ذی‌الحجه و محرم و رجب دارای حرمت بودند و آن‌ها را ماه‌های حرام می‌نامیدند، ولی هر موقع که مسئله‌ای خاص پیش می‌آمد حرمت یک از آن‌ها را به ماه بعد منتقل می‌کردند، و کارهایی که در آن ماه بخصوص حرام بود، انجام می‌دادند.

قرآن مجید در آیه فوق حرمت ماه‌های حرام چهارگانه فوق‌الذکر را تثبیت فرمود و قانون تأخیر حرمت یکی از این ماه‌ها که از قوانین دوره جاهلیت بود، لغو اعلام کرد.

خدای تعالی می‌فرماید:

- «به‌درستی که عدد ماه‌ها نزد خدا دوازده ماه است، در همان روزی که آسمان‌ها و زمین‌را آفرید در کتاب‌او چنین بوده‌است، از این‌دوازده‌ماه، چهار ماه حرام است، و این است دین قویم!»

- «پس در آن چهار ماه به یکدیگر ظلم نکنید! و با مشرکین همگی‌شان کارزار کنید، همان‌طور که ایشان با همه شما سر جنگ دارند! و بدانید که خدا با پرهیزکاران است!

قانون‌ساختگی نسیء گناهی‌است، علاوه بر کفر، و کسانی‌که کافرشدند به‌وسیله آن گمراه‌می‌شوند،یک‌سال آن ماه‌هاراحرام‌می‌کنند، و یک‌سال‌حلال، تا باعده ماه‌هایی که‌خدا حرام کرده مطابق شود! پس این عمل باعث می‌شود که حلال کنند چیزی را که خدا حرام کرده است، آری! اعمال بدشان در نظرشان جلوه کرده، و خداوند قوم کافران را هدایت نمی‌کند!»

تقویم دوره جاهلیت

کلمه «ماه و سال و هفته» از لغاتی است که عموم مردم از قدیمی‌ترین اعصار آن‌ها را می‌شناختند. و چنین به نظر می‌رسد که بعضی از این اسامی باعث پیدایش بعض دیگر شده‌است. به‌طورمسلم، اول‌انسان‌به‌فصول چهارگانه سال توجه‌کرده، و سپس به تقسیمات این فصول پی برده است.

تقویم دوره جاهلیت (۴۳)

چهار فصلی که محسوس انسان است، همان سال شمسی است، ولی مردم سال قمری را که محسوس‌تر است و عالم و جاهل می‌تواند با نگاه به ماه زمان را تعیین کند، بهتر می‌شناسند.

این که فرمود:

- «عدد ماه‌ها نزد خدا دوازده است،»

ناظر است به ماه‌های قمری که دارای منشأ حسی است، و اسلام چهار ماه از ماه‌های قمری را حرام دانسته است.

منظور از این که فرمود: «فی کِتابِ اللّهِ»

دلیل است بر این‌که عده نامبرده در آیه عده‌ای است که هیچ تغییر و اختلافی در آن راه ندارد، چون نزد خدا و در کتاب خدا دوازده است.

(۴۴) تاریخ صدر اسلام

دوازده گانه بودن ماه حکمی است نوشته شده در کتاب تکوین!

واضح است که ماه‌های شمسی از قراردادهای بشری است، گو این که فصول چهارگانه و سال شمسی خود تکوینی است، ولی ماه‌های آن صرف اصطلاح است، به خلاف ماه‌های قمری که یک واقعیت تکوینی است، و به همین جهت آن دوازده ماهی که دارای اصل ثابت است، همان دوازده ماه قمری است نه شمسی.

بنابراین، آیه‌را می‌توان چنین معناکرد که:

- شماره ماه‌های سال دوازده ماه است، که سال از آن ترکیب می‌یابد، و این شماره‌ای است در علم خدای سبحان، و شماره‌ای است که کتاب تکوین و نظام آفرینش از آن روزی که آسمان‌ها و زمین خلق شده، و اجرام فلکی به راه افتاده، و پاره‌ای از آن‌ها به دورکره زمین به‌گردش درآمده‌اند، آن را تثبیت کرده است.

به همین جهت می‌توان گفت:

تقویم دوره جاهلیت (۴۵)

- ماه‌های قمری و دوازده گانه بودن آن اصل ثابتی از عالم خلقت دارد!

چهار ماه حرام

کلمه «حرام» به معنای هر چیز ممنوع است. مقصود از آن چهار ماهی که حرام است به دلیل نقلی قطعی ماه ذی‌القعده، ذی‌الحجه، محرم و رجب است (که جنگ در آن‌ها ممنوع شده است.)

این تحریم، تحریم تشریعی است، و منظور از این تحریم این است که مردم در این ماه‌ها از جنگیدن با یکدیگر دست بکشند، و امنیت عمومی همه جا حکمفرما شود، تا به زندگی خود و فراهم آوردن وسایل آسایش و سعادت خویش برسند و به عبادت و طاعات خود بپردازند.

این حرمت از شرایعی است که ابراهیم علیه‌السلام تشریع فرموده بود، و عرب آن را حتی در دوران جاهلیت که از دین توحید بیرون بوده، و بت می‌پرستیدند، محترم می‌داشتند.

(۴۶) تاریخ صدر اسلام

جابجائی ماه‌های حرام در جاهلیت

در جاهلیت قانونی داشتند به نام «نَسیء»، و آن این بود که هر وقت می‌خواستند این چهار ماه و یا یکی از آن‌ها را با ماه دیگری تعویض می کردند، مثلاً ـ به جای محرم، صفر را حرام می کردند، و در محرم که ماه حرام بود به جنگ و خونریزی می‌پرداختند، و این قانون را آیه دوم فوق‌الذکر بیان می کند.

تحریم چهار ماه از ماه‌های قمری، خود دین و قانونی است که مصالح بندگان را تأمین و تضمین می کند و خداوند فرموده:

ـ «ذلِکَ دینُ الْقَیِّمَ!» (۳۶ / توبه)

مفهوم آیه این است که به خاطر حرام شدن این چهار ماه از طرف خدا، حرمتش را نگه دارید، و در آن‌ها به خود ستم نکنید! پس نهی از ظلم کردن در این چند ماه دلیل بر عظمت و مؤکد بودن احترام آن‌هاست.

جابجائی ماه‌های حرام در جاهلیت (۴۷)

این نهی با این‌که از نظر لفظی نهی از همه انواع ظلم و معصیت‌هاست، ولی سیاق آیه قرینه است بر این‌که مقصود اهم از آن – نهی از قتال و جنگ در این چند ماه است!

در زمان جاهلیت، نزد عرب به «ماه محرم» می گفتند «صفر اول» و به خود «ماه صفر» می گفتند: «صفر ثانی» و جنگ را در ماه صفر اول حرام می‌دانستند. هر گاه پیش آمدی می کرد و می‌خواستند در آن ماه جنگ کنند. حرمت آن را به «صفر ثانی» به تأخیر می‌انداختند، و در «صفر اول» جنگ را انجام می‌دادند، و به این عمل «نَسیء» می گفتند.

وقتی اسلام آن عمل را حرام کرد و از «نَسیء» جلوگیری فرمود، «صفر اول» معروف به «شهراللّه الحرام» شد که بعدها فقط به نام «محرم» مشهور گشت. (۱)

۱- المیزان ج: ۶، ص: ۷۳.

(۴۸) تاریخ صدر اسلام

منشأ تغییر ماه‌های حرام در جاهلیت

از روایات اسلامی بر می‌آید که عرب نسبت به حرمت ماه‌های حرام یعنی رجب و ذی‌القعده و ذی‌الحجه و محرم معتقد بودند، و چون پاره‌ای از اوقات از نجنگیدن چند ماه پشت سر هم به زحمت می‌افتادند، لذا به بعضی از بزرگان قوم «کنانه» مراجعه کردند تا او ماه سوم را برایشان حلال کند، او در یکی از ایام حج در منا در میان ایشان خطبه می‌ایستاد و اعلام می کرد که من ماه محرم را برای شما حلال نموده و حرمتش را تا رسیدن صفر تأخیر می‌اندازم. مردم پس از این اعلام می‌رفتند و به کار قتال با دشمنان می‌پرداختند، و آن‌گاه در سال دیگر باز حرمت محرم را بر می گرداندند و دست از جنگ می کشیدند، و این عمل را «نَسیء» می‌نامیدند.

منشأ تغییر ماه‌های حرام در جاهلیت (۴۹)

قبل از اسلام، عرب محرم را «صفر اول» و صفر را «صفر دوم» می‌نامیدند، و می گفتند: «صفرین»، همچنان‌که به دو ربیع می گفتند: «ربیعین»، و جمادی‌ها را می گفتند: «جمادین». کلمه «نسیء» تنها شامل «صفر اول» می‌شد، و از صفر دوم نمی گذشت.

پس از آن‌که اسلام حرمت «صفر اول» را امضاء نمود، از آن به بعد آن را «شهر اللّه محرم» نامیدند، چون استعمال این اسم زیاد بود لذا آن را تخفیف داده و گفتند: «محرم» و از آن به بعد اسم صفر مختص به صفر دوم گردید. پس در حقیقت کلمه «محرم» از اسم‌هایی است که در اسلام پیدا شده است. در روایات اسلامی آمده است:

مردی از قبیله بنی کنانه به نام «جُنادهٔ بن عُوْف» و به کنیه «اَبی اَمامه» کارش این بود که ماه‌ها را حلال و حرام می کرد، و چون بر عرب دشوار بود که سه ماه پشت سر هم دست از جنگ بکشند و به یکدیگر غارت نبرند، لذا هر وقت می‌خواستند به قومی حمله

برند او بر می‌خاست و در همان جا مردم را مخاطب قرار داده و می گفت: من محرم را حلال و به جای آن صفر را حرام کردم! پس از این اعلام به قتال و کارزار

(۵۰) تاریخ صدر اسلام

می‌پرداختند، و چون محرم تمام می‌شد و صفر می‌رسید، نیزه‌ها را بر زمین گذاشته و دست از جنگ می کشیدند. سال دیگر باز جناده بر می‌خاست و اعلام می کرد که من صفر را حلال و محرم را حرام کردم، و بدین وسیله عدد ماه‌های حرام را تکمیل می کرد. (نقل از در منثور)

زیادتی در کفر

آیه «یُضَلُّ بِهِ الَّذینَ کَفَرُوا...» (۳۷ / توبه) یعنی دیگران ایشان را گمراه نمودند، دلالت و یا حداقل اشعار دارد بر این که - یک شخص معین عرب جاهلیت را گمراه نموده، و این رسم غلط را در میان آنان باب کرده است. کتب تاریخ هم این شخص را یک نفر از قبیله «کنانه» ذکر کرده که متصدی این امر بوده است.

آیه «اِنَّمَا النَّسیآءُ زِیادَةٌ فِی الْکُفْرِ...» (۳۷ / توبه) نشان می‌دهد، این عمل از آن‌جایی که یک نوع تصرف در احکام الهی است، و از آن‌جایی که مردمان جاهلیت مشرک و

زیادتی در کفر (۵۱)

به خاطر پرستش بت، کافر بودند، لذا خدای تعالی این عمل آن‌ها را زیادتی در کفر نامیده است.

ضمنا عرب‌ها اگر حرمت یکی از ماه‌های حرام را به تأخیر می‌انداختند فقط منظورشان این بوده که دستشان در قتال با یکدیگر باز باشد، نه این‌که حج و زیارت خانه خدا را که مخصوص به بعضی از آن ماه‌هاست به ماه دیگری بیندازند.(۱)

بنیانگذار رسوم جاهلی در مکه

روایات اسلامی فردی را که در دین ابراهیم و اسماعیل انحراف ایجاد کرده و رسوم و احکام جاهلیت و بت‌پرستی را از جانب خود تشریع و جعل نموده، «عمروبن لحی» معرفی کرده است.

۱- المیزان ج:۱۸، ص:۱۱۹.

(۵۲) تاریخ صدر اسلام

در مجمع البیان از ابن عباس، از قول رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت شده که فرمود: - اولین کسی که بر مکه مسلط شد و در دین اسماعیل دست انداخت، و بت‌ها و صنم‌ها نصب کرد، همانا «عمروبن لحی بن قمعه بن خندف» بود. و این همان کسی است که شکافتن گوش بحیره و نذر کردن سائبه و وصل کردن وصیله و حمایت از حامی‌را دایر کرد... .

در روایت دیگر است که فرمود:

- این مرد (عَمْروبن لَحی) از طائفه «بنی کعب» بوده است، و دایر کننده رسم «بَحیرَه» مردی از «بَنی مُدلَج» بود.

رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله درباره کیفر این بنیانگذار بت‌پرستی و رسوم جاهلی در مکه فرموده است:

- ... من او را در آتش دوزخ دیده‌ام، و دیدم که قَصْب (حلقوم) او را در آتش

بنیانگذار رسوم جاهلی در مکه (۵۳)

می کشیدند و بویی از حلقوم او برمی‌خواست که اهل دوزخ را اذیت می کرد!(۱)

قـربانی‌هـای دوره جـاهـلیت

«وَ کَذلِکَ زَیَّنَ لِکَثیرٍ مِنَ الْمُشْرِکینَ قَتْلَ أَوْلدِهِمْ شُرَکآؤُهُمْ!» (۱۳۶ تا ۱۴۵ / انعام)

آیـات قرآن مجیـد در حکایت از اعتقادات مشـرکین و بت‌پرسـتان، پرده از تاریـخ عصـر تاریکی و جهالت بشـر بـرمی‌دارد، و آن را چنین به آیندگان نشان می‌دهد:

– «برای خدا از مخلوقات وی، از کشت و چارپایان، نصیبی نهادند، و به خیال خود گفتند: این سـهم خداست، و این سـهم شـرکای عبادت ماست! آنچه که سهم

۱– المیزان ج: ۱۱، ص: ۲۷۲.مستنـد: روایـات اسلامـی تحت آیــه ۱۰۳ سـوره مائده

(۵۴) تاریخ صدر اسلام

شرکـای ایشـان است به خدا نمی‌رسـد، اما آن‌چـه از خداسـت به شرکای آن‌ها می‌رسـد! چه بد حکمـی است که می‌کنند؟!

ـ بدین‌سان شـرکای ایشان کشـتن فرزندان را به نظر بسیاری از آنان زینت دادند، تا هلاکشـان کنند و دین‌شان را برایشـان مشوش سازند، و اگر خدا می‌خواست این کـار را نمی‌کردنـد، پس تو ایشـان را با دروغ‌هایـی که می‌سازنـد واگـذار!

– گوینـد این حیوانـات و این کشتزار قرق است، و هیچکس جز آن‌که مـا خواهیم از آن نخورد، و این حیواناتی است که سواری بر آن‌ها حرام شـده، و این حیواناتی است که هنگام سواری نام خدا را بر آن یاد نمی‌کنند، به خدا افترا می‌زنند، و خدا برای آن افتراها که می‌زده‌اند سزایشان خواهد داد،

– و گوینـد آن‌چه در شـکم این حیوانـات است، خاص مردان ماست، و بر همسـران ما حـرام است! و اگر مـردار باشـد همه در آن شریکند! به زودی، خدا سزای

قربانی‌های دوره جاهلیت (۵۵)

وصف‌کردن ناحق ایشان‌را می‌دهد، که‌او فرزانه و داناست!

– به راستی، کسانی که فرزندان خویش را از کم‌خردی و بی‌دانشـی کشـتند، زیانبار شدنـد، و آن‌چـه را خـدا روزی‌شان کـرده با افتـرا زدن به خدا حرام شمردند، به راستی، که گمـراه شدند، و هدایت یافتگـان نبودند...!»

علاوه بر این‌که مشرکین خدایان خود را شریک در اموال خود می‌دانستند، و مقداری از اموال خود را در راه آن‌ها خرج می‌کردند، این بت‌هـا با محبوبیتی و واقعیتی که در دل‌های مشـرکین داشـتند، فرزندکشـی را در نظر بسـیاری از آنان زینت داده و تا آن‌جا نفوذ پیدا کرده بودند که فرزندان خود را به منظور تقرب به آن‌ها برای آن‌ها قربانی می‌کردند!!

این مطلـب را تاریـخ درباره بت‌پرستان و ستاره‌پرستان قدیم نیز ضبط کرده است.

البته باید دانست که این قربانی غیر از «مؤودهٔ»هایی است که در «بنی تمیم»

(۵۶) تاریخ صدر اسلام

معمـول بوده است، زیـرا «مؤودهٔ» عبـارت از دختـرانی بوده که زنـده به گور می‌شدند.

این آیات دلالت بر کشتن اولاد، اعم از پسر و دختر، دارند. (۱)

بت‌های عصـر جاهلیت

«اَفَرَأَیْتُمُ الّـلاتَ وَ الْعُـزّی وَ...؟» (۱۹ تا ۲۳ / نجم)

کلمـات «لاـت و عُزّی و مَنـات» نـام سـه بت است که معبـود عرب جـاهلی بودنـد. قرآن مجیـد بعـد از آن‌که در آیـات همین سـوره

راستگویی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را مسجل می‌کند، و ثابت می‌کند که سخنان او حقایقی است آسمانی، که به وی وحی می‌شود، و از آن حقانیت نبوتش را نتیجه می‌گیرد، نبوتی که بر اساس توحید و نفی شرکاء پی‌ریزی

۱- المیزان ج: ۱۱، ص: ۲۷۲.

بت‌های عصر جاهلیت (۵۷)

شده است. به عنوان نتیجه‌گیری به مسئله بت‌ها می‌پردازد.

«لات و عُزّی و مَنات» که بت‌های مشرکین بودند، و مشرکین آن‌ها را تمثالی از ملائکه می‌پنداشتند، و ادعا می‌کردند که ملائکه به طور کلی از جنس زنانند، و بعضی از مشرکین بعضی‌از بت‌ها را تمثال‌ملائکه و بعضی دیگر راتمثالی‌از انسان‌ها می‌دانستند، چون بت‌پرستان قائل به الوهیت و ربوبیت خود بت‌ها نبودند، بلکه ارباب آن‌ها که همان ملائکه باشند، مستقل در الوهیت و ربوبیت و انوثیت و شفاعت می‌دانستند:

- «و با این‌که دعوت او حق و نبوتش صدق است، آیا هنوز هم معتقدید که لات و عزی، و سومی، یعنی منات، اصنام ملائکه، که به گمان شما دختران خدایند، رب شما هستند؟! آیا پسران مال شما و برای خدا دختران است؟ چه تقسیم جائرانه و غیر عادلانه!؟ این بت‌ها هیچ حقیقتی به جز این ندارند که نام‌هایی از طرف شما و پدرانتان بر آن‌ها نهاده شده، و خدای تعالی هیچ‌مدرکی بر الوهیت آن‌ها

(۵۸) تاریخ صدر اسلام

نازل‌نکرده است! ای پیامبر! اینان جز خیال و پنداری دلخواه پیروی نمی‌کنند، با این‌که از ناحیه پروردگارشان هدایت بر ایشان آمده است... .» (۱۹ تا ۲۳ / نجم)

در این‌که این سه بت چه شکل‌هایی داشتند، و در کجا منصوب بودند، و هر یک معبود کدام طایفه از عرب بودند، و در این‌که چه چیز باعث شد که آن بت مورد پرستش قرار گیرد؟ قول علما مختلف و متناقض است، به طوری که به هیچ یک از آن‌ها نمی‌توان اعتماد کرد.(۱)

۱- المیـــــزان ج: ۳۷، ص: ۷۴.

بت‌های عصر جاهلیت (۵۹)

(۶۰)

فصل دوم:شروع دعوت اسلام

دعوت عشیره رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله

«وَ اَنْذِرْ عَشیرَتَکَ الْاَقْرَبینَ...!» (۲۱۴ / شعرا)

ـ «... و خویشان نزدیکت را انذار کن!» خدای متعال در آیه بالا رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله را فرمان می‌دهد که دعوت خود را از خویشان و خانواده خود شروع کند. اگر «عشیره اقربین» یعنی خویشاوندان نزدیک‌تر را اختصاص به ذکر داد، برای افاده و اشاره به این نکته بود که در دعوت دینی، خاصه خرجی راه ندارد، و این دعوت قوم و خویش نمی‌شناسد، و فرقی میان نزدیکان و بیگانگان نمی‌گذارد، و مداهنه و

(۶۱)

سهل‌انگاری در آن راه ندارد، و چون سنن و قوانین بشری نیست که تنها در بیگانگان و ضعیفان اجرا شود، بلکه در این دعوت حتی

خود رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز با امتش فرقی نـدارد، تا چه رسـد به این‌که میان خویشاونـدان پیغمبر با بیگانگان فرق بگـذارد، بلکه همه را بندگان خدا، و خدا را مولای همـه مـی‌داند.

در ادامـه می‌فرماید:

- «اگر به تو ایمان آوردنـد و پیروی کردنـد، آنان را دور خود جمع کن، و پر و بال رأفت بر ایشان‌بگستران، و به‌تربیتشان بپرداز، و اگر نافرمانیت کردند، از عملشان بیزاری جوی!» (۲۱۴ تا ۲۱۶ / شعراء)

در روایـات اسـلامی آمـده است که وقتی این آیه نـازل شـد رسول اللّه صـلی‌الله‌علیه‌وآله بنی‌عبـدالمطلب را که در آن روز چهل نفر بودند، دعوت کرد... و پس از صرف غذا انذارشان کرد و فرمود:

(۶۲) تاریخ صدر اسلام

- ای بنی عبدالمطلب!

من خودم از ناحیه خدای عزوجل به عنوان نذیر به سوی شما فرستاده شده‌ام، اسـلام بیـاورید و مـرا اطـاعت کنیـد تـا هدایت شوید! آن‌گاه فـرمـــود:

- هر کس بـا من برادری کنـد و مرا یـاری دهـد، ولیّ من و وصـی من بعـد از من، و جانشـینم در اهلم خواهـدبود! و همـو قرض مرا می‌دهد.

مردم سکوت کردند، و آن جناب سه بار این سخن خود را تکرار کرد، و در هر سه نوبـت احدی سخـن نگفت به جز علــی، که در هر نوبـت برخاسـت و گفت: من حاضرم!

و رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله بعد از بار سوم به آن جناب فرمود: توئی! پس مردم برخاستنـد که

دعوت عشیره رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله (۶۳)

بروند... . (نقل‌ازمجمع‌البیان‌از براء بن‌عازب) (۱)

صحنه اولین دعوت و رویارویی با قریش

در مجمع البیان در ذیل آیه: «وَ اَنْـذِرْ عَشـیرَتَکَ الاَقْرَبینَ،» از ابن عباس روایت آورده که گفت: وقتی این آیه نازل شـد، رسول خـدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بر بالای صفا رفت و با بلندترین صوتـش فریاد زد: یک خبر مهم!!

۱- الـمیــزان ج: ۳۰، ص: ۲۲۵.

(۶۴) تاریخ صدر اسلام

قریش بی درنگ دورش جمع شدند و پرسیدند چه شده است؟ فرمود: - به نظر شما اگر خبری بدهم که فردا صبح و یا امروز عصر دشمنی بر سر شما می‌تازد، از مــن می‌پذیرید یا نه؟ همه گفتنــد: بلی! برای این‌که ما از تو دروغی نشنیده‌ایـم! فرمود:

- هم اکنون شـما را انـذار و هشـدار می‌دهم از عذابی سـخت که در انتظار شـماست! ابـولهب گفت: تَبـا لَکَ (مرگت باد) برای این همه ما را صدا زدی و این‌جا جمع کردی؟

خـدای عزوجـل در پاسـخ وی سـوره «تَبَّتْ یَـدا اَبـی لَـهَبٍ وَ تَـبَّ!» را نـازل فرمود.

(از سـعید بن جبیر، از ابن عبـاس نیز روایت فوق رسـیده الاـ این‌که در آن اشاره به محـل دعوت در بالای صـفـا نشـــده است.) در مجمع‌البیــان از طــارق محاربــی روایت‌شده که گفت:

روزی در حینــی که من در بازار ذی‌المجــاز بودم، ناگهــان به جوانــی برخوردم کـــه صــدا مـی‌زد:

هان ای مردم بگویید: «لا اِلهَ اِلّا اللّه» تا رستگار شوید!

در این بین ناگهان به مردی برخوردم که در عقب سر او می‌آمد و به طرف او

صحنه اولین دعوت و رویارویی با قریش (۶۵)

سنگ می‌انداخت، و دیدم که ساق پا و پشت پاشنه او را خون انداخته بود، و صدا می‌زد: هان ای مردم او کذاب است و گوش به سخنش ندهید!

من از اشخاصی پرسیدم این مرد کیست؟ گفتند: محمد است، که مدعی نبوت است، و آن ابولهب عموی اوست که معتقد است او دروغ می‌گوید.(۱)

اظهار علنی برائت از مشرکین

«قُلْ یا اَیُّهَا الْکافِرُونَ لااَعْبُدُ ما تَعْبُدُونَ...!» (۱ و ۲/کافرون)

در این سوره رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دستور می‌یابد به این‌که برائت خود از کیش وثنیت کافران را علنا اظهار بدارد و خبر دهد که آن‌ها نیز پذیرای دین اسلام نیستند، پس

۱- المیـــزان ج: ۴، ص: ۴۴۳.

(۶۶) تاریخ صدر اسلام

نه دین او مورد استفاده ایشان قرار می‌گیرد، و نه دین آنان آن جناب را مجذوب خود می‌کند، پس نه کفار می‌پرستند آن‌چه را که آن جناب می‌پرستد، و نه تا ابد آن جناب می‌پرستد آن‌چه را که ایشان می‌پرستند، پس کفار باید تا ابد از سازشکاری و مداهنه آن جناب مأیوس باشند!

در آیه «قُلْ یا اَیُّهَا الْکافِرُونَ،» ظاهرا خطاب به یک طبقه معهود و معین از کفار است، نه تمامی کفار، به دلیل این‌که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را مأمور کرده از دین آنان بیزاری جوید، و خطابشان کند که شما هم از پذیرفتن دین من امتناع می‌ورزید. با این‌که می‌بینیم در چهارده‌قرن گذشته میلیون‌ها کافر به‌دین‌اسلام درآمدند می‌فهمیم که خطاب در آیه به طبقه معینی‌از کفار است.

مراد به «آن‌چه کفار می‌پرستیدند» بت‌هایی است که کفار مکه می‌پرستیدند، و آیه این معنی را می‌دهد که: من ابدا نمی‌پرستم آن‌چه را که شما بت‌پرستان

اظهار علنی برائت از مشرکین (۶۷)

امروز می‌پرستید!

عبارت «و شما نخواهید پرستید آن‌چه را که من می‌پرستم!» یک خبر غیبی از این معناست که کفار مورد نظر در آینده نیز به دین توحید در نمی‌آیند. این دو آیه، به انضمام امر «قُلْ - بگو!» در آغاز سوره این معنی را دست می‌دهد که گویا رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به کفار فرموده است:

- پروردگار من مرا دستور داده به این‌که به طور دائم او را بپرستم، و این‌که به شما خبر دهم که شما هرگز و تا ابد او را نمی‌پرستید، پس تا ابد اشتراکی بین من و شما در دین واقع نخواهد شد!

آیات زیادی در قرآن هست که ایمان نیاوردن ابدی برخی از کفار را پیش‌گویی فرموده است، مانند:

- «لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلی اَکْثَرِهِمْ فَهُمْ لا یُؤْمِنُونَ،»

(۶۸) تاریخ صدر اسلام

«عذاب خدا بر آنان حتمی شده و در نتیجه دیگر ایمان نخواهند آورد.» (۷ / یس)

- «اِنَّ الَّذینَ کَفَرُوا سَواءٌ عَلَیْهِمْ ءَاَنْذَرْتَهُمْ اَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لا یُؤْمِنُونَ،» «کسانی که کافر شدند چه انذارشان کنی و چه نکنی برایشان

یکسان است، چون ایمان نخواهند آورد!» (۶ / بقره) (۱)

شرایط لازم برای دعوت دینی

«قَدْ نَعْلَمُ اِنَّهُ لَیَحْزُنُکَ الَّذی یَقُولُونَ... .» (۳۳ تا ۳۶ / انعام)

خدای تعالی به رسول گرامی خود می‌فرماید:

- «ما می‌دانیم که گفته‌های آنان تو را اندوهگین می‌سازد، و این حرف‌ها در حقیقت تکذیب تو نیست، و لکن ستمکاران آیات خدا را انکار می‌کنند. ما که

۱- المیزان ج: ۴، ص: ۴۱۶.

شرایط لازم برای دعوت دینی (۶۹)

سرگذشت انبیاء سلف را در قرآن برای تو شرح داده‌ایم، و تو می‌دانی که آنان نیز به مثل تو تکذیب شدند. و در برابر تکذیب قوم خود آن قدر صبر کردند تا آن‌که نصرت ما شامل حالشان شد، و درباره تو نیز رفتار ما همین خواهد بود، و کسی نمی‌تواند سنت ما را تغییر دهد!

گرچه اعراض آنان بر تو خیلی گران می‌آید، و لکن تو چه می‌دانی آیا می‌توانی زمین را سوراخ کنی و یا نردبامی بر آسمان بگذاری و از آسمان یا از بطن زمین آیه‌ای برایشان بیاوری؟ حاشا! خداست که اگر بخواهد همه آنان را بر هدایت مجتمع می‌سازد! پس زنهار که از جاهلان باشی! تنها کسانی دعوت تو را می‌پذیرند که دارای گوش شنوا باشند، و اما مردگان (همچنان مرده هستند تا آن‌که) خدایشان محشور کند و همه به سوی او بازگشت کنند!»

این آیات رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را در لغزش‌هایی که مشرکین درباره امر دعوت وی داشتند، تسلیت داده و با وعده حتمی نصرتش دلخوش می‌سازد، و بیان می‌کند که

(۷۰) تاریخ صدر اسلام

دعوت دینی دعوتی است که باید در محیط آزاد و با حفظ اختیار اشخاص صورت گیرد، تا هر که می‌خواهد ایمان آورد، و هر که می‌خواهد کفر ورزد!؟

چون دعوت دینی، اساسش بر اختیار است، قدرت و مشیت حتمی الهی در آن دخالت نمی‌کند، و اشخاص را مقید و مجبور به قبول نمی‌سازد، و گرنه خداوند می‌توانست تمامی افراد بشر را بر هدایت مجتمع سازد! (۱)

دستور دعوت بدون مسامحه و مداهنه

«وَ انْ کادُوا لَیَسْتَفِزُّونَکَ عَنِ الَّذینَ اَوْحَیْنا اِلَیْکَ...!» (۷۳ تا ۷۶ / اسری)

این آیات گوشه‌ای از تاریخ دعوت و ایستادگی و شیوه برخورد و رفتار رسول گرامی اسلام را در قبال دشمنان اسلام نشان می‌دهد، و همچنین پاره‌ای از نیرنگ‌های

۱- المیزان ج: ۱۳، ص: ۹۵.

دستور دعوت بدون مسامحه و مداهنه (۷۱)

مشرکین را که در مقابل قرآن و پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌زدند، و پافشاری که در انکار توحید و معاد داشتند، یادآور می‌شود.

دشمنان اسلام خواسته بودند که رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله نسبت به پاره‌ای از دستورات با آنان مداهنه کند، و نیز خواستند او را از مکه بیرون کنند. به همین جهت در این آیات با شدیدترین بیان آن جناب را تهدید می‌کند که مبادا به طرف مشرکین ولو هر قدر

هم اندک باشد، رکون کند، و ایشان را زنهار داده که اگر آن جناب را از مکه بیرون کنند، هلاکشان فرماید!

در روایات اسلامی آمده که مشرکین از رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله درخواست کردند که دست از بدگویی خدایان ایشان بردارد، و غلامان و کنیزان تهی‌دست ایشان را که مسلمان شـده و به وی گرویده‌اند، از خود دور سازد، چون عارشان می‌شد با بردگان خود یکجا بنشینند، و آیات خدا را بشنوند، و در چنین مناسبتی آیات فوق نازل شد، و رسول

(۷۲) تاریخ صدر اسلام

خـدا را چنیـن تذکـر فرمـود:

– «مشـرکین نزدیـک شـد تو را بلغزاننـد، از آن‌چه به تو وحی نمودیم منحرفت کننـد، تـا سیره‌ای مخـالف آن پیش گیری، و اعمالی برخلاف آن انجام دهی، و بـدین وسیله افترائـی به ما ببنـدی، و روش اختـلاف طبقاتـی را روشـی خـداپسندانـه جلـوه دهی! گفتنـد:

– اگر چنین کنی، و یک مشت گدا و ژنده‌پوش را از خود برانی، با تو رفاقت کنیم!» (۷۳ / اسراء)

عبارت «لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ» و این‌که «رکون» به معنای کمترین میل است، دلالت می‌کنـد بـر ایـن‌که رسول اللّه صـلی‌الله‌علیه‌وآله نه تنهـا رکون بـه کفـار نکرد، بلکه نزدیک به رکون هم نشد!

– «اگر مـا با عصـمت‌خود تو را پایـداری‌نمی‌دادیم، نزدیک‌می‌شـدی‌به این‌که به سوی آنان انـدکی میلی کنی، لکن ما تو را استوار ساختیم، و در نتیجه به آنان

دستور دعوت بدون مسامحه و مداهنه (۷۳)

کمترین میلی نکردی، تا چه رسـد به این‌که اجابتشان کنی! پس رسول خدا ایشان را اجابت نکرد، و ذره‌ای میل به ایشان ننمود، و نه نزدیک بود که میل‌کند!»(۷۴/اسراء) (۱)

دستــور دعوت از طریق ترساندن

«وَ اُوحِـیَ اِلَـیَّ هـذَا الْقُـرْءَانُ لِأُنْـذِرَکُـمْ بِـه وَ مَـنْ بَلَـغَ!» (۱۹ / انعـام)

در آیه فوق مسئله انذار و هشدار، غایت و نتیجه نزول قرآن کریم قرار گرفته و دعـوت نبوت از طریق ترساندن آغاز گشته است، و این خود در فهم عامه مردم کارگرتر از تطمیع است!

۱– المیزان ج: ۲۵، ص: ۲۹۲.

(۷۴) تاریخ صدر اسلام

در آیه فوق خدای تعالی بین پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و قوم او که دو طرف دعوا هستند، واسطه قرار گرفته است.

می‌دانیم که خصومت و طرفیت آن جناب با قومش تنها بر سر مسئله نبوت و رسالت و ادعای نزول قرآن است. خدای تعالی در این آیه رسول گرامی خود را دستور می‌دهد که از مشرکین بپرسد چه چیزی در مسئله شهادت از همـه‌چیـز بزرگ‌تر است؟

بدون تردید باید گفت: خدای تعالی در تحمل شهادت و خبر یافتن از وقایع جهان و افعال بندگـان از هـر خبرداری خبردارتر است! خدای تعالی، سپس حکایت قسمتی از بیاناتی را می‌فرماید که باید رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آن را به مشرکین ایراد فرماید: «... و این قرآن به من وحی شده که شما و هر که را که این قرآن به گوشش بخورد انذار کنم و هشدار دهم...!»

دستور دعوت از طریق ترساندن (۷۵)

دعــوت عــام و جهانی اسلام

عبارت «... انذار دهم شما و هر که را که این قرآن به گوشش می‌خورد،» در آیه فوق به ظاهر نشان می‌دهد که خطابش با مشرکین مکه و یا عموم قریش و یا جمیع عرب باشد، لکن دلالت بر این هم دارد که رسالت آن حضرت عمومی و قرآنش ابدی و جهانی است.

از نظر دعوت اسلام هیچ فرقی بین کسانی که قرآن را از خود پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌شنوند و یا کسانی که از غیر او می‌شنوند نیست!

قرآن بر هر کسی که الفاظ آن را بشنود و معنایش را بفهمد، و به مقاصدش پی ببرد، و یا کسی که برایش ترجمه و تفسیر کنند – خلاصه بر هر کسی که مضامین آن به گوشش بخورد – حجت است!

لازم نیست کتاب یا نامه‌ای که به سوی قومی ارسال می‌شود حتما به زبان آن قوم باشد، بلکه شرط آن این است که اولاً مضامینش شامل آنان بشود، و ثانیا حجت

(۷۶) تاریخ صدر اسلام

خود را بر آن قوم اقامه کند!

رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله به مردم حبشه و مصر و روم و ایران نامه‌ها نوشت، و حال آن‌که زبان آنان غیر از زبان قرآن بود.

همچنین عده‌ای از قبیل سلمان فارسی و بلال حبشی و صهیب رومی به آن جناب ایمان آوردند، و بسیاری از یهود که زبانشان عبری بود به آن حضرت گرویدند. (۱)

نامه پیامبر اسلام به شاهان

در روایات اسلامی، تاریخ و متن نامه‌هایی که پیامبر اکرم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله به پادشاهان و ملوک عصر خود نوشته، نقل گردیده است، که قسمتی از آن مطالب را از «صحیح بخاری» نقل می‌کنیم:

۱– المیـــــزان ج: ۱۳، ص: ۵۷.

نامه پیامبر اسلام به شاهدان (۷۷)

۱ – نامه رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله به هرقل قیصر روم

«... پس هرقل نامه رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله را خواست و آن را قرائت کرد، دید که در آن نوشته شده:

– بسم‌اللّه الرحمن الرحیم

– این نامه‌ای است از محمد رسول اللّه، به هرقل، بزرگ روم! درود بر کسی که پیرو هدایت باشد! اما بعد، من تو را به اسلام دعوت می‌کنم! اسلام آور تا سالم بمانی! اگر اسلام آوردی خدا اجر تو را دوبار عطا کند، و اگر روی گردان شوی، گناه تمام کشاورزان مملکتت بر گردن تو خواهد بود! ای اهل کتاب! بیایید تا از کلمه‌ای که میان ما و شما یکسان است، پیروی کنیم: که به جز خدای یکتا را نپرستیم! ... گواه‌باشید که ما تسلیم فرمان اوئیم...!»

۲ – نامه رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله به مقوقس بزرگ قبطیان

گفته شده که نامه پیامبر به مقوقس بزرگ قبطیان نیز مشتمل بر آیه «یا اَهْلَ الْکِتابِ تَعالَوْا اِلی کَلِمَةٍسَواءٍبَیْنَناوَبَیْنَکُمْ!»(۶۴/آل‌عمران)بوده‌است.

(۷۸) تاریخ صدر اسلام

اخیرا نامه‌ای که به خط کوفی نوشته شده و منسوب به پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله است، پیدا شده، که شبیه به نامه آن حضرت به هرقل می‌باشد، و به وسیله عکس‌برداری از آن نسخه‌هایی چاپ شده که پیش خیلی‌ها یافت می‌شود.

آن‌چه مورخین درباره نامه‌های پیغمبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله به سلاطین عالم (از قیصر و کسری و نجاشی) نوشته‌اند، تاریخ نگارش و ارسال آن را سال ششم هجری ضبط کرده‌اند، که لازمه‌اش آن است که آیه فوق در سنه شش یا قبل از آن نازل شده باشد.(۱)

۱- المیزان ج: ۶، ص: ۱۲۸. آل عمران و تحلیل روایتی.

نامه پیامبر اسلام به شاهدان (۷۹)

(۸۰)

فصل سوم:قریش، و معتقدات و گمراهی آن‌ها

بررسی انواع کفر

بررسی انواع کفر

کفر در کتاب خدا بر پنج نوع تقسیم شده است:

۱ - کفر ناشی از انکار ربوبیت خدا،

۲ - کفر ناشی از جحود بر معرفت،

۳ - کفر نعمت،

۴ - کفر ترک دستورات الهی،

۵ - کفر برائت،

(۸۱)

۱ - جحود و انکار ربوبیت خدا

این اعتقاد کسی است که می گوید:

- نه ربی هست، نه بهشتی، و نه دوزخی!

صاحبان این عقیده دو صنف از «زنادقه» هستند که به ایشان «دهری» هم می گویند، همان‌هایی هستند که قرآن کلامشان را حکایت کرده که گفته‌اند: ـ «جز روزگار کسی ما را نمی‌کشد!» (۲۴ / جاثیه)

این دینی است که دلبخواه برای خود درست کرده‌اند و گفتارشان خالی از حقیقت و تحقیق است!

۲ - جحود بر معرفت

جحود بر معرفت این است که کسی با این‌که حق را شناخته و برایش ثابت شده، انکار کند، که خدای عزوجل درباره‌شان فرموده:

(۸۲) تاریخ صدر اسلام

- «دین خدا را انکار کردند، با این‌که در دل به حقانیت آن یقین داشتند، ولی چون ظالم و مغرور بودند، زیر بار آن نرفتند!»(۱۴/نمل)

و نیز فرموده:

- «قبل از آمدن اسلام، یهودیان به کفار می گفتند: به زودی پیامبر آخرالزمان می‌آید، و ما را بر شما پیروزی می‌بخشد، ولی همین

که اسلام آمد، بدان کافر شدند، پس لعنت خدا بر کافران باد!» (۸۹ / بقره)

۳ - کفران نعمت

خدای سبحان درباره کفران نعمت از قول سلیمان نبی علیه‌السلام حکایت کرده که گفت:
- «این از فضل پروردگارم است تا مرا بیازماید، که آیا شکر می‌گزارم یا کفران می‌کنم؟» (۴۰ / نمل)
بررسی انواع کفر (۸۳)

۴ - کفر ترک دستورات الهی

در این‌باره خدای سبحان می‌فرماید:
- «و چون پیمان از شما گرفتیم، که خون یکدیگر مریزید! و یکدیگر را از دیارتان بیرون مکنید! شما هم بر این پیمان اقرار کردید و شهادت دادید، آن‌گاه همین شما یکدیگر را کشتید و از وطن بیرونشان کردید، و بر دشمنی آنان و جنایتکاری پشت به پشت هم دادید. و چون اسیرانتان می‌شدند فدیه می‌گرفتید، با این‌که فدیه گرفتن و بیرون راندن بر شما حرام بود، آیا به بعضی احکام کتاب ایمان می‌آورید، و به بعض دیگر کفر می‌ورزید؟ (یعنی عمل نمی‌کنید).» (۸۴ و ۸۵ / بقره)
در این آیه منظور از کفر، ترک دستورات خدای عزوجل است، چون نسبت ایمان هم به ایشان داده، هر چند که این ایمان را از ایشان قبول نفرموده، و سودمند به حالشان ندانسته است:
(۸۴) تاریخ صدر اسلام
- «پس چیست جزای هر که از شما چنین کرده؟ به جز خواری در زندگی دنیا، و روز قیامت به سوی شدیدترین عذاب برمی‌گردند! و خدا از آن‌چه می‌کنید غافل نیست!» (۸۵ / بقره)

۵ - کفر برائت

خدای عزوجل درباره کفر برائت از ابراهیم علیه‌السلام حکایت کرده که گفت:
- «وَ کَفَرْنا بِکُمْ ... از شما بیزارم! و میان ما و شما دشمنی و خشم آغاز شده، و دست از دشمنی بر نمی‌داریم، تا آن‌که به خدای یگانه ایمان بیاورید!» (۴ / ممتحنه)
که در این آیه کفر به معنای بیزاری آمده است...
(روایت از امام صادق علیه‌السلام به نقل از زبیری در کافی) (۱)
۱- المیزان ج: ۱، ص: ۱۰۰. بحث روایتی.
بررسی انواع کفر (۸۵)

کفار صدر اسلام

«اِنَّ الَّذینَ کَفَرُوا سَواءٌ عَلَیْهِمْ ءَاَنْذَرْتَهُمْ اَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لا یُؤْمِنُونَ!» (۶ / بقره)
در هر جای قرآن مجید که عبارت «الَّذینَ کَفَرُوا» آمده، مراد کفار مکه‌اند که در اوایل بعثت با دعوت دینی مخالفت می‌کردند، مگر آن‌که قرینه‌ای در کلام باشد که خلاف آن را برساند. در آیه بالا می‌فرماید:
- اینان کسانی هستند که کفر در دل‌هایشان ریشه کرده، و انکار کردن حق در قلوبشان جایگیر گشته است.

بـه دلیـل این‌که در وصـف حـال آن‌ها می‌فرماید:

(۸۶) تاریخ صدر اسلام

- «انذار کردن و یا نکردنت برایشان یکسان است!»

معلوم است کسـی که کفر و جحودش سطحی است در اثر انذار و اندرز دست از کفر و جحودش بر می‌دارد، ولی کسی که انذار و عدم انذار برای حالش یکسان است، معلوم است که کفر و جحودش در دلش ریشه‌دار گشته است.

منـظور از ایـن کـفـار کـدام دسـتـه از کـفـارنـد؟

احتمال می‌رود منظور بزرگان و سـردمداران مشـرکین قریش و بزرگان مکه باشـند، آن‌هایی که در امر دین عناد و لجاجت به خرج دادند و در دشمنی با دین خدا از هیچ کوشش و کارشکنی کوتاهی نکردند، تا آن‌جا که خدای تعالی در جنگ بدر و سایر غزوات تا آخرین نفرشان را هلاک کرد! (۱)

۱- الـمیــزان ج: ۱، ص: ۱۰۰.

کفار صدر اسلام (۸۷)

رسول خدا در برابر کفار قریش

«وَ قـالُـوا قُـلُـوبُنـا فـی اَکِنَّـةٍ... .» (۴ تـا ۸ / فصلت)

کفار عصر رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله در قرآن چنین تعریف شده‌اند که:

«بیشتــــرشــان از آن روی گــردانیــده و آن را نمــی‌شنــونــد، مــی‌گــوینـــد:

- دل‌هـای ما از پـذیرفتـن آن‌چه ما را به سویش می‌خوانید، در غلاف‌های تو درهم است، و در گـوش‌هـایمـان سـنگینـی اســت، و بین مـا و تو حجابی است...!»

در تعریف دل‌های کفار که از قول خودشان گفت: «دل‌های ما در غلاف است،» کنایه‌ای است از این که دل‌های ما وضـعی به خود گرفته که به هیچ‌وجه دعـوت به دین توحیـد را نمی‌فهمـد، مثـل این‌که بـا روپوش‌هـایی پوشـیده شـده است که هیـچ منفـذی برای راه‌یافتن و رخنه کـردن چیـزی از خارج در آن نمانده است!

منظــور از «سنگینــی گوش‌ها» این اســت که در گوش‌هــای ما سنگینی و کری

(۸۸) تاریخ صدر اسلام

پیـدا شــده است و دیگر گـوش مـا از دعوت تـو چیزی نمی‌شنود!

«بین ما و تو حجابی است،» یعنی بین ما و تو پرده‌ای است که نمی‌گـذارد ما به سوی تو آئیم، پس ما در هیچ یک از خواسته‌های تو با تو جمع نمی‌شویم.

کفـار بـا این اعلاـم خود آن جناب را از قبول دعوتش به کلی مأیوس کردنـد. در بار اول گفتنـد: دل‌های ما در ظرفی پنهان شـده و دیگر هیـچ دعوتی در آن رخنه نمی‌کند، تا ما آن را بفهمیــم. و بار دوم گفتنـــد: راه‌های ورود دعوت تو به دل‌های ما که دو گوش ما باشـد، بسته شـده است، و هیچ انذاری و بشارتــی در آن نفوذ نمی‌نماید. و نوبت سوم گفتنــد: بین ما و تو حجـاب و حائلـی زده شـده کـه نمی‌گــذارد ما و تــو یکجا و بر سر یک مسئلـه جمع شویم. و این خود مأیوس کردن به تمام معناست!

این نتیجه‌گیری بوی تهدیـد می‌دهـد، که وقتی هیـچ راهی برای تفـاهم بین مـا و تو نمانـده است، لاـجرم تو هر چه می‌توانی بکن، و اعتقادات ما را باطل ساز، ما هم هر

رسول خدا در برابر کفار قریش (۸۹)

تلاشی که داریم برای ابطال‌دعوت تو می کنیم.

در مقام پاسخگویی این تعلیمات به رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله داده‌می‌شود:

- «ای پیـامبـر بـه ایشـان بگـو:

- من بشری هستم مانند شما، و در بین شما معاشرت می کنم، آن طور که خود شما با یکدیگر معاشرت می کنید، و با شما سخن می گویم، آن طور که خود شما با یکدیگر گفتگو می کنید، پس من جنس دیگری مخالف جنس شما از قبیل فرشته نیستم، تا بین من و شما حائلی و حجابی باشد، و یا سخنم به گوش شما نرسد، و یا کلامم به دل‌های شما وارد نشود، تنها تفاوت من با شما این است که به من وحی می‌شود، و آن‌چه من به شما می گویم و شما را به سوی آن دعوت می‌نمایم، وحیی است که به من می‌شود، و آن این است که معبود شما، آن معبودی که سزاوار پرستش باشد، یکی است، نه خدایـان متفرق و گوناگون!

(۹۰) تاریخ صدر اسلام

حال که به جز یک اله بی‌شریک وجود ندارد، پس به توحید او قیام کنید، و شرکاء را از او نفی نمایید، و از او نسبت به شرک و گناهانی که تاکنون مرتکب شده‌اید، طلب مغفرت نمایید!

- وای به حال آنان که شرک می‌ورزند، همان‌هایی که زکات نمی‌دهند، و نسبت به آخرت کافرند، در مقابل آن‌ها کسانی هستند که ایمان آورده و اعمال صالح می کنند، اجری دارند که هرگز قطع نمی‌شود!

- بگو راستی شما به خدایـی کفر می‌ورزید که زمین را در دو روز خلق کرد، و برای او شریک‌ها قائل می‌شوید، بااین‌که این خدا رب تمامی عوالم است! و....» (۶ تا ۹ / فصلـت)

در روایـات اسـلامـی از جـابـربـن عبـداللّـه روایـت آورده‌انـد کـه گفـــت:

روزی قـریـش دور هم جمـع شـده و گفتنـــد:

رسول خدا در برابر کفار قریش (۹۱)

- تحقیق کنیـد ببینید از همه شما داناتر به سحر و کهانت و شعر کیست تا برود نزد ایـن مـرد، که بیـن ما تفرقـه افکنده، و نظـام مـا را درهـم و برهـم کـرده اسـت، و به دیـن مـا بدگویـی می کند، تا با او حـرف بزنـد و ببینـد چه جـواب می‌شنـود.

همگـی گفتند: ما به جز عتبـه بن ربیعه کسـی را داناتـر از خود سـراغ نداریـم. رو بـه عتبـه کردنـد و گفتنـد:

- ای ابولیـد، برخیز و نزد این مرد برو! عتبه نزد رسول خـدا صـلی‌الله‌علیه‌وآله آمـد و گفت: - ای محمـد! آیـا تـو بهـتری یـا پـدرت عبداللّه؟ تو بهتری یا جدت عبدالمطلب؟ رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله هیـچ نگفت. عتبـه دوبـاره گفت:

- اگر پنـداری که نامبردگان از تو بهتر بودنـد، بایـد قبول کنی که بت‌پرستی آنان نیز درست بوده است، و تو به ناحق بت‌ها را عیب می گویی، و اگر پنداری که تو بهتر از آنان، پس حرف بزن تا بشنویم!

(۹۲) تاریخ صدر اسلام

- ... اگر احتیاجاتت فزونی گرفته برایت پول جمع کنیم آن قـدر که از تمام قریش توانگرتر شوی، و مرد یگانه قریش گردی، و اگر شهوتت گل کرده، بگو تا هر زنی می‌خواهی هر چند ده زن برایت بگیریم! رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

- حرف‌هـایت تمام شد؟ گفت بلی، دیگر حرف ندارم! فرمود:

ـ «به نـام خـدای رحمـان و رحیم. این کتاب نازل شـده از ناحیه رحمان و رحیم است، کتابی است که آیاتش از یکـدیگر جـداست، کتابی است خواندنی عربی، برای مردمی که علم داشته باشند...!»(۱ تا ۳ / فصلت)

(هم‌چنان آیات این سوره را خوانـد تا رسـید به آیه - اگر اعراض کنند بگو شـما را انذارمی کنم‌از صاعقه‌ای مثل صاعقه‌عادوثمود... .)(۱۳/فصلت)

عتبه گفت: دیگر بس است! آیا غیر از این‌ها سخنی نداری؟ فرمود نه! عتبه نزد قریش شد، پرسیدند: چه خبر آورده‌ای؟ گفت:

- من آن‌چه را احتمال می‌دادم شما بخواهید به او بگویید همه را گفتم، دیگر چیزی

فروگذار نکردم. پرسیدند جوابت را داد؟ گفت:

- به آن بتی که بچه‌های قبیله ما آن را نصب کردند، من از گفتار او چیزی نفهمیدم، جز این جمله را که گفت: «شما را از صاعقه‌ای مثل صاعقه عاد و ثمود انذار می‌کنم!» گفتند: وای بر تو مگر او به غیر عربی حرف می‌زد که تو نفهمیدی؟ گفت: نه به خدا سوگند عربی حرف می‌زد، اما من به جز قضیه عاد و ثمود چیزی از او نفهمیدم. (در بعضی از روایات آمده که او گفت: به خدا سوگند کلامی از او شنیدم که تاکنون مثل آن را نشنیده بودم، به خدا سوگند، نه شعر بود نه سحر و نه کهانت، و باز به خدا سوگند می‌خورم این کلامی که من از او شنیدم به زودی موجی در دنبال خواهد داشت!)

درباره این‌که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در پاسخ ولیدبن مغیره نیز آیات اول این سوره را خواند، روایات دیگری نیز وجود دارد. (۱)

۱- المیزان ج: ۳۴، ص: ۲۵۶.

وضع روحی و عناد کفار قریش

«بَلِ الَّذینَ کَفَرُوا فی عِزَّةٍ وَ شِقاقٍ...!» (۲ تا ۱۱ / ص)

در سوره «ص» گفتار پیرامون رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و این مطلب دور می‌زند که آن جناب با ذکری که از جانب خدای تعالی برایش نازل شده مردم را انذار می‌کند، و به سوی توحید و اخلاص در بندگی خداوند سبحان دعوت می‌کند، ولی کفار به عزت خیالی خود می‌بالند، و به همین جهت دست از دشمنی با آن جناب بر نمی‌دارند، و از پیروی و ایمان به او استکبار می‌ورزند، و مردم را هم از این‌که به او ایمان بیاورند جلوگیری می‌کنند، و به این منظور سخنانی باطل می‌گویند.

این مطلب در آیات قرآنی چنین نقل می‌شود:

- «سوگند به قرآن، که متضمن ذکر و یادآوری است، تو به طور قطع و یقین از انذارکنندگانی! بلکه آن‌ها که کافر شدند از قبول این معنا و پیروی تو امتناع ورزیدند و مخالفت کردند. ما قبل از این کفار، چه بسا قرن‌ها و امت‌ها که به کیفر تکذیب پیامبران مرسل و منذر، هلاک کردیم! و در هنگام نزول عذاب دیگر مجال فرار برایشان نماند، و گفتن واویلا به دردشان نخورد، و هرچه فریاد زدند سودی به حالشان نبخشید، و هرچه به خدای سبحان استغاثه کردند، فایده‌ای ندیدند، چون هنگام، هنگام‌تأخیرعذاب و مؤاخذه‌نبود، و هنگام فرار!»(۱تا۳/ص)

از آن‌جایی که مسلک وثنیت منکر رسالت بشر است، کفار از آمدن منذری از جنس خودشان تعجب کردند، و او را متهم به سحر نمودند، و گمان کردند که وی به دروغ قرآن و معارف حقه آن را به خدا نسبت می‌دهد.

آن‌ها گفتند: آیا محمد خدایان را یک خدا کرده است؟

یعنی، پیامبر اسلام الوهیت الهه را باطل کرده و آن را منحصر در یک خدا کرده و می‌گوید: لا اِلهَ اِلاّ اللّه!

لذا اشراف کفار قریش نزد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله جمع شدند و خواستند درباره مشکلی که آن جناب با دعوت خود به سوی توحید و ترک خدایان پیش آورده بود، با آن جناب گفتگو کنند، و به نوعی از آن جناب دلجویی نمایند. آن جناب حاضر نشدند به هیچ یک از سخنان آنان تن در دهند، و در نتیجه اشراف به راه افتادند و با یکدیگر و با پیروان خود گفتند: بروید و در پایداری و حمایت از خدایان خود پافشاری و شکیبایی به خرج دهید!

مشرکان خیال می‌کردند که محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله منظور از دعوت به توحید قصد دارد به مردم آقایی و ریاست کند، و دعوت خود را وسیله رسیدن به این هدف قرار داده است. گفتند:

ـ ما چنین چیزی از دیگر ملت‌ها نشنیده‌ایم، و این یک امر خود ساخته است!

منظورشان از ملت دیگر، مذهبی است که سایر ملل و امت‌های معاصر و یا قریب به عصر آن روز عرب به آن مذاهب متدین بودند، در مقابل ملل اولی که امم گذشته متدین

به آن بوده‌اند.

کفار می‌گفتند: هیچ امتیازی نزد محمد نیست که به وسیله آن از ما برتری و امتیازی داشته باشد، و به خاطر آن قرآن بر او نازل بشود، و بر ما نازل نگردد. خداوند تعالی می‌فرمایـد:

ایشان آن‌چه را که گفتند از روی ایمان و اعتقاد نبود بلکه هنوز درباره ذکر من یعنی قرآن در شک هستند، و احتمال می‌دهند که حق باشد. و اگر به حقانیت آن معتقد نشده‌اند نه بدان جهت است که قرآن در دلالت کردن بر حقانیت نبوت و آیت بودنش برای آن خفایی داشته و از افاده این معنا قاصر است، و نمی‌تواند برای مردم یقین و اعتقاد بیاورد، بلکه تعلق دل‌های آنان به عقاید باطل و پافشاری‌شان بر تقلید کورانه است، که ایشان را از نظر و تفکر در دلالت آیت الهی و معجزه او بر نبوت بازمی‌دارد، و در نتیجه درباره این آیت یعنی قرآن کریم در تردیدند، در حالی که قرآن آیتی معجزه است!

این سرکشی را همچنان ادامه می‌دهند تا وقتی که عذاب را بچشند، آن وقت به حکم اضطرار ناگزیر می‌شوند اعتراف کنند، همچنان‌که اقوام دیگری که مثل ایشان بودند بعد از چشیدن عذاب اعتراف کردند.

خداوند تعالی می‌فرمایـد:

ـ خزینه‌های‌رحمت پروردگارت منحصرا در اختیار خود اوست، و او بهتر می‌داند که رسالت‌خودرا در چه دودمانی و چه‌شخصی قراردهد، و چه‌کسی را مورد رحمت خاصه خود قرار دهد!

ـ آیا ملک آسمان‌ها و زمین از آن مشرکان است، و آن‌ها می‌توانند در این آسمان‌ها و زمین تصرف کنند و جلو نزول وحی آسمانی را بگیرند؟ اگر راستی چنین هستند، پس به آسمان‌ها عروج کنند، و وسیله‌های خود را به کار زنند، و جلو وحی آسمانی را بگیرند!؟

– آنان لشکری شکست‌خورده هستند، ناچیز و اندک و بی‌مقدار! و از آن احزابی هستند که همواره علیه فرستادگان خدا حزب تشکیل می‌دادند، و ایشان را تکذیب می‌کردند، و عذاب من بر آنان حتمی شد!

– پیش از آن‌ها نیز قوم نوح و عاد و فرعون جلاد بودند، با قوم ثمود و قوم لوط و اهل «ایکه» که آن‌ها دسته‌ها بودند، که همگی تکذیب پیامبران کردند، و مجازات من بر آنان محقق گشت! اینان جز یک صیحه را که بازگشت ندارد انتظار نمی‌برند! گویند: پروردگارا قبل از روز رستاخیز سهم ما را از عذاب بیاور! (۱)

۱- المیزان ج: ۳۳، ص: ۲۹۰.

(۱۰۰) تاریخ صدر اسلام

قریش در خانه ابوطالب

در تفسیر قمی آمده که وقتی رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله دعوت خود را ظاهر ساخت، قریش نزد ابوطالب جمع‌شدند و گفتند:

- ای ابوطالب برادرزاده‌ات عقاید ما را سفیهانه خواند، و خدایان ما را ناسزا گفت و جوانان ما را فاسد نمود و جمعیت ما را متفرق کرد، اگر داعی او بر این کار این است که می‌خواهد از ناداری نجات یابد ما برای او این قدر مال جمع می‌کنیم که از همه ما ثروتمندتر شود، حتی او را پادشاه خود می‌کنیم!

ابوطالب جریان را به رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله خبر داد و حضرت فرمود:

- اگر خورشید را به دست راست من بگذارند و ماه را به دست چپم بسپارند، نمی‌پذیرم، و لکن یک کلمه به من بدهند تا هم مرا راضی کرده باشند و هم به وسیله آن سالار و سرور عرب گردند، و غیر عرب هم به دین ایشان بگروند، و نیز خود آنان پادشاهانی در بهشت باشند!

قریش در خانه ابوطالب (۱۰۱)

ابوطالب پاسخ آن جناب را به اطلاع کفار رسانید، و ایشان گفتند:

- یک کلمه که چیزی نیست بلکه ده کلمه از ما بخواهد!

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

- شهادت دهند به این‌که لا اِلهَ اِلاّ اللّه وَ اِنّی رَسُولُ اللّه!

مشرکین گفتند: شگفتا، آیا سیصد و شصت خدارا رها کنیم و یک خدا را بگیریم!؟ (۱)

پیکار اسلام با بت‌پرستی

دعوت‌های الهی همواره با بت‌پرستی جنگیده و با آن به مقاومت پرداخته و ندای توحید در داده‌اند، به طوری که خدای سبحان در داستان‌های دعوت انبیاء و رسل مانند نوح و هود و صالح و ابراهیم و شعیب و موسی علیهم‌السلام این مسئله را ذکر کرده است، و در

۱- المیزان ج: ۳۳، ص: ۲۹۰.

(۱۰۲) تاریخ صدر اسلام

قصه‌های عیسی و لوط و یونس علیهم‌السلام نیز بدان اشاره کرده و اجمال سخن در این آیه آمده است:

- «پیش از تو رسولی نفرستادیم مگر به او وحی کردیم، که خدایی جز من نیست، پس مرا بپرستید!» (۲۵ / انبیاء)

حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله در دعوت خود با حکمت و موعظه و گفتگو و مجادله به طریق احسن، قوم بت‌پرست خود را به توحید فرا خواند. مردم پاسخی جز استهزاء و اذیت به او ندادند، و نسبت به کسانی که بدو ایمان آورده بودند به تفتین پرداختند، و به بدترین شکل شکنجه‌شان کردند، تا مسلمین مجبور شدند مکه را ترک گویند و به حبشه هجرت کنند.

بعدا برای کشتن پیغمبر توطئه کردند، و وی به مدینه هجرت کرد، و بعد از او نیز عده‌ای از مؤمنین به مهاجرت پرداختند. دیری نپایید که مشرکین با او درگیر شدند و به

پیکار اسلام با بت‌پرستی (۱۰۳)

جنگ پرداختند و در «بدر» و «احد» و «خندق» و غزوه‌های فراوان دیگر با وی جنگیدند، تا سرانجام خدای تعالی با فتح مکه او را برایشان پیروز گردانید.

پیغمبر بعد از فتح مکه، خانه کعبه و حرم را از بت‌ها پاک کرد، و بت‌هایی را که اطراف کعبه نصب‌شده‌بود،شکست. «هُبَل» که‌بالای بام‌کعبه‌نصب‌شده‌بود،پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله علی علیه‌السلام را به طرف بام بالا برد، و او بت را بر زمین افکند. این بت به طوری که گفته‌اند بزرگ‌ترین بت آن‌ها بود که بنا بر آن‌چه گفته‌اند آن را در آستانه در مسجد دفن کردند.

اسلام به شدت عنایت داشت که ماده بت‌پرستی را بر کند و دل‌ها را از خواطری که مردم را بدان می‌کشاند، خالی سازد، و جان‌ها را حتی از آن که بر گرد آن بگردند و بدان توجه کنند، باز دارد. همه این‌ها در معارف اصولی و اخلاق کریمه و احکام شرعیه‌ای که اسلام مردم را بدان فراخوانده است، دیده می‌شوند، و شما می‌بینید که اسلام اعتقاد حقه را عبارت می‌داند از آن‌که - جز خدا، خدای دیگری وجود ندارد، خدا دارای اسماء

(۱۰۴) تاریخ صدر اسلام

حسنی، و مالک همه چیز است، و وجود او اصیل و مستقل بالذات و از همه جهانیان بی‌نیاز است، و هرچه غیر از اوست از او آغاز می‌شود و بدو باز می‌گردد، و در همه شئون ذاتی خود، چه در پیدایش و چه در ادامه وجود، به او محتاجند.

ـ اگر کسی ذات یا صفات یا اعمال یک موجود را به طور مستقل از خدا - نه از دیگران ـ منتسب به خود آن موجود بداند، از این بابت مشرک است!

و نیز اسلام به مردم دستور می‌دهد:

- توکل بر خدا کنند، به خدا اطمینان داشته باشند، تحت ولایت الهی در آیند، دوستی و دشمنی و اعمالشان خالص برای خدا باشد!

و نیز:

- مردم را از اعتماد به غیر خدا، تمایل به دیگران، اطمینان به اسباب ظاهری و امید به غیر خدا و عجب و کبر و چیزهای دیگری که موجب استقلال دادن به

پیکار اسلام با بت‌پرستی (۱۰۵)

دیگران و شرک به خدا می‌گردد، نهی می‌فرماید. و نیز ملاحظه می‌کنید که:

- اسلام از سجده برای غیر خدا، درست کردن مجسمه سایه‌دار، تصویر موجودات ذی‌روح (با اختلاف فتاوی در مورد حرمت یا جواز مجسمه‌سازی و تصویر) و پیروی و گوش دادن به امر و نهی غیر خدا، نهی کرده، مگر در صورتی که پیروی از دیگران به پیروی از خدا برگردد، مانند پیروی از پیغمبران و پیشوایان دینی، و نیز از بدعت و پیروی از آن، و همچنین گام گذاشتن در جای گام شیطان، نهی فرموده است.

اخبار فراوانی از پیغمبر و ائمه اهل بیت علیهم‌السلام رسیده که شرک را بر دو قسم دانسته‌اند: «شرک پنهان و شرک آشکار» و آن دارای مراتب زیادی است که کسی جز مخلَصان از همگی این مراتب سالم نمی‌مانند، و از صدای پای مورچه بر سنگ صاف در شب تاریک پنهان‌تر است!

در روایات اسلامی، در کافی، از حضرت صادق علیه‌السلام در مورد «قلب سلیم» روایت کرده که: «قلب سلیم، آن قلبی است که در حالی با خدا روبه‌رو شود،

(۱۰۶) تاریخ صدر اسلام

که کسی جز خدا در آن نباشد.» فرمود:

- «هر قلبی که در آن شرک یا شک وجودداشته باشد، سقوط کرده است!»

- «و اینان که قلب سلیم دارند، در دنیا زهد پیشه می‌کنند تا دل‌هایشان برای آخرت فراغت یابد!» و نیز در روایت آمده است که:
- «عبادت خدا به طمع بهشت، عبادت اجیران است، عبادت او از ترس آتش عبادت بندگان است، و حق عبادت این است که خدا را به خاطر محبت او بپرستند، که عبادت بزرگواران است، و این مقامی است دست نیافتنی که جز پاکان بدان نرسند!»

روش توحیدی

خدای سبحان به پیامبر گرامی خود دستور می‌دهد که برای خود رویه و سیره‌ای اتخاذ کند، و در اجتماع بشری با آن رویه رفتار نماید:

- «بگو ای اهل کتاب! به سوی کلمه‌ای که بین ما و شما یکنواخت است، بیایید:

روش توحیدی (۱۰۷)

که جز خدا را نپرستیم، و چیزی را شریک او نسازیم، و یکدیگر را به جز خدا ارباب خود نگیریم. پس اگر روگردان شدند، بگو: شاهد باشید که ما مسلمانیم!» (۶۴ / آل‌عمران)

و باز به عقاید بت‌پرستی که داخل در دین اهل کتاب شده، اشاره کرده می‌فرماید:

- «ای اهل کتاب! در دین خود غلو مکنید! و از هواهای قومی که از پیش گمراه شده‌اند، و بسیاری را گمراه کرده‌اند، و از راه راست منحرف شده‌اند، پیروی مکنید!» (۷۷ / مائده)

و نیز در مذمت اهل‌کتاب می‌فرماید:

ـ «اینان هم راهبان خود را به غیر خدا ارباب گرفتند، و هم مسیح‌بن مریم را، در حالی که جز به پرستش خدای واحدی مأمور نشده بودند، زیرا جز او خدایی نیست، و از آن‌چه شریک می‌آورند، منزه است!» (۳۱ / توبه)

پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در اجرای احکام و حدود، بین مردم مساوات برقرار کرد، و

(۱۰۸) تاریخ صدر اسلام

طبقات اجتماع، مانند: حاکم و محکوم، رئیس و مرئوس، خادم و مخدوم، غنی و فقیر، مرد و زن، شریف و وضیع را به یکدیگر نزدیک ساخت، که هیچ کس نسبت به‌دیگری حق‌بزرگی و فخرفروشی و حکومت‌نداشته‌باشد، که‌کرامت‌تنها به تقوی است، و حساب و حکم مربوط به خدا.

پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دارایی را بالسویه تقسیم می‌کرد، و نهی می‌فرمود که قوی آنگونه تظاهر به نیروی خود کند که قلب مردم ضعیف و فروافتاده بشکند و متأثر شوند، و مثلاً ثروتمندان و زمامداران و رؤسا نباید در برابر فقرا و بیچارگان و رعیت به زیب و زیور و شوکت خود تظاهر کنند.

پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مانند یکی از افراد مردم می‌زیست، و در خوردنی و آشامیدنی و پوشاک و نشست و برخاست و راه رفتن هیچ گونه امتیازی با دیگران نداشت.(۱)

۱- المیــــــزان ج: ۲۰، ص: ۱۴۲.

روش توحیدی (۱۰۹)

حجـاب حایل بین رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله و کفار

«وَ اذا قَرَأْتَ الْقُرْانَ جَعَلْنا بَیْنَکَ وَ بَیْنَ الَّذینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالْاخِرَةِ حِجابا مَسْتُورا!»(۴۵/اسری)

خداوند متعال در قرآن کریم واقعیتی را بیان فرموده که وقتی پیامبر گرامی اسلام قرآن می‌خواند، میان او و مشرکینی که به آخرت

ایمان نداشتند، حجابی معنوی می‌افکند که از فهم آن محجوب می‌شدند، و دیگر نمی‌توانستند اسم خدای یگانه را بشنوند، و رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله را به رسالت حق بشناسند، و نمی‌توانستند به معاد ایمـان بیاورند و به حقیقت آن پی ببرند!

(۱۱۰) تاریخ صدر اسلام

آنان نمی‌توانستند حقیقت آن‌چه را که از معارف قرآن نزد رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله بود بفهمند، و بدان ایمان بیاورند و یا اذعان کنند که او به راستی فرستاده خداست، که به حق به سوی ایشان فرستاده شده است!

به همین جهت بـود که وقتی اسم خـدای یگـانه را می‌آورد از او اعراض می‌کردنـد، و در انکـار معـاد پـافشـاری می‌نمودنـد و او را مردی جادوشده می‌خواندند.

انکار به آخرت جایی برای ایمان به خـدای یگانه و رسالت پیغمبران باقی نمی‌گـذارد. کفـر بـه معـاد مسـتلزم کفـر بـه همـه اصـول دیـن است. مـی‌فـرمایـد:

ـ «وقتی تو قرآن می‌خوانی، ما دل‌های ایشان را با پرده‌هایی می‌پوشانیم، تا قرآن را نفهمنـد! و گوش‌هایشان را کر و سـنگین می‌کنیم تا قرآن را به گوش قبول نشنـوند، و با فهم ایمان صـدق آن را درک نکنند.

ـ البته همه این‌هـا کیفر کفر و فسوق ایشان است!

ـ وقتی در قرآن پروردگـار خود را با وصف یکتایی ذکر می‌کنی و شـریک را از او نفی می‌کنی، از شـنیدن و فهم آن، در حالی که پشت می‌کنند، اعراض می‌نمایند.

ـ ما بهتر می‌دانیم که غرض ایشان از این‌که می‌آیند تا قرآن خواندن تو را بشوند،

حجاب حایل بین رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله و کفار (۱۱۱)

چیست؟

و نیز بهتر می‌دانیم که پس از شـنیدن آهسـته با هم چه می‌گویند؟ ستمکاران می‌گوینـد: جز مردی جادوشـده را پیروی نمی‌کنیـد! ببین چگونـه برایت مثل‌ها می‌زنند؟ چه کنند بدبخت‌ها، گمراه شده‌اند، و دیگر راهی پیدا نمی‌کنند!» (۴۵ تا ۴۸ / اسراء)

این آیه اشعار دارد بر این‌که مشرکین نزد وی نمی‌آمدند تا قرآن به گوششان نخورد، چون از ملامت هم مسلکان خود می‌ترسیدند، و اگر نزد آن جناب می‌آمدند، پنهانی بوده، و حتی یکی از ایشان فرد دیگر را در حال استماع قرآن می‌دید، آهسته ملامت می‌کرد، زیرا می‌ترسـید رسـول اللّـه صـلی‌الله‌علیه‌وآله و مـؤمنین پی ببرنـد و بفهمنـد کـه ایـن افـراد دشـمننـد. بعضـی بـه بعـض دیگـر مـی‌گفتنــد:

ـ «پیروی نمی‌کنید مگر مردی جادوشده را...!» (۴۷/اسراء)

(۱۱۲) تاریخ صدر اسلام

زدن این مثل، این نکته را می‌رساند که مشرکین کارشان به جایی رسیده بود که امیدی به ایمان آوردنشان نبود! (۱)

مصایب موعود کفار مکه

«وَ لا یَـزالُ الَّذیـنَ کَفَـرُوا تُصیبُهُـمْ بِما صَنَعُـوا قارِعَةٌ اَوْ...!» (۳۱ / رعد)

دقت در این‌که سوره رعـد یک سوره مکی است، و به شـهادت مضامین آثارش، و همچنین دقت در حوادثی که بعد از بعثت و قبل از هجرت رسول اللّه صـلی‌الله‌علیه‌وآله رخ داده، و بررسـی حوادثی که بعـد از هجرت تا قبل از فتح اتفاق افتاده، این معنی را روشـن می‌سازد که مراد از عبارت «اَلَّذینَ کَفَرُوا» همان کفار عرب از اهل مکه و غیر ایشان است که در

۱– المیـــــــزان ج: ۲۵، ص: ۱۹۵.

مصایب موعود کفار مکه (۱۱۳)

ابتدای دعوت اسلام آن را رد نموده، و انکار و عناد را به نهایت رسانده بودند، و در برانگیختن فتنه و فساد پافشاری می‌نمودند. خدای تعالی در این‌باره می‌فرماید:

- «لا یزال مصیبت‌های کوبنده بر سر این‌ها، که به دعوت حق تو کفر می‌ورزند، به خاطر آن‌چه کردند، و کفری که به رحمان ورزیدند، می‌رسد، یا در نزدیکی‌های خانه‌شان فرود می‌آید، و همواره بدین حال هستند، تا آن‌که آن عذابی که وعده‌شان داده، برسد، چه خدا خلف وعده نمی‌کند، و گفتارش تغییر نمی‌پذیرد!»

مقصود از آنان که مصیبت‌ها بر سرشان آمد، کفار اطراف مکه است، که جنگ‌ها و قتل و غارت‌ها از پایشان در آورد. و مقصود از آن‌ها که مصایب در نزدیکی خانه‌هایشان فرود آمد، اهل مکه‌اند، که حوادث ناگوار در پیرامون شهرشان اتفاق می‌افتاد، و دودش به چشم آن‌ها می‌رفت، و وحشت و اندوه و سایر آثار سوء آن، خواب

(۱۱۴) تاریخ صدر اسلام

و آسایش را از ایشان سلب می‌نمود. و مقصود از عذابی که وعده‌شان داده، عذاب شمشیر است، که در روزهای بدر و احد و سایر غزوات با آن روبه‌رو شدند! (۱)

عجز قریش در مبارزه با قرآن

«وَ قالَ الَّذینَ کَفَرُوا لا تَسْمَعُوا لِهذَا الْقُرْآنِ... .» (۲۶ / فصلت)

این آیه دلالت می‌کند بر نهایت عجز کفار در مبارزه علیه قرآن، بعد از آن‌که کفار نتوانستند کلامی مثل آن را بیاورند، و یا اقامه برهانی علیه آن بکنند، کارشان در بیچارگی به این‌جا کشید که به یکدیگر سفارش کنند که به قرآن گوش ندهند، و هر جا قرآن خوانده می‌شود سر و صداهای بی‌معنی در آورند تا صدای قرآن و شخصی که

۱- المیـــــزان ج: ۲۲، ص: ۲۷۵.

عجز قریش در مبارزه با قرآن (۱۱۵)

آن را می‌خواند به گوش دیگران نرسد، و در نتیجه اثرش لغو گردد.

قرآن مجید سپس پاره‌ای از عواقب ضلالت آنان، و نتیجه استقامت مسلمانان و پاداش آخرتی آنان را ذکر می‌کند و می‌فرماید:

- «ما هم به طور یقین کسانی را که کفر ورزیدند عذاب سختی می‌چشانیم، و به بدتر از آن‌چه می‌کردند، کیفر می‌دهیم! این چنین است که کیفر دشمنان خدا آتش است، و در بطن آتش خانه‌ای جاودانه دارند، به کیفر این‌که همواره آیات ما را انکار می‌کردند...!» (۲۷ و ۲۸ / فصلت)

سپس بعداز ذکر پاداش استقامت مسلمانان در برابر کفار می‌فرماید:

- «کیست خوش گفتارتر از کسی که بشر را به سوی خدا دعوت می‌کند، و عمل صالح انجام می‌دهد، و می‌گوید: من به یقین از تسلیم شدگانم!» (۳۳ / فصلت)

در این آیه، خدای تعالی پیامبر گرامی خود را تأیید می‌فرماید به

(۱۱۶) تاریخ صدر اسلام

این که سخن تو، یعنی دعوت تو، بهترین سخن است. هرچند که لفظ آیه عمومیت دارد ولی منظور در این آیه رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله است، و شامل همه کسانی هم می‌شود که به سوی خدا دعوت می‌کنند.

چیزی که هست، چون در بین ایمان داعیان به سوی خدا، ممکن است کسی یافت شود که به خاطر رسیدن به غرض فاسد به سوی

خـدا دعوت کنـد، و معلوم است که چنین دعوتـی احسن‌القول نمی‌توانـد باشد، لذا دنباله جمله این شـرط را اضافه کرد که «وَ عَمِلَ صالِحا،» به شرطی که خودش هم عمل صالح کند، چون عمل صالح کشف می‌کند از این‌که صـاحبش نیتی صالح دارد.

و نیز از آن‌جایی که عمل صالـح دلالت بر اعتقاد حق، و التزام به آن نـدارد، و این نیز معلوم است که سـخن آن کسـی که دعوت به سوی خدا می‌کند، و عمل صالحی هم دارد، ولی ایمانی به حق نداشته، و التزامی به آن ندارد، احسن‌القول نیست! به همین جهت دو عجز قریش در مبارزه با قرآن (۱۱۷)

جمله گذشـته را مقید به شـرطی دیگر کرد، و آن این است که «وَ قالَ اِنَّنی مِنَ الْمُسْلِمینَ!» (۳۳ / فصلت) یعنی اعتقاد به اسلام داشته باشد!

پس اگر کسی اعتقاد به اسلام و عمل صالح داشت، و آن‌گاه به سوی خدا دعوت کرد، سخنش احسن‌القول خواهد بود!

- «و چون معلوم است که خوبی و بـدی یکسان نیست، لاجرم تو بـدی‌های مردم را با بهترین عکس‌العمل دفع کن، تا کسـی که بین تو و او دشـمنی هست، چنان از دشـمنی دست بردارد که گویی دوستی مهربان است، اما این نصـیحت را نمی‌پذیرند مگر کسانی‌که خویشتندارند، و نیز نمی‌پذیرد مگر کسی که بهره عظیمی از سعادت داشته باشد!» (۳۴ و ۳۵ / فصلت) (۱)

۱- المیــــــــزان ج: ۳۴، ص: ۳۰۱.

(۱۱۸) تاریخ صدر اسلام

دلیل هلاک نکردن قریش

«وَ مـا مَنَعَنـا اَنْ نُرْسِـلَ بِالْآیـاتِ اِلّا اَنْ کَـذَّبَ بِهَـا الْاَوَّلُونَ!» (۵۹ / اسری)

قرآن مجیـد در مورد عـدم تعـذیب و هلاک دنیوی کفار صـدر اسـلام در آیه فوق خبر می‌دهد که چون مردم - که آخرینشان مثل اولینشان هستند - به خاطر آن غریزه فسق و فساد که در ایشان است مستحق آمدن هلاکت و انواع دیگر عذاب‌های شدیـد هستند، و خدای تعالـی هم درباره قراء این قضا را رانده که همه هلاک و یا معذب به عـذاب شدیـد شونـد.

همین معنا باعث شد که خدای تعالی آیاتی را که کفار قریش پیشنهاد می‌کنند،

دلیل هلاک نکردن قریش (۱۱۹)

نفرسـتد، چـون بـا در نظر گرفتن این‌که آخرین بشـر بـا اولین او یکسـان است، و هرچه اولین را وادار به عصـیان کرد، آخرین را هم وادار می‌کنـد، و نیز بـا در نظر گرفتن این‌که اولین با آمـدن آیات پیشـنهادی‌شان باز کفر ورزیدنـد، هم این هست که این‌ها بعـد از دیدن معجزه و آیات پیشنهادی خود ایمان نیاورند، و در نتیجه به عذاب شدید دیگری مبتلا شوند، هم‌چنان‌که پیشینیان ایشان شدند، و چون خدا نمی‌خواهد این امت را به عذاب عاجل مؤاخذه کند، لذا آیات پیشنهادی کفار را نمی‌فرستد!

این خصوصـیت امت اسـلام از مواردی از کلاـم خـدای تعالی اسـتفاده می‌شود و تنها آیه مورد بحث نیست، و خداونـد تعالی بر این قضا رانده که این امت را عذاب نکند، مگر بعد از مدتی مهلت! (۱)

مقابله تاریخی اقوام کافر در برابر پیامبران

«مـا یُجـادِلُ فی آیاتِ اللّهِ اِلاَّ الَّذینَ کَفَرُوا... .» (۴ / مؤمن)

قرآن مجید در سوره مؤمن از آغاز، مطلب را پیرامون بلندپروازی‌های کفار، و جدال باطلشان به منظور از بین بردن حقی که بر آنان نازل شده، می‌کشاند، و با

۱- الـمیــــــــزان ج: ۲۵، ص: ۲۳۱.

تکرار آیات مربوط به خوار و ذلیل بودن کفار، و گرفتار شدن آن‌ها به عذاب الهی، در امت‌های گذشته، سورت استکبار و جدال آنان را می‌شکند.

عذاب‌های خوارکننده‌ای را که خدا به ایشان وعده داده بود در این سوره با ذکر نمونه‌ای از آن‌چه در آخرت بر سرشان می‌آید، خاطرنشان می‌سازد:

ـ «در آیات خدا جدال نمی‌کنند مگر کسانی که کافر شدند، پس غوطه‌ور شدنشان در ناز و نعمت تو را مغرور نسازد. قبل از ایشان هم قوم نوح و احزابی که بعد از ایشان بودند، آیات خدا را تکذیب کردند، و هر امتی قصد جان پیامبر خود کرد، تا او را بگیرند، و با حربه باطل علیه حق مجادله کردند، تا حق را از بین ببرند، و من ایشان را گرفتم، و چه عجیب است عذاب!! و همچنین کلمه عذاب پروردگارت بر آنان که کافر شدند، حتمی شد، که باید اهل آتش باشند.» (۴ تا ۶ / مؤمن)

در این آیات، در مقام جواب دادن از شبهه‌ای است که ممکن بود به ذهن کسی وارد

شود و آن شبهه این است که ما می‌بینیم همیشه برد با همین کفار است، که از پذیرفتن حق استکبار می‌ورزند، و در آیات خدا جدال می‌کنند، و هیچ گرفتاری هم پیدا نمی‌کنند، و باطل خود را هم پیش می‌برند؟!

حاصل جواب این است که امت‌های گذشته چون قوم نوح و احزاب بعد از ایشان مانند عاد و ثمود و قوم لوط و غیره، از کفار امروز در تکذیب و جدال به باطل قوی‌تر بودند، آن‌ها تا این‌جا پیشروی کردند که می‌خواستند رسول خود را بگیرند و بکشند، ولی عذاب الهی مهلتشان نداد، و این قضا در حق همه کفار رانده شده است.

پس توهّم این‌که کفار معاصر از خدا پیشی گرفته‌اند و اراده خود را علیه اراده خدای سبحان به‌کار زدند، توهّمی است باطل!! (۱)

۱- المیزان ج: ۳۴، ص: ۱۶۱.

ابراهیم و رسول اللّه، دو مبارز علیه کفار

«وَ اِذْ قالَ اِبْراهیمُ لِاَبیهِ وَ قَوْمِهِ اِنَّنی بَراءٌ مِمّا تَعْبُدوُنَ!» (۲۷ تا ۳۰ / زخرف)

آیات سوره زخرف درباره کفر مشرکین به رسالت رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله و تشبث آنان در شرک به ذیل تقلید از پدران بدون هیچ دلیل دیگر، صحبت می‌کند، و در این آیات داستان ابراهیم علیه‌السلام را ذکر می‌کند که تقلید کردن پدر و قومش را دور انداخت و از آن‌چه آنان به جای خدای سبحان می‌پرستیدند، بیزاری جست، و از پروردگارش طلب هدایتی کرد که از فطرتش سرچشمه داشته است.

بعد از نقل داستان ابراهیم علیه‌السلام این مسائل را خاطرنشان می‌سازد که قوم او را

از چه نعمت‌هایی برخوردارشان کرد، و چگونه به آن نعمت‌ها کفران کردند، و به کتاب خدا کافر شدند و در آن خورده‌گیری‌ها نمودند و به فرستاده خدا طعنه‌ها زدند، طعنه‌هایی که به خودشان برمی‌گردد. سپس آثار اعراض از یاد خدا را ذکر می‌کند، و عاقبت این کار را که همان شقاوت و خسران است تذکر می‌دهد، و آن‌گاه عطف می‌کند به این که پیامبر باید برای همیشه از ایمان آوردن ایشان مأیوس باشد، و سپس تهدیدشان می‌کند به عذاب، و به پیامبر عزیزش تأکید می‌کند که به قرآن تمسک جوید، چون قرآن ذکر او و ذکر قوم اوست، و به زودی از آن بازخواست می‌شوند، و آن‌چه در قرآن است دین توحید است، که

همـه انبیاء گذشتـه بر آن دیـن بودند:

– ای پیـامبر! به یـاد ایشـان بیاور آن زمان را که، ابراهیم از آلهه پـدر و قومش بیزاری جست، چون ایشان آلهه خود را تنها به استناد تقلید پدران می‌پرستیدند، و هیچ حجت و دلیلی بر آن نـداشتنـد، و ابراهیـم تنهـا به اعتقـاد و نظر خود اتکاء نمود! ابراهیـم گفت:

– من از آن‌چه می‌پرستید بیزارم! به جز آن معبودی که مرا آفریده، که به زودی هدایتـم خواهد کرد! (۱)

۱– المیزان ج: ۳۵، ص: ۱۵۴.

ارثیه یکتاپرستی در نسل ابراهیم

– «خـدا این یکتـاپرستی را در نسل او باقی گـذاشت، شایـد برگردنـد! بلکه، من این کفار و پـدران ایشان را بهره‌های مادی دادم، تا آن‌که دین حق و رسولی روشـنگر به سویشـان آمـد، و همین که بـا حق روبه‌رو شدنـد گفتنـد: این نـوعی سـحر است، و مـا بـدان کافریم!؟» (۲۸ تا ۳۰ / زخرف)

منظـور از نسلی کـه یکتـاپرستـی در آن باقـی گذاشتـه شـده ذریـه و فرزندان ابراهیم علیه‌السلام است.

مراد از بقـای کلمـه در عقـب و ذریـه ابراهیم علیه‌السلام این است که ذریه آن جنـاب چنـان نباشـد که به کلـی و حتی یـک نفر موحـد در آنان باقـی نماند، بلکـه همواره و مادام

که نسل آن جنـاب در روی زمیـن باقـی است، افرادی موحد در بین آنان یافت بشود. (۱)

دلیل عدم نزول قرآن بر اشراف قریش

«کفـار گفتنـد:

– چرا قرآن به یکی از دو مرد بزرگ (مکه و طـائف) نـازل نشـد؟ مگر اینـان مقسم رحمت پروردگار تواند؟ این ماییم که معیشت انسان‌ها در زندگی دنیا را تقسیم می‌کنیم!» (۳۱و۳۲/زخرف)

منظور از بزرگی آن دو مرد به طوری که از سیاق آیه بر می‌آید، بزرگی از حیث مال و جـاه اسـت، چـون در نظـر افـراد مادی و دنیاپرسـت ملاک عظمـت و شرافـت و علـو مقـام همیـن چیزهـاسـت!

در مجمع‌البیـان گفته: منظـور از دو مرد عظیـم در یکی از دو شهر، ولیدبن مغیره

۱– المیــزان ج: ۳۵، ص: ۱۵۴.

از مکه، و ابامسعود عُرْوَةبن مسعود ثقفی از طائف بوده است.

و بعـض دیگـر گفته‌انـد: منظور عتبـه بن ابی ربیعـه، از مکـه و ابن عبدیالیـل، از طائـف بـوده است.

لکن حق مطلب این است که این تطبیق‌ها از خود نامبردگان است، وگرنه مشـرکین شخص معینی را در نظر نداشتند، و به طور مبهم گفته‌اند که جا داشت یکی از بزرگان مکه و طائف پیامبر بشوند. و این معنی از ظاهر آیه به خوبی استفاده می‌شود.

خداونـد متعال جواب داده که این مشـرکین در امر معیشت دنیایی که در آن زنـدگی می‌کنند، و از رزقش ارتزاق می‌نمایند، و خود قطره‌ای از دریای بیکران رحمت ماست، هیچ مـداخله‌ای ندارنـد، و آن وقت چگونه به خود اجازه می‌دهند به تقسیم چیزی مداخله کننـد که هزاران بـار از زنـدگی دنیـا مهم‌تر است، و آن مسئله نبوت است، که رحمت کـبریایی مـا و کلیـد سـعادت دائمی بشـر و

رستگاری جاودانه ایشان است؟ (۱)

۱- المیزان ج: ۳۵، ص: ۱۵۴.

دلیل عدم نزول قرآن بر اشراف قریش (۱۲۷)

(۱۲۸)

فصل چهارم :مسلمانان اولیه دوران شکنجه، مبارزه و مهاجرت

آغاز دعوت علنی اسلام

«فَاصْدَعْ بِما تُؤْمَرُ وَ اَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكينَ...!» (۹۴/حجر)

غرض سوره حجر، در حقیقت، بیان موضوع تبلیغ آشکار، و امر به علنی کردن رسالت است، و وقتی به این آیه می‌رسد می‌فرماید:

ـ «حال که تو مأمور به" صفح جمیل "شدی، و خود را به عنوان نذیر از عذاب ما،

(۱۲۹)

آن عذابی که بر مقتسمین (پاره‌پاره کنندگان قرآن) نازل شد، معرفی نمودی، دیگر مترس، کلمه حق را اظهار، و دعوت خود را علنی کن!»

در ادامه آیه می‌فرماید:

- «ما شر استهزاکنندگان را از تو دور می‌کنیم!» (۹۵ / حجر)

این «مستهزئین» همان «مقتسمین» هستند که قبلاً اسمشان در اول آیه برده شد.

خدای تعالی وقتی دستور می‌دهد که درنگ مکن و دعوت به حق را علنی ساز، و از مشرکین روی برتاب، بلافاصله می‌فرماید: برای این‌که ما شر مستهزئین را از تو کفایت کردیم، و ایشان را به عذاب خود هلاک می‌سازیم.

و این مستهزئین همان‌هایند که (با خدا، خدایانی دیگر اتخاذ می‌کنند، پس به زودی خواهند فهمید!)

در این جمله برای بار دوم اندوه و تنگ حوصلگی رسول اللّه صلی‌اللهعلیه‌وآله را از استهزاء

(۱۳۰) تاریخ صدر اسلام

آنان پیش می‌کشد، تا مزید عنایت خود را نسبت به تسلیت و دلخوش کردن آن جناب و تقویت روحش برساند.

خدای تعالی در کلام کریم خود، مخصوصا در سوره‌های مکی، بسیار آن جناب را تسلیت و دلداری داده است، و این به خاطر آن صدمات زیادی است که آن جناب در مکه با آن مواجه می‌شده است.

در ادامه آیه می‌فرماید:

ـ «ما می‌دانیم سینه تو از آن‌چه می گویند، تنگ می‌شود، پس به ستایش پروردگارت تسبیح گوی، و از سجده‌کنان باش! عبادت پروردگار خویش کن تا حادثه محقق به تو برسد!» (۹۷ تا ۹۹ / حجر)

خدای سبحان به پیامبر گرامی خود سفارش می‌فرماید که او را تسبیح و حمد گوید، و سجده و عبادت به جای آورد، و این مراسم را ادامه بدهد. خدای تعالی این سفارش را

آغاز دعوت علنی اسلام (۱۳۱)

متفرع بر تنگی حوصله از زخم زبان‌های کفار نموده است، معلوم می‌شود که تسبیح و حمد خدا و سجده و عبادت در برطرف

کردن انـدوه و سبـک کردن مصیبـت اثر دارد.

در روایات اسلامی آمده است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بعد از آن‌که وحی الهی شروع شد سیزده سال در مکه بماند، و در سه سال اولش مخفیانه دعوت می‌کرد، و از ترس اظهار علنی نمی‌نمود، تا آن‌که خدای عزوجل با فرستادن (آیه فوق مأمورش فرمود تا دعوت خود را علنی کند، و از آن روز دعوت علنی شد.

(نقـل از امـام صـادق علیه‌السلام در معانی الاخبار)

همچنیـن امــام صــادق علیه‌السلام فرمــوده:

- رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در مکه سال‌ها پنهانی دعوت می‌کرد، و تنها علی علیه‌السلام و حضرت خدیجه کبری سلام اللّه علیها به او ایمـان آورده بودنـد. آن‌گـاه خـدای سبحان مـأمورش کرد تـا دعوت خود را علنی سازد. دعوت رسول خـدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آشکارا شد و او دعوت خود را

(۱۳۲) تاریخ صدر اسلام

در قبایل عرب عرضه می‌کرد، و به هر قبیله که می‌رفت می‌گفتند: دروغگو از نزد مـا بیـرون شـو! (و در مـا طـمـع مبنــد!)

(نقل‌از امام‌صادق علیه‌السلام در تفسیر عیاشی) (۱)

شکنجه مسلمانان اولیه

«مَـنْ کَفَرَ بِاللّهِ مِنْ بَعْـدِ ایمانِـه اِلّا مَـنْ اُکْـرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِـنٌّ بِالْایمانِ... .»

(۱۰۶ تا ۱۱۰ / نحل)

تاریخ روزهای اولیه ظهور اسلام آکنده از شکنجه‌های زیادی است که مؤمنین صدر اسلام در مکه از قریش می‌دیدند. چون قریش مکه مؤمنین را آزار می‌دادند تا شاید از دین‌شان برگردند.

۱- المیزان ج: ۲۴، ص: ۲۱.

شکنجه مسلمانان اولیه (۱۳۳)

آیه فوق ناظر به چنین وقایعی است. چنان انواع شکنجه‌ها را در حق مؤمنین روا می‌داشتند که حتی اتفاق می‌افتاد یک فرد مسلمان در زیر شکنجه کفار جان می‌داد. هم‌چنان‌که عمار و پـدر و مادرش را شکنجه کردنـد و پـدر و مادرش در زیر شکنجه آن‌ها جان دادند، و عمار به ظاهر از دین اسلام بیزاری جست، و بدین وسیله جـان ســالـم بـه در بــرد.

در ادامه آیه می‌فرمایـد:

- «بعـد از همه این‌ها خدا نسبت به‌کسانی‌که ازآن شکنجه‌ها هجرت‌نموده و پس از هجرت جهاد و صبـر نمودنــد، آمرزگــار و مهربــان اســت!» (۱۱۰ / نحل)

این وعـده جمیلـی است که خـدای سبحــان به مهاجریــن می‌دهد که پس از شکنجه‌هــا مهاجـرت کردند. و در قبــال تهدیــدی کــه به کفــار کرده و خســران

(۱۳۴) تاریخ صدر اسلام

تمـام را نویدشــان داده، مؤمنیــن را به مغفـرت و رحمــت در قیامــت نویـد می‌دهد.

آخر آیـه می‌رسانـد کـه خـدا از آن مسلمانان کـه بـه ظـاهر ارتـداد جستند، راضـی نمی‌شـود، مگر این‌که مهـاجرت کننـد، و نیز از هجرتشان راضی نمی‌شود، مگر این‌که بعد از آن جهـاد و صبـر کننـد.

ماجرای شکنجه و قتل سمیه و یاسر

چـون رسول خـدا خواسـت به مدینـه مهاجـرت کنـد بـه اصحـابش فرمود:

– از من متفرق شویـد، و هر کس توانایی دارد بماند و آخر شب حرکت کند و هر کس ندارد همین اول شب به راه افتد، هر جا که به اطلاعتان رسید که من در آن‌جا منزل کرده‌ام به من ملحق شوید.

بلال مؤذن و خباب و عمار، و زنی از قریش که مسلمان شده بود، ماندند تا صبح شد. مشرکین و ابوجهل ایشان را دستگیر کردند. به بلال پیشنهاد کردند

ماجرای شکنجه و قتل سمیه و یاسر (۱۳۵)

که از دین اسلام برگردد، او قبول نکرد، لاجرم زرهی از آهن در آفتاب داغ کردنـد و بر تن او پوشاندنـد، و او هم‌چنان می‌گفـت: «احـد! احـد!».

خباب را در میان خارهای زمین می‌کشیدند. عمار از در تقیه حرفی زد که همه مشرکین خوشحال شدند و او را رها کردند. سمیه را ابوجهل به چارمیخ کشیده بود و... او را کشت، ولی بلال و خباب و عمار را رها کردند.

آن‌ها خـود را به رسـول اللّه صـلی‌اللّه‌علیه‌وآله رساندنـد و جریـان را برای آن جنـاب تعریف کردنـد. عمـار از آن حرفی که زده بود سخت ناراحت بود. حضرت فرمـود:

– دلت در آن موقعی که این حرف را زدی چگونه بود؟ آیا به آن‌چه گفتی راضی بود، یا نه؟ عرض کرد: – نه! فرمود:

– خـدای تعالـی این آیه را نازل فرموده که «اِلّا مَنْ اُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْايمانِ!» (۱۰۶ / نحل) پـدر و مـادر عمـار اولین شهید در اسلام بودند.

(۱۳۶) تاریخ صدر اسلام

صحنه ملاقات شکنجه‌شدگان با رسول‌اللّه صلی‌اللّه‌علیه‌وآله را روایات بسیاری بیان کرده‌اند. در مجمع‌البیان می‌نویسد:

این آیه درباره جماعتی نازل شد که به اکراه مجبور شده بودند، و آن جماعت عمار و پدرش یاسر و مادرش سمیه، و صهیب و بلال و خباب بودند که شکنجه شدند، و در آن شـکنجـه پـدر و مادر عمـار کشته شدنـد، و عمـار با زبانـش چیـزی بـه آن‌هـا داد که راضی شدنـد، و خدای سبحـان جریـان را به رسول گرامی‌اش خبر داد.

پس وقتی که جماعتـی به آن جنـاب خبر آوردند که عمار کافر شد، حضرت فرمود:

– نه! حاشا! عمار از سر تا قدمش مملو از ایمان است، و ایمان با گوشت و خونش آمیختـه گـشته اسـت.

وقتی عمار شرفیاب شد، در حالی که گریه می‌کرد، حضرت فرمود: – چه حال و چـه خبـر؟ عـرض کـرد:

ماجرای شکنجه و قتل سمیه و یاسر (۱۳۷)

ـ خبـر بسیار بد آوردم، یا رسـول اللّه! زیرا رهایم نکردند تا دست به ساحت تو دراز نمودم و خدایان ایشان را به خیر یاد کردم.

رسـول خدا صلی‌اللّه‌علیه‌وآله شـروع کـرد اشک‌های عـمار را پاک کردن، در حالی که می‌فرمود:

ـ اگر بار دیگر به تو چنین کردند تو هم همان کار را تکرار کن! پس آیـه فـوق نـازل شـد.(۱)

شکنجـه به خاطـر ایمان

«وَ السَّمـاءِ ذاتِ الْبُـروُجِ... قُتِلَ اَصْحـابُ الْاُخْـدوُدِ...!» (۸ / بـروج)

سوره بروج به سختی کسانی را انذار کرده که مردان و زنان مسلمان را به جرم این‌که به خدا ایمان آورده‌اند، شکنجه می‌کنند، نظیر

مشرکین مکه که با گروندگان به

۱- المیزان ج: ۲۴، ص: ۲۸۵.

(۱۳۸) تاریخ صدر اسلام

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله چنین می‌کردند، و آنان را شکنجه می‌کردند تا از دین اسلام به شرک سابق خود برگردند. بعضی از این مسلمانان صبر می‌کردند، و بر نمی‌گشتند، ولو شکنجه به هر جا که خواست برسد. ولی بعضی بر می‌گشتند و مرتد می‌شدند، و این‌ها افرادی بودند که ایمانی ضعیف داشتند و خدای تعالی درباره آنان فرموده:

ـ «بعضی از مردم کسانی‌اند که می‌گویند به خدا ایمان آورده‌ایم، ولی همین که در راه خدا شکنجه می‌شدند، فتنه مردم را نظیر عذاب الهی می‌پنداشتند.» (۱۰ / عنکبوت)

ـ «بعضی از مردم کسانی‌اند که خدا را با شرایطی می‌پرستند، اگر خیری به ایشان برسد، دل به آنان می‌بندند، و اگر دچار فتنه‌ای شوند، با صد و هشتاد درجه عقب‌گرد، بر می‌گردند!» (۱۱ / حج)

شکنجه به خاطر ایمان (۱۳۹)

خدای تعالی در این آیات اشاره‌ای به «اصحاب اخدود» می‌کند، و با این مؤمنین را به صبر در راه خدا تشویق می‌کند. دنبال داستان اشاره‌ای هم به سرگذشت لشکریان فرعون و ثمود دارد، و این مایه دلخوشی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و وعده نصرت به آن جناب و تهدید مشرکین است:

– «سوگند به آسمان، موضع ستارگان، و به روز موعود و داوری، و به شاهد و به مشهود، که آزاردهندگان مؤمنین عذابی در جهنم دارند! خداوند مؤمنین صالح را، اگر خلوص به خرج دهند، موفق به صبر می‌کند، و درحفظ ایمانشان از کید دشمنان یاری‌شان‌می‌فرماید، همان‌طورکه در داستان‌اخدود کرد!»(۱تا۱۱/بروج)

مراد از «شاهد» در این آیات رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است، برای این‌که آن جناب امروز شاهد اعمال امت است و فردای قیامت بدان‌چه دیده شهادت می‌دهد.

کلمه «مشهود» هم قابل انطباق است با شکنجه‌ای که کفار به این مؤمنین می‌دادند،

(۱۴۰) تاریخ صدر اسلام

و وضعی که در آخرت به خود می‌گیرند، و آن‌چه در روز قیامت برای این ظالمان و مظلومان رخ می‌دهد، چه ثواب و چه عقاب.

در این آیات می‌فرماید: «قُتِلَ اَصْحابُ الْاُخْدوُدِ!»

با اشاره به داستان اخدود، زمینه را برای آیات بعدی که می‌فرماید: «کسانی که فتنه کردند...» فراهم می‌سازد.

کلمه «اخدود» به معنای شکاف بزرگ زمین است، و اصحاب اخدود جبارانی ستمگر بودند که زمین را می‌کندند و آن را پر از آتش می‌کردند، و مؤمنین را به جرم این‌که ایمان دارند در آن آتش می‌انداختند و تا آخرین نفرشان را می‌سوزاندند. خداوند متعال در این آیه اصحاب اخدود را لعن می‌کند، و از درگاه خود طرد می‌نماید، و اعمال شنیع آنان را چنین شرح می‌دهد:

ـ «اَلنّارِ ذاتِ الْوَقُودِ، اِذْ هُمْ عَلَیْها قُعُودٌ، وَ هُمْ عَلی ما

شکنجه به خاطر ایمان (۱۴۱)

یَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنینَ شُهُودٌ

ـ آتشی که برای گیراندنش وسیله‌ای درست کرده بودند، در حالی که خودشان برای تماشای ناله و جان کندن و سوختن مؤمنان بر لبه آن آتش می‌نشستند، و خود نظاره‌گر جنایتی بودند که بر مؤمنین روا می‌داشتند، هیچ تقصیری از مؤمنی سراغ نداشتند، جز

این که به خدا ایمان آورده بودند!» (۱ تا ۷ / بروج)

قرآن‌مجید مطلب‌را چنین ختم‌می کند:

- «خدای مقتدر و حمیدی که ملك آسمان‌ها و زمین از آن اوست، بر همه چیز شاهد و نظاره گر است! محققا این ستمگران، و همه ستمگران روزگاران، که مؤمنین و مؤمنات را گرفتار می کنند، و بعدا از کرده خود پشیمان هم نمی‌شوند،

(۱۴۲) تاریخ صدر اسلام

عذاب جهنم در پیش دارند، و عذابی سوزاننده!» (۹ و ۱۰ / بروج) (۱)

فشار مشرکین برای برگشت مسلمانان به کفر

«اَحَسِبَ النّاسُ اَنْ یُتْرَکُوا اَنْ یَقُولُوا امَنّا وَ هُمْ لا یُفْتَنُونَ؟» (۲تا۱۳/عنکبوت)

بعضی از کسانی که در مکه و قبل از هجرت به رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله ایمان آورده بودند،

۱- المیزان ج: ۴۰، ص: ۱۵۱.

فشار مشرکین برای برگشت مسلمانان به کفر (۱۴۳)

از ترس فتنه‌ای که از ناحیه مشرکین تهدیدشان می کرد، از ایمان خود برگشته بودند، چون مشرکین دست از سر مسلمانان بر نمی‌داشتند، و مرتب آنان را دعوت می کردند به این که از ایمان به آن جناب برگردند، و ضمانت می‌دادند که اگر برگردید هر ضرری از این بابت دیدید ما جبران می کنیم، هم‌چنان که اگر بر نگردید بلا به سرتان می‌آوریم و آن قدر شکنجه‌تان می کنیم تا به کیش ما بر گردید.

گویا از این عده که از ایمان خود رجوع کرده‌اند کسانی بوده‌اند که از ناحیه پدر و مادرشان تهدید و تشویق می‌شدند، مانند بعضی از فرزندان مشرکین که آیات شریفه سوره عنکبوت بدان اشاره دارد.

در سوره عنکبوت، به طوری که از اول تا آخرش، و از سیاق جاری در سراسرش، استفاده می‌شود، غرض خدای تعالی از ایمان مردم تنها این نیست که به زبان بگویند ایمان آوردیم، بلکه غرض حقیقت ایمان است، که تندبادهای فتنه‌ها آن را تکان نمی‌دهد، و دگرگونی حوادث دگرگونش نمی‌سازد، بلکه هر چه فتنه‌ها بیشتر فشار بیاورد، پابرجا و ریشه‌دارتر می گردد.

خدای تعالی می‌فرماید:

- «مردم خیال نکنند به صرف این که بگویند ایمان آوردیم، دست از سرشان

(۱۴۴) تاریخ صدر اسلام

برمی‌دارند، و در بوته آزمایش قرار نمی گیرند،! نه بلکه حتما امتحان می‌شوند، تا آن‌چه در دل نهان دارند، بیرون ریزد، و معلوم شود ایمان است یا کفر!»

پس فتنه و محنت یکی از سنت‌های الهی است که به هیچ‌وجه و درباره هیچ کس شکسته نمی‌شود، همان طور که در امت‌های گذشته از قبیل قوم نوح و عاد و ثمود و قوم ابراهیم و لوط و شعیب و موسی جریان یافت، و جمعی استقامت ورزیدند و جمعی دیگر هلاك شدند، و در امت‌های حاضر و آینده نیز جریان خواهد یافت و خدا به کسی ظلم نکرده و نمی کند، و این خود امت‌ها و اشخاصند که به خود ظلم می کنند.

پس کسی که می گوید: من به خدا ایمان آوردم باید در برابر ایمانش صبر کند و خدای یگانه را بپرستد و چون قیام به وظایف دینی برایش دشوار و یا غیر ممکن شد باید به دیاری دیگر مهاجرت کند، دیاری و سرزمینی که در آن‌جا بتواند به وظیفه‌های خود عمل کند، چه زمین خدا وسیع است!

و هرگز نباید به خاطر ترس از گرسنگی و سایر امور زندگی از مهاجرت چشم بپوشد، برای این‌که رزق بندگان به عهده خداست!

فشار مشرکین برای برگشت مسلمانان به کفر (۱۴۵)

و اما مشرکین، که مؤمنین را آزار می‌کردند، با این‌که مؤمنین به غیر این‌که می‌گفتند: ـ «پروردگار ما اللّه است!» و هیچ جرمی مرتکب نشده بودند، آن‌ها هم باید بدانند که با این رفتار خود خدا را عاجز نمی‌کنند و به ستوه نمی‌آورند، و نمی‌توانند خواست خود را علیه خواست خدا به کرسی بنشانند، بلکه خود این آزارشان هم که گفتیم فتنه و آزمایش مؤمنین است، و فتنه و آزمایش خودشان هم هست، و چنان نیست که از علم و تقدیر الهی خارج باشد، بلکه این خداست که آنان را در چنین بوته‌ای از آزمایش قرار داده و دارد هلاکشان می‌کند تا اگر خواست در همین دنیا به وبال آن گرفتارشان کند، و اگر خواست این عذاب را به تأخیر انداخته و در روزی که به سوی او برمی‌گردند، و دیگر راه‌گریزی ندارند، عذاب کند!(۱)

۱– المیزان ج: ۳۱، ص: ۱۵۶.

(۱۴۶) تاریخ صدر اسلام

پاره‌کنندگان قرآن در صدر اسلام

«... الْمُقْتَسِمینَ، اَلَّذینَ جَعَلُوا الْقُرانَ عِضینَ.» (۹۰ و ۹۱ / حجر)

ظاهر آیه قومی را یادآوری می‌کند که در اوایل بعثت علیه بعثت و برای خاموشی نور قرآن قیام کرده بودند، و آن را پاره پاره می‌کردند تا بدین وسیله مردم را از راه خدا بازدارند، و خداوند متعال عذاب بر ایشان نازل کرده و آن‌ها را هلاک نموده است.

«مُقْتَسِمین» که در آغاز بعثت پیامبر اسلام صلی‌اللّه‌علیه‌وآله اقدام به چنین کاری می‌کردند طایفه‌ای از قریش بودند. آن‌ها قرآن را پاره پاره کردند، و عده‌ای گفتند که آن سحر است، و عده‌ای دیگر گفتند که افسانه‌های گذشتگان است، و جمعی

پاره‌کنندگان قرآن در صدر اسلام (۱۴۷)

دیگر آن را ساختگی خواندند.

این‌ها راه ورودی مکه را قسمت قسمت کردند و در موسم حج هر چند نفری سر راهی را گرفتند تا نگذارند مردم نزد رسول اللّه صلی‌اللّه‌علیه‌وآله بروند.(۱)

بریده باد دو دست ابی‌لهب

«تَبَّتْ یَدا اَبی لَهَبٍ وَ تَبَّ!» (۱ تا ۵ / لهب)

«بریده باد دو دست ابی‌لهب، که توطئه‌هایش باطل خواهد شد، مال و آن‌چه کسب

۱– المیــــزان ج ۲۴، ص: ۱۹.

(۱۴۸) تاریخ صدر اسلام

کرده، دردی از او دوا نخواهد کرد، به زودی وارد آتشی شعله‌ور شود، با زنش، که بارکش هیزم است، و طنابی تابیده به گردن دارد!»

این ابولهب، که مورد نفرین و یا قضاء حق تعالی قرار گرفته است، فرزند عبدالمطلب و عموی رسول اللّه صلی‌اللّه‌علیه‌وآله است، که سخت با رسول اللّه صلی‌اللّه‌علیه‌وآله دشمنی می‌ورزید، ودر تکذیب گفته‌ها و دعوت او و نبوتش، و همچنین در آزار و اذیتش اصرار به خرج می‌داد، و در این راه از هیچ گفته‌ای و عملی فروگذار نمی‌کرد.

او همان کسی بود که وقتی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله او و عشیره اقربین خود را برای اولین بار دعوت کرد، با کمال وقاحت و بی‌شرمی گفت: تَبا لَکَ!

سوره لهب گفتار او را به خودش رد می‌کند و می‌فرماید: تباب و خسران بر او باد!

بعضی‌ها گفته‌اند که نام او همین ابولهب بوده است، هر چند که به شکل کنیه است، ولی بعض دیگر گفته‌اند که کلمه ابولهب کنیه او بوده و نامش عبدالعزی بوده است. بعض دیگر گفته‌اند نام او عبد مناف بوده است.

جالب‌تر از همه اقوالی که در پاسخ این سؤال که چرا قرآن اسم او را نیاورده؟ این گفته است که: قرآن خواسته است او را به آتش نسبت دهد، چون ابولهب اشعاری به انتساب به آتش دارد، مانند آن‌که بگویند ابوالخیر، که رابطه‌ای با خیر دارد. در آیات بعدی هم که می‌فرماید: «به زودی در آتش زبانه‌دار می‌سوزد،» از آن فهمیده می‌شود که معنای «تَبَّتْ یَدا اَبی لَهَبٍ» هم این است که از کار افتاده باد دو دست مرد جهنمی، که همیشه ملازم با شعله و زبانه آن است.

بعضی دیگر گفته‌اند که نام او عبدالعزی بوده است، و اگر قرآن کریم نامش را

بریده باد دو دست ابی‌لهب (۱۴۹)

نبرده، بدین جهت بوده که کلمه «عبدالعزی» به معنای بنده «عزی» است، و «عزی» نام یکی از بت‌های آن زمان بوده است. خدای تعالی کراهت داشته که بر حسب لفظ نام عبدی را ببرد که عبد او نباشد، بلکه عبد غیر او باشد، و خلاصه با این‌که در حقیقت عبداللّه است، او را عبدالعزی بخواند، گو این‌که در اسم اشخاص معنا موردنظر نیست، ولی همان طور که گفتیم قرآن کریم خواست از چنین نسبتی حتی بر حسب لفظ خودداری کرده باشد.

در مورد زن بولهب می‌فرماید که به زودی در آتش دوزخ در روز قیامت به همان هیئتی ممثل می‌گردد که در دنیا به خود گرفته بود. در دنیا شاخه‌های خاربن و بوته‌های دیگر را با طناب می‌پیچید و حمل می‌کرد، و شبانه آن‌ها را بر سر راه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌ریخت، تا بدین وسیله آن جناب را آزار دهد. در آتش هم با همین حال یعنی طناب به گردن و هیزم به پشت ممثل گشته و عذاب می‌شود!(۱)

۱- المیزان ج: ۴۰، ص: ۴۳۸.

(۱۵۰) تاریخ صدر اسلام

مرا با آن کس که خلقش کردم واگذار!

«... ذَرْنی وَ مَنْ خَلَقْتُ وَحیدا!» (۱۱تا۳۱/مدثر)

این آیات تهدیدی است که خداوند قادر در مورد کسانی که در روزهای اول اسلام دست به استهزاء و آزار رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌زدند، به کار برده است. روایات بسیار زیادی وارد شده که این جمله تا بیست آیه بعدش همه درباره «ولیدبن مغیره» نازل شده است:

- «مرا با آن کس که خلقش کردم، واگذار! با آن کس که در حالی خلقش کردم، که احدی با من در خلقت او شرکت نداشت، و بعد از خلقت به بهترین وجهی

مرا با آن کس که خلقش کردم واگذار! (۱۵۱)

تدبیرش کردم، مرا با او واگذار! و بین من و او حایل مشو، که من او را بس هستم! من برای او مالی ممدود و گسترده قرار دادم، برایش پسرانی قرار دادم حاضر، که آن‌ها را پیش روی خود می‌بیند که می‌خرامند، و از آنان در رسیدن به هدف‌های خود کمک می‌گیرد، و همه وسایل را برایش فراهم و منظم کردم، سپس طمع کرد که مال و فرزندانش را زیادتر کنم، ولی نه! بیشتر که

نمی‌دهم هیچ، بلکه به زودی از هر سو دچارش به گرفتاری‌ها می کنم، چون او به آیات ما عناد ورزیـد!» بعضـی گفته‌اند که ولیدبن مغیره بعد از نزول این آیات رفته رفته مال و اولاد خود را از دست داد تـا در آخـر خـودش هـم هلاک شد.

جریـان تـاریخچه ولیـدبن مغیره در روایـات اسـلامی چنین آمـده که وی پیرمردی مجرب از داهیان عرب بود. وی از کسانی بود که رسول خدا صـلی‌الله‌علیه‌وآله را استهزاء می کرد. این مطلب بر می گردد به روزهای اولیه دعوت اسـلام در مکه، که «قمی» در تفسیر خود چنین می‌نویسد:

رسول خدا صـلی‌الله‌علیه‌وآله در حجر اسـماعیل می‌نشست و قرآن می‌خواند. روزی قریش که دور ولیدبن مغیره جمع شده بودند، از او پرسیدند:

(۱۵۲) تاریخ صدر اسلام

– ای اباعبـدالشـمـس این چیست کـه محمـد می گویـد؟ آیـا شـعـر اسـت، یـا کهـانـت، و یـا خطـابـه؟ او در پاسـخ گفـت: بگـذاریـد نزدیکـش شـوم و کلامـش را بشنـوم! پس نزد آن جناب رفت و گفت:

– ای محمد از اشعاری که سروده‌ای برایم بخوان! حضرت فرمود:

– آن‌چه می‌خوانم شعر نیست! بلکه کلامی از خدای تعالی است که آن را بـرای مـلائـکه و انبیـاء و رسـولان خـود پسنـدیده اسـت! ولیـد گـفت:

– مقـداری از آن را بـرایم تلاوت کن!

رسول خدا صـلی‌الله‌علیه‌وآله سوره حم سجده را خواند، و وقتی رسـید به آیه شـریفه: «فَاِنْ اَعْرَضُوا فَقُلْ اَنْذَرْتُکُمْ صاعِقَةً مِثْلَ صاعِقَةِ عادٍ وَ ثَمُودَا!» (۱۳ / فصـلت) ولیـد حالش متغیر شـد و موی سـر و صورتش سـیخ شد، و بدون این‌که به قریش خبر ببرد کـه چه شد، مستقیما به خانه خود رفت.

مرا با آن کس که خلقش کردم واگذار! (۱۵۳)

قریش نزد ابوجهل شدنـد و گفتنـد: ای اباحکم، ابوعبدالشـمس از دین خود بیرون شـد و به دین محمـد گرائید، مگر نمی‌بینی که از آن زمـان که به نزد محمـد رفت دیگر نزد مـا برنگشت. روزی صـبح ابوجهل نزد ولیـد رفت و گفت: ای عمو، تو ما را سـرافکنده و رسوا کردی، و زبان شـماتت دشـمن را بر سـر ما دراز نمودی و به دین محمد گرائیدی! ولید گفت من به دین او نگرائیدم و لکن از او کلامی شـنیدم که از سـنگینی و دشواری پوست بر بـدن جمع می‌شود. ابوجهـل گفت: حـال بگو ببینم آیـا کلاـم او خطابه نبود؟ گفت نه، برای این‌که خطابه کلامی متصل و پیوسته است، و کلام او بنـد بنـد است، آن هم بنـد بنـدی که بندهایش شـباهتی به هم ندارند.

ابوجهل پرسـید: آیا شـعر است؟ گفت: نه، شـعر هم نیست، برای این‌که تو خود آگاهی که من اشعار عرب همه اقسامش را شنیده‌ام، بسیطش و مدیدش و رجزش را، و کلام محمد به هیچ‌وجه نمی‌تواند شعر باشد. ابوجهل پرسید: پس چیست؟ ولید گفت: باید به

(۱۵۴) تاریخ صدر اسلام

من مهلت بدهید تا درباره‌اش فکر کنم.

فردای آن روز قریش به ولید گفتند: ای ابا عبدالشـمس نظرت درباره سؤال ما چه شد؟ گفت: شما بگـویید کـلام محمد سحر است، برای این‌که دل انسان را مسخر می کند!

خدای تعالی در قرآن کریم درباره او چنین فرمود:

ـ «اِنَّهُ فَکَّرَ وَ قَدَّرَ، فَقُتِلَ کَیْفَ قَدَّرَا!» (۱۸ و ۱۹/مدثر)

فکری کرد و انـدازه‌ای گرفت، خـدایش بکشـد با آن انـدازه‌ای که گرفت، باز هم خدایش بکشد با آن اندازه‌ای که گرفت، آن‌گاه

نظری کرد، و سپس چهره درهم کشید، و رویی ترش کرد، خواست بفهماند من بزرگتر از آنم که زیر بار این سخنان بروم، و در آخر گفت: این قرآن نمی‌تواند چیزی به جز سحرهای قدیمی باشد، این نیست مگر سخن بشر!

ولیدبن مغیره همه در این اندیشه بود که چیزی بگوید که با آن دعوت اسلام را

مرا با آن کس که خلقش کردم واگذار! (۱۵۵)

باطل کند و مردم معاند مثل خودش آن گفته را بپسندند. پیش خود فکر کرد آیا بگوید این قرآن شعر است، یا بگوید کهانت و جادوگری است؟ یا بگوید هذیان ناشی از جنون است؟ یا بگوید از اسطوره‌ها و افسانه‌های قدیمی است؟ بعد از آن‌که همه فکرهایش را کرد این طور سنجید که بگوید: قرآن سحری از کلام بشر است... (سَأُصْلیهِ سَقَرَ! به زودی او را داخل سقر می‌کنم!) (۲۶ / مدثر) (۱)

دستور اغماض نسبت به کفار اصلاح‌ناپذیر

«قُلْ لِلَّذینَ امَنُوا یَغْفِرُوا لِلَّذینَ لایَرْجُونَ اَیّامَاللّهِ...!»(۱۴/جاثیه)

در این آیه شریفه، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را دستور می‌دهد به مؤمنین امر کند که از بدی‌های کفار چشم‌پوشی کنند. این آیه شریفه در مکه نازل شده است، در

۱- المیزان ج ۳۹، ص: ۲۷۷.

(۱۵۶) تاریخ صدر اسلام

روزهایی که مؤمنین وقتی به مشرکین مستکبر و مستهزئین به آیات خدا می‌رسیدند، آن‌ها طعنه و توهین‌شان به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را تشدید می‌کردند.

مؤمنین در قبال این توهین‌ها عنان اختیار از دست می‌دادند و در مقام دفاع از کتاب خدا و فرستاده او بر می‌آمدند، و از ایشان می‌خواستند که دست از این کار بردارند و به خدا و رسولش ایمان بیاورند، غافل از این‌که کلمه عذاب علیه آنان حتمی شده، و به زودی به وبال اعمال خود و کیفر آن‌چه کرده‌اند، خواهند رسید.

در قرآن کریم موارد دیگری نیز وجود دارد که خدای سبحان چنین دستورتی را به پیامبر گرامی‌خود داده‌است، مانندآیات‌زیر درسوره‌های‌مزمل وانعام ومعارج‌و زخرف:

ـ«مرا در خصوص تکذیب‌کنندگان که غرور نعمت ایشان را به تکذیب واداشته است، وا بگذار، روزکی چند مهلتشان ده، که نزد ما عذاب‌هایی و دوزخی هست!» (۱۱ و ۱۲ / مزمل)

دستور اغماض نسبت به کفار اصلاح‌ناپذیر (۱۵۷)

- «آن‌گاه رهاشان کن تا در سخنان بیهوده خود سرگرم باشند.» (۹۱ / انعام)

- «رهاشان کن تا سرگرم چرندیات خود باشند، تا آن‌که دیدار کنند آن روزی را که وعده داده شده‌اند!» (۴۲ / معارج)

- «از ایشان چشم‌پوشی کن، و به ایشان سلام بگو، که به زودی خواهند فهمید!» (۸۹ / زخرف) (۱)

توطئه اخراج رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله از مکه

«وَ اِنْ کادُوا لَیَسْتَفِزُّونَکَ مِنَ‌الْاَرْضِ لِیُخْرِجُوکَ مِنْها... .» (۷۶ / اسری)

قرآن مجید توطئه‌هایی را که مشرکین علیه رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله طرح می‌کردند در جا به جای آیات خود یادآور شده است.

۱- المیزان ج: ۳۵، ص: ۲۶۷.

(۱۵۸) تاریخ صدر اسلام

در آیه فوق می‌فرماید:

- «مشرکین نزدیک بود تو را وادار کنند تا از مکه بیرون شوی، بعد از رفتن تو زمان زیادی زنده نمی‌ماندند، بلکه پس از مختصری همه هلاک می‌شدند.»

این سنت، یعنی هلاک کردن مردمی که پیغمبر خود را از بلاد خود بیرون کنند، سنت خدای سبحان است. این سنت را به خاطر پیغمبران خود قرار داده و در پایان آیه فرموده که در سنت ما هیچ تغییری پیدا نمی‌کنی!

این آیه نشان می‌دهد که چنین سنتی را خداوند سبحان قبل از پیامبر اسلام در مورد سایر پیامبران باب نموده و اجرا کرده است.(۱)

۱- المیزان ج: ۲۵، ص: ۲۹۴.

توطئه اخراج رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله از مکه (۱۵۹)

مهاجرت مسلمانان به حبشه

حبشه در زمان ظهور پیامبر اسلام دارای سکنه مسیحی بوده و پادشاه آنان نجاشی نام داشت. در روایات اسلامی، تاریخ مسافرت مسلمانان اولیه به حبشه را، تفسیر خازنی از قول راویان مختلف چنین نوشته است:

چون جعفر بن ابیطالب با عده‌ای از اصحاب پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به سرزمین حبشه هجرت کرده و آن‌جا را برای خود مأمنی قرار دادند، و از طرفی هم خود پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به مدینه هجرت کرده بود، سران قریش در «دارالندوه» جمع شده و گفتند: ما باید از مسلمانانی که در حبشه هستند به عنوان خونبهای کشته‌های خود در بدر قصاص کنیم. اینک مالی برای نجاشی به عنوان هدیه بفرستید تا آنان را به شما تحویل دهد. برای این کار دو نفر از مردان زیرک و صاحب رأی‌تان را اختیار کنید.

پس عمروبن عاص و عماره‌بن ابی معیط را با هدایا به سوی نجاشی فرستادند. آن

(۱۶۰) تاریخ صدر اسلام

دو از راه دریا به سوی حبشه روانه شدند. چون بر نجاشی وارد شدند، او را سجده کردند و بر او سلام نمودند، سپس گفتند:

- قوم و خویشان ما مخلص و سپاسگزار شمایند، و نسبت به یاران و اصحاب شما هم محبت دارند، اینک ما را به سوی تو فرستاده‌اند تا تو را از این دسته مردمی که وارد مملکت تو شده‌اند، بترسانیم، زیرا آن‌ها پیروان مرد کذاب و دروغگویی هستند که گمان می‌کند رسول خداست، و جز نادانان و سفیهان ما کسان دیگری پیرو او نشده‌اند، و ما کار را بر آنان چنان تنگ کردیم که به ناچار پناهنده به دره‌ای در زمین خود ما شدند و کسی به آنان وارد نمی‌شد، و گرسنگی و تشنگی آنان را به مردن می‌رسانید.

چون کار بر او بسیار دشوار شد پسرعموی خود را به سوی تو فرستاد تا دین تو را فاسد کند، و ملک و رعیت تو را از چنگال تو در بیاورد. از آنان بترس و آن‌ها را به ما بسپار تا شرشان را از تو بگردانیم.

مهاجرت مسلمانان به حبشه (۱۶۱)

اگر صدق گفتار ما را بخواهی نشانه‌اش این است که چون بر تو وارد شوند برایت سجده نمی‌کنند، و با تحیتی که مردم به آن تو را تحیت می‌گویند، آنان تو را چنان سلام نمی‌دهند. این‌ها همه برای نفرتی است که از دین و آئین تو دارند. گوید: نجاشی مسلمانان را طلب کرد، چون برای ملاقات نجاشی به دم در رسیدند، جعفربن ابیطالب صدا زد:

- حزب اللّه از تو اذن می‌طلبند که وارد شوند! نجاشی گفت:

- به صاحب این نـدا بگوییـد دوباره صدا زند! جعفر دوباره همان کلمات را گفت. نجاشـی گفت: آری در امان خدا و ذمه او وارد شوند! عمرو عاص به رفیقش گفت: - نشنیدی که چگونه به کلام «حزب اللّه» تکلم کردند، و پادشاه هم چگونه آنان را پاسخ داد؟ این پیش‌آمد بر عمروعاص و رفیقش ناگوار آمد. مسلمانان وارد شـدند لکن بـرای نجاشی سجده نکردند. عمروعاص گفت:

(۱۶۲) تاریخ صدر اسلام

- ای پـادشـاه، ندیـدی که تکبـر کردند و برای تو سجـده ننمودنـد؟ نجاشـی بـه‌مسلمانـان گفـت:

- چرا برایم سجده نکردید؟ و به همان شکل که دیگران مرا تحیت و سلام می‌دهند، شما سلام ندادید؟ گفتند:

- ما تنها خدایی را که تو را آفریده و ملک و سلطنت بخشیده سجده می‌کنیم. تحیتی که آن را تذکر دادی وقتی تحیت ما بود که بت‌پرست بودیم. اکنون که خـدا برایمـان پیغمبر راستگویـی فرستاده، او تحیتـی را به مـا آموخته که مورد رضـایت و خوشـنودی خداسـت! او سـلام گفتـن را به ما یـاد داده کـه تحیـت اهـل بهشت است!

نجاشـی دانست که سخن آنان حق، و همان چیزی است که در تورات و انجیل مذکور است. سـپس گفت: کدام یک از شما بودید که ندا کردید: «حزب اللّه از تو اذن می‌خواهد؟» جعفر گفت:

مهاجرت مسلمانان به حبشه (۱۶۳)

- من بودم! ای نجاشـی تو یکی از پادشاهـان روی زمین و از اهـل کتـاب هستی. نزد تو سـخن گفتن زیاد و همچنین سـتم کردن روا نباشـد. من دوست دارم که از طرف یـاران خود پرسشـی کنم و به من پاسـخ داده شود. اینـک یکی از این دو نفر را دسـتور فرما که سـاکت شود و دیگری به سؤال من پاسـخ دهـد، تـا تو خود گفتگوی مـا را بشـنوی! عمروعـاص به جعفر گفت: آن‌چه خواهی بگو! جعفر به نجاشی گفت:

- از این دو تن سؤال کن: آیا ما بنده‌ایم یا آزاد؟ نجاشی از آنان پرسید: اینان بنده‌اند یا آزاد؟ گفت:

- البته آزاد و شـریفند! نجاشی گفت: از بنده بودن خلاص شدند. جعفر گفت: - از آنان سؤال بکن، آیا خونی را به ناحق ریخته‌ایم تا از ما قصاص کنند؟ عـمروعـاص گفـت: ابـدا قطـره‌ای خـون هـم نریخته‌اند! جعفر گفت:

- بپـرس، آیـا امـوال مـردم را بـه ناحـق برده‌ایـم تـا ادای آن بـر عهـده

(۱۶۴) تاریخ صدر اسلام

مـا باشـد؟ نجاشـی گفت:

- برفرض‌هم‌که‌چنین‌باشـد،و مال‌زیـادی‌از ایشـان برده‌باشـید من‌خودآن‌رااادا می‌کنم! عمروعـاص گفت: خیر، یـک قیراط هم از مـال کسی نبرده‌اید! نجاشی گفت: پس از آن‌ها چه می‌خواهید؟ عمروعاص گفت:

- مـا و آن‌هـا بر یـک دیـن بـودیم کـه آن دیـن پـدرانمان بـود. آن‌هـا دسـت از آن برداشـتند و بـه دیـن دیگـر گرویـدنـد. اکنـون خویشــان ما را فرستاده‌اند که آنان را به ما بسپاری تا به دیار خود بریم.

نجاشی گفت: آن دینی که بر آن بوده‌اید چه بوده، و دینی که اینان بدان گرویده‌اند چـه می‌باشـد؟ جعفر گفت:

- دینی که سابقا بر آن بودیم، دین شیطان بود، که سنگ‌ها را پرستش می‌کردیم، و به خدای یکتا کفر می‌ورزیدیم، و اما دینی که به آن گرویده‌ایم، همانا دین خدایی اسلام

مهاجرت مسلمانان به حبشه (۱۶۵)

است، (یعنی دین تسلیم فرمان الهی،) و آن دین را رسولی از جانب خدا به وسیله کتاب آسمـانی - که مانند کتاب آسمـانی «فـرزند مریم» و مـوافق با آن است - آورده است.

نجاشـی گفت: ای جعفر سـخن بزرگی گفتی! سپس نجاشی دستور داد ناقوس زدند. صدای ناقوس که بلند شد، هر قسیس و راهبی

بود پیش نجاشی حاضر شدند. نجاشی به آن‌ها گفت:

- شما را به خدایی که انجیل را بر عیسی نازل کرد سوگند می‌دهم آیا بین عیسی و روز قیامت پیغمبر مرسلی دیگر سراغ دارید؟ گفتند: آری! بشارت آن را عیسی داده، و فرموده است:

- کسی که به او ایمان آورد به من ایمان آورده است، و کسی که به او کافر شود به من کفر ورزیده است! نجاشی به جعفر گفت:

- این مرد به شما چه می‌گوید، و به چه امر می‌کند، و از چه نهی می‌کند؟ جعفر گفت:

(۱۶۶) تاریخ صدر اسلام

- بر ما کتاب خدا را قرائت می‌کند، به معروف امر می‌کند، و از منکر و ناشایست نهی می‌کند، ما را به همسایه‌داری و صله رحم و نیکویی به یتیمان فرمان می‌دهد، امر می‌کند که خدای یگانه را پرستش کنیم، و برای او شریک قائل نشویم!

نجاشی گفت: از آن‌چه برای شما می‌خواند برای من اندکی بخوان! جعفر سوره عنکبوت و سوره روم را برای نجاشی قرائت کرد. اشک از چشمان نجاشی و یارانش جاری شد و همگی گفتند:

- باز برایمان بخوان از آن کتاب! جعفر سوره کهف را برایشان خواند. عمرو عاص خواست نجاشی را علیه آنان به غضب در آورد گفت:

- اینان عیسی و مادرش را دشنام می‌دهند. نجاشی گفت: درباره عیسی و مادرش چه می‌گویید؟ جعفربن ابیطالب مشغول قرائت کردن سوره مریم شد و چون به آیاتی رسید که در آن‌ها صحبت مریم و عیسی شده، نجاشی گفت:

مهاجرت مسلمانان به حبشه (۱۶۷)

- به خدا قسم مسیح بر آن‌چه شما می‌گویید چیزی نیفزود! سپس روی به جعفر و یارانش کرد و گفت:

- بروید، آسوده زندگی کنید، که تا در مملکت من هستید، در امان خواهید بود. سپس گفت:

- به شما بشارت می‌دهم که در سرزمین من بر حزب ابراهیم مکروهی نخواهد رسید! عمروعاص گفت:

ـ ای نجاشی حزب ابراهیم کیانند؟ گفت: این طایفه و آن کس که از نزد او به این دیار آمده‌اند، و کسانی که پیروشان باشند از حزب ابراهیم خواهند بود!

مشرکین سخن نجاشی را انکار کرده و ادعا نمودند که ما بر دین ابراهیم هستیم. نجاشی هدایایی که عمروعاص و رفیقش آورده بودند به آن‌ها رد کرد و گفت: - این هدیه‌ای که برای من آورده‌اید رشوه است. آن را ببرید که خدا مرا سلطنت و

(۱۶۸) تاریخ صدر اسلام

ملک عطا کرده است، بدون این‌که از من رشوه‌ای گرفته باشد!

جعفر گوید: ما از نزد نجاشی بیرون آمدیم و در کنار او به خوبی و خوشی زندگی می‌کردیم! (۱)

ماجرای شب هجرت

«وَ اِذْ یَمْکُرُ بِکَ الَّذینَ کَفَرُوا... .» (۳۰ / انفال)

قرآن مجید در بیان نعمت‌هایی که به رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله و مسلمانان ارزانی داشته، که خود در آن نعمت‌ها دخالتی نداشته‌اند، خاطره توطئه قتل رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله را یادآوری می‌کند، و می‌فرماید:

۱- المیزان ج: ۶، ص: ۱۳۱.

ماجرای شب هجرت (۱۶۹)

ـ به یاد آر آن روزی را که کفار قریش برای ابطال دعوت تو به تو مکر کردند و خواستند تو را حبس کنند، و یا بکشند و یا بیرونت

کنند. ایشان مکر می‌کنند و خداوندهم مکر می‌کند، و خدابهترین‌مکرکنندگان است!

تردیدی که بین حبس و کشتن و بیرون کردن است، دلالت می‌کند بر این‌که کفار قریش درباره امر رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله و خاموش کردن نور دعوتش که، یگانه آرزویشان بود، با هم مشورت کرده‌اند.

واقعه دارالندوه، و اهمیت تاریخی که این وقایع دارد و در واقع آغاز هجرت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و سایر جریانات مهم تاریخ اسلام از آن واقعه به بعد اتفاق می‌افتد، موجب گردیده در روایات اسلامی مفصلاً و با جزئیات کامل نقل گردد.

(۱۷۰) تاریخ صدر اسلام

مقدمات هجرت، و پیمان با اوس و خزرج

در تفسیرقمی داردکه سبب‌نزول آیه ۳۰ سوره‌انفال آن بود که وقتی رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله در مکه دعوت خود را علنی کرد، دو قبیله اوس و خزرج نزد او آمدند. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به ایشان فرمودند:

ـ آیا حاضرید از من دفاع کنید و صاحب جوار من باشید؟ و من هم کتاب خدا را بر شما تلاوت‌کنم و ثواب شما در نزد خدا بهشت بوده باشد؟

گفتند: آری! از ما برای خودت و برای پروردگارت هر پیمانی که خواهی بگیر! فرمود:

– قرار ملاقات بعدی شب نیمه ایام تشریق، و محل ملاقات عقبه!

اوس و خزرج از آن جناب جدا شدند و به انجام مناسک حج پرداختند و آن‌گاه به منی برگشتند. آن سال با ایشان جمع بسیاری نیز به حج آمده بودند.

روز دوم ایام تشریق که شد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به ایشان فرمود:

مقدمات هجرت، و پیمان با اوس و خزرج (۱۷۱)

– وقتی شب شد همه در خانه عبدالمطلب در عقبه حاضر شوید، و مواظب باشید کسی بیدار نشود و نیز رعایت کنید که تک تک وارد شوید.

آن شب هفتاد نفر از اوس و خزرج در آن خانه گرد آمدند. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به ایشان فرمود:

– آیا حاضرید از من دفاع کنید، و مرا در جوار خود بپذیرید تا من کتاب پروردگارم را بر شما بخوانم و پاداش شما بهشتی باشد که خداوند ضامن شده؟

از آن میان اسعد زراره و براء بن زراره و براء بن معرور و عبداللّه بن حرام گفتند:

– آری یا رسول اللّه! هر چه می‌خواهی برای پروردگارت و برای خودت شرط کن! حضرت فرمود:

– اما آن شرطی که برای پروردگارم می‌کنم این است که تنها او را پرستش کنید، و چیزی را شریک او نگیرید، و آن شرطی که برای خودم می‌کنم این است که از من و اهل

(۱۷۲) تاریخ صدر اسلام

بیت من به همان نحوی که از خود و اهل و اولاد خود دفاع می‌کنید، دفاع کنید! گفتند: پاداش ما در مقابل این خدمت چه خواهد بود؟ فرمود:

– بهشت خواهد بود در آخرت، و در دنیا پاداشتان این است که مالک عرب می‌شوید و عجم هم به دین شما در می‌آید، و در بهشت پادشاهان خواهید بود! گفتند: اینک راضی هستیم!

دوازده نقیب اوس و خزرج

حضـرت فـرمـود:
– دوازده نفر نقیب را از میـان خود انتخـاب کنیـد تـا بر این معنـا گواه شـما باشـند، همچنان که موسـی از بنی اسـرائیل دوازده نقیب گرفـت. بـا اشـاره جبرئیـل کـه می‌گفت: این نقیب، این نقیب، دوازده نفر تعیین شدنـد، نه نفر از خزرج و سه نفر از اوس. از خزرج: اسعد بن زراره، براءبن معرور، عبداللّه بن حرام پدر جابربن عبداللّه،
دوازده نقیب اوس و خزرج (۱۷۳)
رافع‌بن مالک، سعدبن عباده، منذربن عمر، عبداللّه بن رواحه، سعدبن ربیع و عبـاده بن صـامت تعیین شدند.
از اوس: ابوالهیتم بن تیهان که از اهل یمن بود، اسید بن حصـین، و سعدبن خیثمه. وقتی این مراسم به پایان رسید و همگی با رسول اللّه صـلی‌الله‌علیه‌وآله بیعـت کردنـد، ابلیس در میـان قریش و طوایـف دیگر عرب بانـگ برداشت که – ای گروه قریش، و ای مردم عرب! این محمـد است، و این بی‌دینان مدینه‌انـد که در محل جمره عقبه دارند با وی بر محاربه با شـما بیعت می‌کنند! فریادش چنان بلنـد بـود کـه همه اهـل منی آن را شـنیدند، و قریش به هیجـان آمـده و بـا اسـلحه به طرف آن حضـرت روی آوردنـد. رسـول خـدا صلی‌الله‌علیه‌وآله هم این صـدا را شـنید و به انصار دسـتور داد تا متفرق شونـد. گفتند: یا رسول اللّه اگر دسـتورفرمائی با شمشـیرهای خود در برابرشان ایستادگی کنیـم. رسـول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:
(۱۷۴) تاریخ صدر اسلام
– من به چنین چیزی مأمور نشده‌ام، و خداوند اذنم نداده که با ایشان بجنگم. گفتند: آیا تو هم با ما به مدینه می‌آیی؟ فرمود:
– مـن منتظر امر خـدایم! در این میـان قریش بـا اسـلحه روی آوردنـد. حمزه و امیرالمـؤمنین علیه‌السـلام در حـالی که شمشـیرهایشان همراهشان بود، بیرون شـده و در کنـار عقبـه راه بـر قـریش بـستند.
وقتی چشم قریشیان به آن دو افتاد گفتند:
– بـرای چـه این‌جا اجتماع کرده بـودید؟ حمـزه در جـوابشـان گـفت:
– ما اجتماع نکردیم و این‌جا کسـی نیست، و این را هم بدانیـد که به خـدا سوگنـد احـدی از این عقبه نمی‌گـذرد مگر این‌که من به شمشیر خود از پایش در می‌آورم!
دوازده نقیب اوس و خزرج (۱۷۵)

توطئه در دارالندوه

قریش این را بدیدند و به مکه برگشـتند و با خود گفتند که ایمن از این نیستیم که یکی از بزرگان قریش به دین محمد در آید و او و پیروانش به همین بهانه در «دارالنـدوه» اجتمـاع کنند، و در نتیجـه مرام ما تباه گردد.
قانون قریشـیان چنین بود که کسی داخل «دارالندوه» نمی‌شد مگر این‌که چهل سال از عمرش گذشته باشد. بی‌درنگ در «دارالندوه» مجلس تشـکیل دادنـد و چهل نفر از سـران قریش گرد هم جمع شدنـد. ابلیس به صورت پیری سالخورده در انجمن ایشان در آمـد. دربان پرسـید: تو کیستی؟ گفت: من پیری از اهل نجدم که هیچگاه رأی صائبم را از شـما دریغ نداشـته‌ام، و چون شـنیدم که درباره این مرد انجمن کرده‌اید آمده‌ام تا شما را کمک فکری بکنم. دربان گفت: اینک در آی! و ابلیس داخل شد.
بـعـد از آن‌کـه جـلسـه وارد شـور شـد، ابـوجـهـل گـفـت:
(۱۷۶) تاریخ صدر اسلام

- ای گروه قریش! همه می‌دانید که هیچ طایفه‌ای از عرب به پایه عزت ما نمی‌رسد، ما خانواده خداییم. همه طوایف عرب سالی دو بار به سوی ما کوچ می‌کنند. ما را احترام می‌گذارند. به علاوه، ما در حرم خدا قرار داریم کسی را جرأت آن نیست که به ما طمع ببندد. ما تا بوده چنین بوده‌ایم تا آن‌که محمدبن عبداللّه در میان ما پیدا شد، و چون او را مردی صالح و بی‌سر و صدا و راستگو یافتیم به لقب «امین» ملقب کردیم، تا آن‌که رسید بدان‌جا که رسید، و ما هم‌چنان پاس حرمت او را داشتیم و ادعا کرد که فرستاده خداست، و اخبار آسمان را برایش می‌آورند، عقاید ما را خرافی دانست. خدایان ما را ناسزا گفت. جوانان ما را از راه بیرون کرد، و میان ما و جماعت‌های ما تفرقه انداخت. هیچ لطمه‌ای بزرگتر از این نبود که پدران و نیاکان ما را دوزخی خواند و من اینک فکری درباره او کرده‌ام. گفتند: چه فکری؟

گفت: من صلاح می‌بینم مردی تروریست از میان خود انتخاب کنیم تا او را ترور کند.

اگر بنی‌هاشم به خون‌خواهی‌اش برخاستند به جای یک خونبها ده خونبها می‌پردازیم! ابلیس خبیث گفت: این رأی ناپسند و نادرستی است! گفتند: چطور؟ گفت: برای این‌که قاتل محمد را خواهند کشت. و آن کدام یک از شماست که خود را به کشتن دهد؟ آری اگر محمد کشته شود، بنی‌هاشم و هم سوگندهای خزاعی ایشان به تعصب درآمده و هرگز راضی نمی‌شوند که قاتل محمد آزادانه روی زمین راه برود، و قهرا میان شما و ایشان جنگ درگیر شده و در حرمتان به کشت و کشتار وادار خواهید شد.

یکی دیگر از ایشان گفت: من رأی دیگری دارم. ابلیس گفت: رأی تو چیست؟ گفت: او را در خانه‌ای زندانی کنیم و قوت و غذایش دهیم تا مرگش برسد، و مانند زهیر و نابغه و امرالقیس بمیرد.

ابلیس گفت: این از رأی ابوجهل نکوهیده‌تر و خبیث‌تر است.

گفتند: چه طور؟ گفت: برای این‌که بنی‌هاشم به این پیشنهاد رضایت نمی‌دهند، و

در یکی از موسم‌ها که همه اعراب به مکه می‌آیند، نزد اعراب استغاثه برده و به کمک ایشان محمد را از زندان بیرون می‌آورند.

یکی دیگر از ایشان گفت: نه، و لکن او را از شهر و دیار خود بیرون کرده و خود به فراغت بت‌هایمان را پرستش کنیم. ابلیس گفت: این از آن دو رأی نکوهیده‌تر است. گفتند: چه طور؟ گفت: برای این‌که شما زیباترین و زبان‌آورترین و فصیح‌ترین مردم را از شهر و دیار خود بیرون می‌کنید. او را به دست خود به اقطار عرب راه می‌دهید، و او همه را فریفته و به زبان خود مسحور می‌کند، یک وقت خبردار می‌شوید که سواره و پیاده عرب مکه‌را پر کرده و متحیر و سرگردان می‌مانید!

به ناچار همگی به ابلیس گفتند: پس تو ای پیرمرد بگو که رأی تو چیست؟ ابلیس گفت: جز یک پیشنهاد هیچ علاج دیگری در کار او نیست. پرسیدند: آن پیشنهاد چیست؟ گفت: آن این است که از هر قبیله‌ای از قبایل و طوایف عرب یک نفر

انتخاب شود، حتی یک نفر هم از بنی‌هاشم انتخاب شود، و این عده هر کدام یک کارد و یا آهن و یا شمشیری برداشته و نابهنگام بر سرش ریخته و همگی دفعتا بر او ضربت وارد کنند، تا معلوم نشود به ضرب کدام یک کشته شده است، و در نتیجه خونش در میان قریش متفرق و گم شود، و بنی‌هاشم نتوانند به خونخواهی‌اش قیام کنند، چون یک نفر از خود ایشان شریک بوده است، و اگر خون‌بها مطالبه کردند شما می‌توانید سه برابرش را هم بدهید.

گفتند: آری ده برابر هم می‌دهیم.

آن‌گاه همگی رأی پیرمرد نجدی (ابلیس) را پسندیده و بر آن متفق شدند و از بنی‌هاشم ابولهب عموی‌پیغمبر داوطلب شد.

(۱۸۰) تاریخ صدر اسلام

شبی که علی در بستر پیامبر خوابید!

جبرئیل به‌رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل‌شد و به‌وی خبر آورد که قریش در دارالندوه اجتماع کرده و علیه تو توطئه می کنند... . آن شبی که قریشیان می‌خواستند آن حضرت را به قتل برسانند، اجتماع کرده و به مسجدالحرام درآمدند و شروع کردند به سوت زدن و کف زدن و دور خانه طواف کردن... وقتی خواستند بر آن حضرت درآمده و به قتلش برسانند، ابولهب گفت:

– من نمی گذارم شبانه به خانه او در آیید، برای این که در خانه زن و بچه هست، و ما ایمن نیستیم از این که دست خیانت کاری به آنان نرسد، لذا او را تا صبح تحت نظر می گیریم و وقتی صبح شد وارد شده و کار خود را می کنیم.

به همین منظور آن شب تا صبح اطراف خانه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله خوابیدند. از آن سو

شبی که علی در بستر پیامبر خوابید! (۱۸۱)

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود تا بسترش را بگستردند. آن گاه به علی بن ابیطالب علیه‌السلام فرمود: جانت را فدای من کن! عرض کرد: چشم یا رسول اللّه! فرمود: در بستر من بخواب و پتوی مرا به‌سر بکش! علی علیه‌السلام در بستر پیغمبر خدا خوابید و پتوی آن حضرت را به‌سرش کشید.

آن گاه جبرئیل آمد و دست رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله را گرفته و از منزل بیرون برد، و از میان قریشیان که همه در خواب رفته بودند، عبور دادند، در حالی که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌خواند: «وَ جَعَلْنا مِنْ بَیْنِ اَیْدیهِمْ سَدّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدّا فَاَغْشَیْناهُمْ فَهُمْ لا یُبْصِرُونَ!» (۹ / یس)

جبرئیل گفت: راه «ثور» در پیش گیر!

(«ثور» کوهی است بر سر راه مِنی، و از این جهت «ثور – گاو» می‌نامند که کوهانی نظیر کوهان گاو دارد.) رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله وارد غار شد و در آن‌جا ماند.

(۱۸۲) تاریخ صدر اسلام

وقتی صبح شد، قریش به درون خانه ریخته و یکسره به طرف بستر رفتند. علی علیه‌السلام از رختخواب پریده و در برابرشان ایستاد و گفت: چه کار دارید؟ گفتند: محمد کجاست؟ گفت: مگر او را به من سپرده بودید؟ شما خودتان می گفتید که او را از شهر و دیار خود بیرون می کنیم. او هم قبل از این که شما بیرونش کنید خودش بیرون رفت. قریش رو به ابولهب آورده و او را به باد کتک گرفتند و گفتند: این نقشه تو بود که از سر شب ما را به آن فریب دادی!

در تعقیب محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله تا غار ثور

قریش به ناچار راه کوه‌ها را پیش گرفته و هر یک به طرفی رهسپار شدند. در میان آن‌ها مردی بود از قبیله خزاعه به نام ابوکرز که جای پای اشخاص را خوب تشخیص می‌داد. قریشیان به او گفتند: امروز روزی است که تو باید هنرنمایی کنی. ابوکرز به در خانه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آمد و به قریشیان جای پای رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را نشان داد و گفت:

در تعقیب محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله تا غار ثور (۱۸۳)

به خدا سوگند این جای پای مانند جای پایی است که در مقام است. (منظور جای پای ابراهیم علیه‌السلام در مقام ابراهیم است).

ابوبکر آن شب به طرف منزل رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌آمد. حضرت او را برگردانیده و با خود به غار برده بود. ابوکرز

گفت: این جای پای مسلما جای پای ابوبکر و یا جای پای پدر اوست. آن گاه گفت شخص دیگری غیر از ابوبکر نیز همراه او بوده است.

و همچنان جلو می‌رفت و اثر پای آن حضرت و همراهش را نشان می‌داد تا به در غار رسید. آن گاه گفت: از این‌جا رد نشده‌اند، یا به آسمان رفته‌اند یا به زمین فرو شده‌اند. (چون احتمال‌نمی‌داد به‌غار رفته‌باشند، زیرا خداوند متعال عنکبوتی را مأمور کرده بود تا دهنه ورودی غار را با تار خود بپوشاند. علاوه ملائکه‌ای به صورت سواری در میان قریشیان گفت: - در غار کسی نیست!

قریشیان در دره‌های اطراف پراکنده شدند، و خداوند بدین وسیله ایشان را از

(۱۸۴) تاریخ صدر اسلام

فرستاده‌خوددفع‌فرمود: و آن گاه‌به‌رسول گرامی‌خوداجازه‌دادتا «هجرت» را آغاز کند!)

این بود شرح ماجرای جلسه مشورتی کفار در دارالندوه مکه برای کشتن پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله و شروع مهاجرت آن جناب به مدینه.

مهاجران یثرب

آن شب شخص دیگری هم همراه آن حضرت بوده که او هند پسر ابی هاله، ربیب رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله بود، که مادرش خدیجه سلام اللّه علیها بوده است. این مطلب در بعض روایات آمده و در روایت دیگری رسیده که ابوبکر و هندبن ابی هاله خواستند همراه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله باشند، حضرت به آن‌ها دستور داد تا قبلاً در فلان نقطه از راه غار که بر ایشان معلوم کرده بود، بروند و در آن‌جا بنشینند تا آن حضرت برسد. رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله با علی علیه‌السلام در منزل بماند، و او را امر به صبر می‌فرمود تا نماز مغرب و عشا را خواند. آن گاه در تاریکی اوایل شب بیرون آمد در حالی که قریشیان در

مهاجران یثرب (۱۸۵)

کمینش بودند، و اطراف خانه‌اش قدم می‌زدند، و منتظر بودند تا نصف شب شود و مردم به خواب روند.

او در چنین وضعی بیرون شد در حالی که آیه «وَ جَعَلْنا...» را می‌خواند و کفی خاک در دست داشت، آن را به سر قریشیان پاشید، و در نتیجه هیچ یک از ایشان او را ندید، و او همچنان پیش می‌رفت تا به هند و ابی‌بکر رسید، آن دو تن نیز برخاسته و در خدمتش به راه افتادند تا به غار رسیدند، و هند به دستور آن حضرت به مکه برگشت و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و ابوبکر وارد غار شدند.

روایت در ادامه داستان آن شب می‌گوید:

از شب بعد یک ثلث گذشت، علی علیه‌السلام و هندبن ابی هاله به راه افتادند و در غار رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را دیدار کردند.

حضرت به هند دستور داد تا دو شتر برای او و همراهش خریداری کند. ابوبکر

(۱۸۶) تاریخ صدر اسلام

عرض کرد: من دو راحله تهیه دیده‌ام که با آن به یثرب برویم. فرمود: من آن‌ها را نمی‌گیرم مگر این‌که قیمتش را از من بستانی.

عرض کرد: به قیمت بردارید! حضرت به علی علیه‌السلام فرمود: قیمت مرکب‌های ابوبکر را به او بده، او نیز پرداخت.

آن گاه به علی علیه‌السلام درباره بدهی‌ها و تعهداتی که از مردم مکه به عهده داشت، و امانت‌هایی را که به وی سپرده بودند، سفارشاتی کرد.

قریشیان در ایام جاهلیت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را «امین» می‌نامیدند، و به وی امانت می‌سپردند، و او را حافظ اموال و متاع خود می‌دانستند، همچنین اعرابی که از اطراف در موسم حج به مکه می‌آمدند همین کار را می‌کردند. این معنا همچنان تا ایام رسالت

آن حضـرت ادامه داشت. در هنگـام هجرت امانت‌هایی نزد آن حضـرت گرد آمـده بود و لـذا به علی علیه‌السـلام فرمود تا همه روز صبح و شام در مسیل مکه جار بزند که - هر کس در نزد محمد صـلی‌الله‌علیه‌وآله امانتی و یا طلبی دارد بیاید تا من امانتش را بـه او بـدهم!

مهاجران یثرب (۱۸۷)

همیـن روایت اضـافه کرده که رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله به علی علیه‌السلام فرمود:

- یا علی، مردم مکه به تو آسـیبی نمی‌رساننـد تا به مدینه نزد من آیی، پس امانات مرا در جلو انظار مردم به صاحبانش برسان، و من فاطمه دخترم را به تو و تو و او را به خدا می‌سپارم، و از او می‌خواهم که شما را حفظ کند. سپس فرمود:

- برای خودت و برای فاطمه‌ها و برای هر کس که بخواهد با تو هجرت کند، راحله و مرکب خریداری کن! هجرت‌کنندگان با علی علیه‌السلام فاطمه دختر رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله ، فاطمـه بنت اسـد مادر علـی علیه‌السلام ، فاطمـه دختر زبیر بود.

علی به یاد آن شب شعر می‌سراید!

علی علیه‌السـلام بـه یـاد آن شـبی کـه در بستر رسـول اللّـه صـلی‌الله‌علیه‌وآله خوابیــده بـود، و بـه یـاد آن سـه شـبی‌که رسـول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله در غار بود، این اشعار را سرود:

- با جان خود حفظ کردم، بهترین کسی را که بر زمین قدم نهاد! بهترین کسی را که

(۱۸۸) تاریخ صدر اسلام

دور خـانه کعبه و حجر اسـماعیل طواف کرد، محمـد! وقتی ترسـید مبـادا نیرنگی به او بزننـد، پروردگـار ذوالجلال من او را از مکر دشـمن حفـظ کرد، من در بسترش خوابیـدم، و مراقـب دشـمنان بودم که کی مرا پـاره پـاره می‌کننــد، در حـالی که خــود را برای کشـته شـدن و اسیر گشتــن آمـاده کرده بودم، رسول خـدا در غـار با ایمنی و آرامش بیتوته کرد، آری، در غار و در حفظ خـدا و پوشـش او بود! سه روز ایستاد، و آن‌گاه برایـش مهـار شـــد شـترانی پلید پــا، شـترانی که به هــر ســو راه می‌افتادنــد، و بیابان را قطع می‌کردند! (۱)

۱- المیزان ج: ۱۷، ص: ۱۰۵.

علی به یاد آن شب شعر می‌سراید! (۱۸۹)

(۱۹۰)

فصل پنجم:هجرت رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله

آغـاز هجــرت به ســوی مدینه

«اِلاّ تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللّهُ اِذْ اَخْرَجَهُ الَّذینَ کَفَرُوا ثانِیَ اثْنَیْنِ اِذْهُما فِی الْغـارِ!» (۴۰ / توبه)

این آیات آن برهه از تاریخ اسلام را بیان می‌کند که تاریخ هجرت از آن لحظات آغاز می‌گردد. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بی‌یار و بی‌کس از مـدینه بیرون آمـده بود و دشـمنان قصــد جانــش کــرده بودنــد، ولی خـداونــد متعـال با جنــودی که بـرای کســی قابل‌رؤیت نبود یاری‌اش فرمود.

(۱۹۱)

- «اگر شـما مؤمنین او را یاری نکنیـد، باری خداونـد یاری خود را نسبت به او هویـدا ساخت، و همه به یاد داریـد در آن روزی که

احدی یـاور و دافع از او نبود، و دشـمنان بی‌شـمار او بـا هم یکـدل و یـک جهت برای کشـتنش از هر طرف احاطه‌اش کردنـد، و او نـاگزیر شـد به این‌که از مکه بیرون رود، و جز یک نفر با او نبود، در آن موقعی که در غار جای گرفته و به همراه خود می‌گفت: لا تَحْزَنْ!

- از آن‌چه می‌بینی انـدوهناک مشو که خدا با ماست! و یاری به دست اوست! در آن موقع خدا چگونه یاری‌اش کرد، و "سـکینت" خود را بر او نازل، و او را با لشـکریان نامرئی که به چشم شـما نمی‌آمدنـد، تأییـد فرمود، و کلمه آنان که کفر ورزیدنـد - یعنی آن حکمی را که بر وجوب قتـل او صـادر کردنـد، و دنبالش دست به اقـدام زدنـد - خنثی و مغلوب نمود. آری، کلمه خـدا - یعنی آن وعده نصرت و اظهار دین و اتمام نوری که به پیغمبرش داد - غالب و برتر است! و خدا عزیز و

(۱۹۲) تاریخ صدر اسلام

مقتـدری است که هرگز مغلوب نمی‌گردد، و حکیمی است که هرگز دچـار جهل نمی‌شود، و در اراده و فعلش دچار خبط و اشـتباه نمی‌شود!»

مقصود از «غاری» که در آیه اشاره شده غار حرا نیست، بلکه غاری است در کوه ثـور که در چهار فرسخی مکه قرار دارد.

مقصود از «همراه» که در آیه اشاره رفته، بنا بر قول قطعی «ابوبکر» است. مقصود از بیان «لا تَحْزَن» حزن و انـدوهی است که از ترس ناشی می‌شود، یعنی رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به همراهش ابوبکر گفت:

- «از ترس تنهایـی و غربت و بی‌کسـی ما، و فراوانی و یکدلی دشـمنان من، و این‌کـه مـرا تعقیـب کرده‌اند، غم مخـورا! که خدای سبحـان با ماسـت، او مرا بـر دشمنـان یـاری می‌دهد!»

مقصود از «سکینت» در آیه، این است که خداوند سکینت خود را بر رسول گرامی

آغاز هجرت به سوی مدینه (۱۹۳)

خود نازل، و رسول خویش را به جنودی که دشـمنان نمی‌دیدنـد، تأیید فرمود، و آن جنود دشـمنان را از راه‌های مختلفی از وی دفع می‌کردنـد، و آن راه‌هـای مختلف همـان عواملی بـود کـه در انصـراف مردم از وارد شـدن در غار و دسـتگیر کردن آن جناب مؤثر بود.(۱)

جزئیاتی از هجرت رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله

در چگونگی خروج رسول اللّه صـلی‌الله‌علیه‌وآله از مکه به طرف غار ثور، از مجموع روایات اسـلامی، چنین برمی‌آید که: (شبی که قریش قصـد جـان پیـامبر اکرم را کرده بودنـد و شـبانه به خوابگاه آن حضـرت حمله بردنـد و علی علیه‌السـلام را در بستر آن جناب یافتند، صبحگاهان به جستجو و تعقیب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله پرداختند. روایت زیر نشان می‌دهد که

۱- المیـــــــزان ج: ۱۸، ص: ۱۴۱.

(۱۹۴) تاریخ صدر اسلام

قبل از حمله به خوابگاه آن حضرت، جوانان مسلح قریش اطراف خانه آن حضرت را محاصره کرده و در نظر گرفته بودند، و رسول خـدا صـلی‌الله‌علیه‌وآله از میان آنان رد شـده و به طـرف خارج از شـهر حرکـت کرده است. چگونگی این جریان را روایت زیر بیان می‌کند:)

خروج از محاصره قریش

رسول خـدا صـلی‌الله‌علیه‌وآله وقتی از منزل بیرون آمـد که قریش درب خـانه آن جنـاب نشسـته بودنـد، لاـجرم مشتی از ریگ زمین برداشت و بر سـر آنـان پاشـید، در حالی که می‌خوانـد: «یسآ وَ الْقُـرْآنِ الْحَکیمِ... تا آخر.» آن‌گاه از میان آنان گـذشت. یکی از آن

میان گفت: منتظر چه هستید؟ گفتند: منتظر محمدیم! گفت: به خدا قسم او از میان شما عبور کرد و رفت! گفتند: به خدا قسم ما او را ندیدیم! آن‌گاه برخاستند، در حالی که خاک‌ها را از سر خود تکان می‌دادند. به خوابگاه آن حضرت حمله بردند و او را نیافتند.

خروج از محاصره قریش (۱۹۵)

همراهی ابوبکر

بعد از آن‌که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شبانه از خانه بیرون آمد، ابوبکر دید که آن حضرت از شهر بیرون‌می‌رود، لذابه‌دنبالش راه افتاد. صدای‌حرکت ابوبکر به‌گوش رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله رسید و ترسید که مبادا یکی از دشمنان باشد که در جستجوی اوست. وقتی ابوبکر این معنا را احساس کرد، شروع کرد به سرفه کردن. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله صدای او را شناخت و به خاطر او ایستاد تا برسد. ابوبکر به دنبال آن جناب بود تا به غار رسیدند.

تعقیب تا غار

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله با ابوبکر به غار ثور رفتند و داخل آن شدند. پس از ورود ایشان عنکبوت‌ها تار به در آن غار تنیدند.

صبحگاهان قریش به جستجوی آن حضرت برخاستند، و نزد مردی قیافه‌شناس از

(۱۹۶) تاریخ صدر اسلام

قبیله «بنی مدلج» فرستادند. او جای پای آن حضرت را از در منزلش گرفت و همچنان پیش رفت تا به در غار رسید. دم در غار درختی بود. مرد قیافه‌شناس گفت: مرد مورد نظر شما از این‌جا تجاوز نکرده است. در این‌جا بود که ابوبکر در اندوه شد، و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

- غم مخور که خدا با ماست!

وقتی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در آن شب وارد غار شد، خداوند درختی را به امر خود در برابر روی پیغمبرش رویانید، به طوری که به کلی آن حضرت را از چشم بینندگان پوشانید، و عنکبوت را دستور داد تا دم غار در برابر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله تار تنید، و با تارهای خود آن جناب را از بینندگان مستور ساخت، و دو کبوتر وحشی را دستور داد تا در دهانه غار بایستند.

جوانان قریش که هر یک از دودمانی بودند با چوبدستی‌ها و شمشیرها و

تعقیب تا غار (۱۹۷)

چماق‌ها پیدا شدند و همچنان نزدیک می‌شدند تا آن‌جا که فاصله‌شان با آن جناب بیش از چهل ذراع نماند.

در آن میان یکی از ایشان به عجله نزدیک شد، و نگاهی به در غار انداخت و برگشت. بقیه نفرات پرسیدند چرا داخل غار را جستجو نکردی؟ گفت: من یک جفت کبوتر وحشی در دهانه غار دیدم و فهمیدم که معقول نیست کسی در غار بوده باشد.

یکی دیگر گفت: این تار عنکبوتی که من می‌بینم این قدر قدیمی است که گویا قبل از تولدمحمد در این‌جا تنیده‌شده است!

اقامت در غار تا حرکت به مدینه

رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله و ابوبکر سه روز تمام در غار بودند، تنها علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام و عامربن فهمیده با ایشان ارتباط داشتند. عامر برایشان غذا می‌آورد، و علی علیه‌السلام تجهیزات سفر را فراهم می‌نمود.

(۱۹۸) تاریخ صدر اسلام

علی علیه‌السلام سه شتر از شتران بحرین خریداری کرد و مردی دلیل و راهنما برای آنان اجیر کرد. پس از آن‌که پاسی از شب گذشت، علی علیه‌السلام شتران و راهنما را بیاورد. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و ابوبکر هر یک بر راحله و مرکب خویش سوار شدند و به طرف مدینه حرکت کردند، در حالی که قریش به هر سو در جستجوی آن جناب شخصی را گسیل داشته بودند.

پیام رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله به علی علیه‌السلام

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله سه روز در آن غار بماند و بعد از سه روز خدای تعالی اجازه مهاجرتش داد، و فرمود: ای محمد! از مکه بیرون رو که بعد ابیطالب دیگر تو را در آن یاوری نیست!

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از غار بیرون آمد، و در راه به چوپانی از قریشیان برخورد که او را «ابن اریقط» می‌گفتند. حضرت او را نزد خود طلبید و فرمود:

پیام رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله به علی علیه‌السلام (۱۹۹)

- ای ابن اریقط! من می‌خواهم تو را بر خون خود امین گردانم، آیا حاضر هستی به این امانت خیانت نکنی؟ عرض کرد:

- در این صورت، به خدا سوگند، تو را حراست و حفاظت می‌کنم، و احدی را به سوی تو دلالت و راهنمایی نمی‌کنم. اینک بگو ببینم قصد کجا داری ای محمد؟ حضرت فرمود:

- به طرف یثرب می‌روم! گفت: حال که بدان طرف می‌روی، راهی به تو نشان می‌دهم که احدی آن راه را بلد نیست. فرمود:

- پس به نزد علی رو، و به وی بشارت بده که خداوند به من اجازه مهاجرت داد! اینک اسباب سفر و مرکب برایم آماده ساز!

ابوبکر هم گفت: نزد اسماء دخترم برو و به وی بگو برای من دو تا مرکب و زاد راه فراهم کند، و داستان ما را به عامربن فهیره اعلام بدار! (عامربن فهیره قبلاً از غلامان ابوبکر بود که بعدا اسلام آورده بود.) و به وی بگو دو راحله مرا با مقداری زاد راه بردارد و بیاورد.

(۲۰۰) تاریخ صدر اسلام

ابن اریقط نزد علی علیه‌السلام آمد و داستان را به عرضش رسانید. علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام زاد و راحله را برای آن حضرت فرستاد. عامربن فهیره هم زاد و دو راحله ابی‌بکر را آورد.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از غار بیرون آمد و سوار شد. ابن اریقط آن جناب را از راه نخله که در میان کوه‌ها به سوی مدینه امتداد داشت، حرکت داد، و هیچ جا به جاده معمولی بر نخوردند، مگر در قدید که در آن‌جا به منزل «ام معبد» در آمدند.

حوادث بین راه مدینه

سُراقةبن جُعْشَم از مکه به قصد کشتن رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله بیرون آمد، و او را تعقیب کرد، شاید با کشتن آن حضرت در میان قریش افتخاری به دست آورد. هم‌چنان در تعقیب بود تا آن جناب را پیدا نمود، و آن قدر نزدیک شد که دیگر خاطر جمع شد به هدف خود رسیده است، و لکن به طور ناگهانی چهار پای اسبش به زمین فرو رفت و به‌کلی در زمین پنهان شد.

حوادث بین راه مدینه (۲۰۱)

سُراقه بسیار تعجب کرد، زیرا می‌دید زمین آن‌جا زمین نرمی نیست که پای اسب فرو رود، آن هم تا شکم، بلکه اتفاقا زمین بسیار سختی است، فهمید که این قضیه یک امر آسمانی است، (و اگر دیر بجنبد ممکن است خودش هم فرو رود،) لاجرم فریاد زد:

- ای محمد! از پروردگارت بخواه اسب مرا رها کند، و من ذمه خدا را به گردن می‌گیرم، که احدی را به راهی که در پیش

گرفته‌ای، راهنمایی نکنم، و نگویم که من محمد را کجا دیده‌ام!

رسول خدا صلی‌اللّه‌علیه‌وآله دعا کرد و اسب او به آسانی رها شد که گویی پاهایش را با یک گره جوزی بسته بودند. این سراقه مردی بسیار زیرک و دوراندیش بود، و از این پیش‌آمد چنین احساس کرد که به زودی برایش پیش‌آمد دیگری روی خواهد کرد، لذا به رسول‌اللّه صلی‌اللّه‌علیه‌وآله عرض کرد که یک خط امان برایش بنویسد، آن جناب هم وی را امان‌نامه

(۲۰۲) تاریخ صدر اسلام

داد و او برگشت.

استقبال مدینه از رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله

انصار از بیرون آمدن رسول خدا صلی‌اللّه‌علیه‌وآله از مکه خبردار شده بودند، و در انتظار رسیدنش دقیقه شماری می‌کردند، تا آن‌که در محله «قبا» (در آن نقطه‌ای که بعدا مسجد قبا ساخته شد،) او را بدیدند، و چیزی نگذشت که خبر ورودش در همه شهر پیچید، و مرد و زن خوشحال و خندان به یکدیگر بشارت‌گویان، به استقبالش شتافتند! (۱)

۱- المیزان ج: ۱۸، ص: ۱۶۰. روایات اسلامی.

استقبال مدینه از رسول اللّه صلی‌اللّه‌علیه‌وآله (۲۰۳)

(۲۲۱)

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن

منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۵۳-۶۰۹۰به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».